

”مجازات اعدام وقیحانه ترین و کثیف ترین شکل قتل عمد است. چون یک نهاد سیاسی، جلوی روی مردم، با اعلام قبلی، از قول جامعه، در نهایت حق بجانبی، در نهایت خونسردی، تصمیم به کشتن کسی میگیرد و روز و ساعت واقعه را هم اعلام میکنند...“



مجازات اعدام شیخ ترین شکل قتل عمد است

در این شماره می خوانید:

• مجازات اعدام شیخ ترین شکل قتل عمد است ص ۲ منصور حکمت

• منصور حکمت و کمونیسم دخالتگر ص ۲۲ حسین مرادبیگی

• منصور حکمت؛ سبک کار و هویت کمونیستی ص ۲۴ اعظم کم کویان

• گارد آزادی و شرایط مخاطره آمیز امروز ص ۳۷ عبدالله دارابی

• موقعیت امروز و آینده کومه له ص ۲۶ رحمان حسین زاده

• اوضاع سیاسی ایران ص ۱۷ مظفر محمدی

• کومه له امروز و نتوتوده ایسم آذربین - مقدم ص ۲۳ حسین مرادبیگی

• این مرده است که راه می رود ص ۳۱ محمد فتاحی

• شکاف جدی در ائتلاف حاکم بر عراق ص ۳۹ فاتح شیخ

• اعدام و نسبیت سیاسی اپوزیسیون ص ۳۹ رحمان حسین زاده

• چهارمین کنفرانس سالانه تشکیلات بریتانیای حزب حکمتیست با موفقیت به پایان رسید ص ۳۸

• اطلاعیه کمیته کردستان حزب حکمتیست در مورد اعتراض مردم شهرهای کردستان به حکم اعدام جمهوری اسلامی ص ۴۰

اعتراضات دانشجویی؛ افق ها و چشم اندازها

سخنرانی کورش مدرسی در جلسه اعضای حزب در لندن

... دانشگاه محیطی است که کشمکش سیاسی درون جامعه را بشکل برجسته ای به نمایش میگذارد. از آنجا که در جوامع مختنق کانال ها و کانون های فکری مسدود و بسته میشوند، کلوب ها، انجمن ها، احزاب و



نشریات غیر رژی می تعطیل دانشگاهی نقش مهمی در فعل سنت های مختلف خلاف میشوند، دانشگاه نقش مهمی و انفعال فکری و سیاسی جامعه جریان و محل رشد و نمای آنها در فعل و انفعال فکری پیشرو پیدا میکنند و دانشگاه علاوه میشود. در نتیجه بخصوص در جامعه بازی میکند محیط بر همه چیز نقش نمایشگاه برای کمونیسم و طبقه کارگری های دانشجویی یا محیط های سیاست ها، آرمانها، مکاتب، و که پیش از همه زیر فشار اختناق و بورژوازی حاکم قرار دارند. دانشگاه اهمیتی حیاتی در معرفی، توسعه و مبارزه برای آرمانهای سوسیالیستی طبقه کارگر و مبارزه با خرافات و نقد سنت ها و داده های بورژوازی و برای نشو و نمای مارکسیسم دارد. دانشگاه پرده نمایش بزرگ و یا باید گفت بزرگترین کانال تلویزیونی رو به جامعه است که طبقه کارگر و مارکسیست ها میتوانند و باید از آن استفاده کنند. سنت و خطی که در دانشگاه دست بالا پیدا کند در جامعه موقعیت بسیار بهتری قرار میگیرد... ص ۷

تهدیدات متقابل اسرائیل و ایران خطر جنگ از همیشه جدی تر شده است



ایران نیست؛ بر سر نجات استراتژی از کار افتاده ”نظم نوین جهان“، تامین قدرتی و ابرقدرتی یگانه آمریکا در جهان و بویژه در خاورمیانه است. و به موازات آن، بر سر تعدیل استراتژی دولت اسرائیل در دوره ای از تغییر و تحول مهم جهان و منطقه، یعنی دوره ”تقسیم مجدد جهان“ است.

مصاحبه کمونیست با فاتح شیخ
تهدیدات نظامی و جنگی که احیاناً برپا میشود، بر سر پروژه هسته ای ایران نیست، اگر بالا پائین رفتنهای تهدیدات نظامی آمریکا و اسرائیل علیه ایران در است. تارگت نظامی هم دو سال و نیم گذشته را نظنر نیست گرچه نگاه کنیم قبل از هر چیز میتواند نظنر یا هر به آسانی میتوانیم تاسیسات نظامی، تشخیص دهیم که صنعتی، اقتصادی

دیگری در جغرافیای سر از کار انداختن پروژه ایران باشد. این جنگ بر ”غنی سازی اورانیوم“ در

مبارزات ایران خودرو، اهمیت و درسهای آن؟

وقاحتی را است که کمونیزمی که ندارد. همین در طبقه کارگر هست، نشان میدهد عدالت میخواهد، برابری که چگونه می خواهد و از بین رفتن مبارزه استثمار و کارمزدی را اقتصادی طبقه می خواهد و هیچکدام از کارگر جامعه را جریاناتی که مثلا نامشان از نظر طبقاتی را آوردن اصلا محال نیز بلاریزه میکند و فوراً است گروه خونشان به همه جبهه بندی های ثابت چنین مطالبات و سیاسی هم خود را نشان خواست هائی جور در میدهند. واقعیت این آید. ص ۳



مصاحبه پرتو با کورش مدرسی
... معلوم است که در هیچ جای دنیا مبارزه برای اضافه دستمزد، بیمه بیکاری، آزادی تشکل و بقیه خواسته های واقعا انسانی طبقه کارگر را کسی به مثلاً سلطنت طلبان یا لیبرال ها، حوزه علمیه قم، روحانیون مبارزه و یا ضد کارگر هستند، حتی در کوردستان نسبت رژی می مثل جمهوری نیدههد. چون همه اینها اسلامی هم روی چنین

مجازات اعدام شنیع ترین شکل قتل عمد است

مصاحبه با فصلنامه خاوران، نشریه سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران

مطلبی که در زیر ملاحظه میکنید پاسخهای منصور حکمت به پرسشهای ما در زمینه لغو اعدام است که در اصل برای کتاب ناتمام "چرا لغو اعدام" در نظر گرفته شده بود. که به لحاظ آماده نبودن کتاب مذکور فعلاً آن را در خاوران درج میکنیم. با سپاس از منصور حکمت که با وجود گرفتاریهای بسیار به درخواست ما پاسخ مثبت داد.

خاوران: حزب کمونیست کارگری در اسناد خود به صراحت از ضرورت لغو اعدام سخن گفته است، اما شما از چه زاویه و نگاهی و با چه تحلیلی لغو اعدام را ضروری میدانید؟

منصور حکمت: مجازات اعدام اسم دولتی کلمه کشتن است. افراد یکدیگر را به قتل میرسانند، اما دولتها افراد را به "اعدام" محکوم میکنند. خواست لغو اعدام و ممنوعیت قتل نفس هردو از یکجا مایه میگیرد، مخالفت با کشتن عامدانه و آگاهانه و با نقشه قبلی کسی توسط کس دیگر. اینکه یکسوی این قتل یک دولت و یا یک مرجع فائقه سیاسی است کوچکترین تغییری در این واقعیت نمیدهد که ما با یک قتل عمد طرفیم. مجازات اعدام وقیحانه ترین و کثیف ترین شکل قتل عمد است. چون یک نهاد سیاسی، جلوی روی مردم، با اعلام قبلی، از قول جامعه، در نهایت حق بجایی، در نهایت خونسردی، تصمیم به کشتن کسی میگیرد و روز و ساعت واقعه را هم اعلام میکند.

خاوران: با لغو مجازات اعدام، جنایتکاران قاتل چگونه باید کیفر ببینند؟

منصور حکمت: سوال جالبی است. با لغو مجازات اعدام همان اول جلوی یک قاتل عمده، یعنی دولت، که هیچوقت هم بخاطر قتل نفس کیفر ندیده است گرفته میشود. سوال شما این تصور را بوجود میآورد که گویا مجازات اعدام را برای کیفر دادن قاتلین ابداع کرده اند. یا گویا این مجازاتی است که قانونگذاران پس از غور و تفحص با جرم قتل متناسب یافته اند. اما مجازات اعدام ربطی به مساله قتل در جامعه ندارد. تاریخ خودش را دارد. حقوق و قدرت دولتهای امروز در برابر اهالی، امتداد حقوق و قدرت دولتهای دیروز است. وقتی آغا محمد خان قاجار تمام اهالی یک شهر را کور میکند و میکشد، مشغول کیفر دادن کسی بخاطر جرمی نیست. وقتی اسب دزد را در آمریکا دار میکنند و با سرباز فراری را اعدام میکنند، مشغول کیفر دادن کسی به معنی قضایی کلمه نیستند. بلکه صاف و ساده دارند مردم را سرچایشان مینشانند، دارند مردم را به تمکین و دستورات وادار میکنند. دارند ارباب میکنند. دارند حکومت میکنند. در همین جهان امروز

اعدام فقط کیفر قتل نیست، کیفر سکس غیر مجاز، کیفر احتکار، کیفر اعتقاد به مرام اشتراکی، کیفر تشکیل احزاب مخالف، کیفر طنز کردن خدا و پیغمبر هم امام، کیفر همجنس گرایی و غیره هم هست. کشتن اهالی، از ابتدای جامعه دارای حاکمیت، یک رکن به تسلیم کشیدن مردم بوده و هنوز هم هست. تاریخچه مجازات اعدام نه در مباحثات حقوق قضایی درباره جنایت و مکافات، بلکه در تاریخ حاکمیت طبقاتی و دولت است. امروز هم دولت ها شهروندانشان را میکشند. باید جلوی این را گرفت.

میپرسید اگر مجازات اعدام نباشد باید با قاتلین چه کرد. کشتن قاتل تکرار قتل است. ما میگوئیم این یک کار را بهیچوجه نمیشود کرد. اینکه چه کار دیگری میشود کرد بستگی به فلسفه قضایی جامعه دارد. در همین سیستم موجود میتوان قاتل را حبس کرد. در یک جامعه ایده آل شاید بشود مردم را از تکرار جرم توسط او مصون کرد، تلاش کرد قبح کارش را به او فهماند، بدون آنکه حتی لازم باشد آزادی اش را هم از او سلب کنند. در یک جامعه ایده آل شاید بشود کاری کرد که قتل عمد رخ ندهد.

خاوران: حزب کمونیست کارگری ایران با پاسداران و شکنجه گرانی که در درگیریها اسیر می شوند، در صورتیکه ثابت شود دستشان بخون مردم آلوده است چگونه رفتار خواهد کرد؟

منصور حکمت: در قوانین مورد نظر ما اعدام و حبس ابد نیست. قاعدتا این آدمها را باید به حبس محکوم کرد و رویشان کار کرد شاید بتوانند روزی به آغوش جامعه برگردند و کاری کنند مردم ببخشندشان.

خاوران: با اعدام نکردن قاتل، عدالت درباره ی خانواده مقتول چگونه اجراء می شود؟

منصور حکمت: اینکه خانواده مقتول صاحب خون است، و عدالت، طلبی است که خانواده مقتول از جامعه دارد، یک مفهوم عشیرتی و عقب مانده و غیر قابل پذیرش است. غم و داغ خانواده مقتول انکار ناپذیر است. اما اگر اعدام بخاطر تسکین غم و داغ افراد مجاز باشد، چرا خود قتل به بهانه احساساتی مشابه مجاز نیست؟ آیا کسی که توسط دیگری تحقیر و خرد شده، خانه خراب شده، معتاد شده، ورشکست شده، دربرد شده، میتواند برای تسکین احساس تلخ درونی خود دست به قتل او بزند؟ آیا دولت آدمکش مجازی است که افراد برای گرفتن انتقام به آن مراجعه میکنند؟ آیا عدالت مفهومی است که جای انتقام عشیرتی نشسته است؟ در مورد مفهوم عدالت شاید باید در فرصت دیگری بیشتر حرف زد. این مقوله آنقدرها که بعضی فکر میکنند ایزکتیو و ماوراء طبقاتی نیست.

خاوران: آیا با لغو مجازات اعدام، درجه ی جنایت در جامعه بالا نخواهد رفت؟

منصور حکمت: خیر. برعکس. همانطور که گفتم همان اول کار جلوی یک لیست بالابند قتل های دولتی گرفته میشود. دادگستری و دولت آمریکا پرکارترین قاتل حرفه ای آن کشور است. لغو مجازات اعدام مانند اینست که ۱۵۰ قاتل سریال یکجا دستگیر شده باشند! نائیا، جامعه ای

خاوران: اگر جواب منفی است در آنصورت چه قدرتی باید او را محاکمه کند؟

منصور حکمت: قدرتی که از نظر حقوقی مشروعیت داشته باشد. حکومت های استبدادی بنا به تعریف مشروعیت ندارند. بنظر من برای محاکمه ژنرال شوارتسکف ها و بن لادن ها میتوان در همین جهان بورژوازی هم دادگاههای قابل قبولی یافت یا ایجاد کرد.

خاوران: اگر جواب مثبت است در آنصورت تعریف شما از زندانی سیاسی چیست؟

منصور حکمت: بنظر من دو مقوله زندانی سیاسی و اسیر جنگی وجود دارد که هردو به این بحث مربوط است. زندانی سیاسی کسی است که بجرم مخالفتش با دولت مربوطه زندانی شده است. زندانی سیاسی بنا به تعریف باید آزاد بشود. محاکمه ای نباید در کار باشد. کسی که علیه حکومتی فعالیت سیاسی کرده است اصلاً نباید دستگیر بشود. اسیر جنگی هم جرمی نکرده و نباید از حقوق مدنی خود و از جمله آزادی خود محروم بشود. و این فقط موضوعی میان دولت ها نیست. بنظر من اعضای سازمانهای چریکی که به دولتها اعلام جنگ داده اند و در عملیات نظامی دستگیر میشوند باید از حقوق اسرای جنگی برخوردار باشند. قوانین موجود باید عمیقاً به نفع این اسرا تغییر کند. بنظر من زندانی کردن فرد و جلوگیری از زندگی متعارف او باید ممنوع باشد. اما میتواند قوانینی وجود داشته باشد که تا پایان جنگ و یا تا مطمئن شدن از عدم تمایل فرد به شرکت مجدد در جنگ، مانع الحاق مجدد او به ارتشش بشود. و بالاخره قطعاً مقوله ای به اسم جنایت جنگی داریم. این مقوله باید جدا باز تعریف بشود و تمام مواردی که نیرویی افراد غیر نظامی و وسائل زیستی و رفاهی آنها را مورد تعرض قرار میدهند را در بر بگیرد. در این سالهای اخیر شاهد وسیعترین جنایات جنگی توسط ارتشهای دول غربی و محلی در کشورهای مختلف، مانند عراق و یوگسلاوی، بوده ایم. جنایتکاران جنگی بسیاری امروز بعنوان رهبران و قهرمانان ملی و فرزندان وطنپرست ملل و اقوام مختلف راست میان مردم راه میروند که میبایست شاهد محاکمه آنها باشیم.

خاوران: علل اصرار و اشتیاق مسلمانان بنیادگرا به کشتن و حذف فیزیکی مخالفان خود بویژه دگراندیشان را در چه میدانید؟

منصور حکمت: اینکه آیا کسی اول به آدمکشی علاقمند میشود و بعد مسلمان بنیادگرا میشود و بعد به حکم شرع انور آدمکش میشود، چیزی است که من ابزار تحقیق و موسکافی در آن را ندارم. ولی مطمئنم پاسخ یکجایی در همین یک جمله شما نهفته است.

این مطلب در شماره ۷ فصلنامه خاوران، نشریه سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران، پائیز ۱۳۷۹ با عنوان "چرا مجازات اعدام؟ نگاه منصور حکمت به مقوله لغو اعدام" بچاپ رسیده است.

به نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۲۶
۱۳ آبان ۱۳۷۹ - ۳ نوامبر ۲۰۰۰

که کشتن انسانها را مطابق قانون مجاز کرده باشد هرگز نمیتواند جلوی تکرار همین عمل در میان اهالی را بگیرد. لغو حکم اعدام و اعلام ارزش جان آدمی، اولین گام در مبارزه با فرهنگ آدمکشی در جامعه است. آمارهای رسمی هم به روشنی نشان میدهد که در هلند و اسکانديناوی و انگلستان که مجازات اعدام ممنوع است، آمار قتل (به نسبت جمعیت) به مراتب کمتر از آمریکاست.

خاوران: بنظر شما مجازات جنایتکاران برای رسیدن به چه هدفی باید انجام گیرد؟

منصور حکمت: نمیدانم آیا اصولاً کلمه مجازات کلمه خوبی برای یک سیستم قضایی انسانی هست یا خیر. بنظر من، بحث پیشگیری و از بین بردن زمینه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جنایت به کنار، اولاً، جامعه باید با حداقل اعمال خشونت و با حداقل سلب اجازه زندگی متعارف از مجرمین، خود را از تکرار جرم توسط آنها مصون کند. ثانیاً، کمک کند این افراد متحول بشوند. بنظر من مجازاتهای انتقامی و عبرت آموزانه باید لغو بشود. باید بجایی برسیم که جامعه چنان از خشونت فاصله بگیرد که به موارد خشونت مثل بلایای طبیعی رفتار کند، به کمک قربانیان بشتاید، سعی کند از موارد بعدی آن جلوگیری کند و با خسارات آن را به حداقل برساند، بی آنکه کسی را به رسم قربانی در آتشفشان بیاندازد و یا به دریا تازیانه بزند.

خاوران: اگر لغو مجازات اعدام، یکی هم به دلیل ارزش نهادن به گوهر انسان و حق حیات آن است، در آنصورت خواست آزادی زندانیان سیاسی ای که در اثر عملیاتشان انسانهای بی گناه کشته شده اند، چگونه باید دنبال شود؟ مثلاً با مبارزی که در اثر بمب گذاری در اتوبوس و یا مکانی دیگر، موجب کشته شدن یک یا چند نفر شده است چه باید کرد؟ آیا باید خواستار آزادی او شد؟

منصور حکمت: من آدمی را که در اتوبوس و هواپیمای مردم بمب گذاشته باشد مبارز اطلاق نمیکنم. متأسفانه در یک دوره معین این روش در برخی جنبشهای حق طلبانه باب شد و بعد توسط برخی جنبشهای ارتجاعی به یک هنر آدمکشی تحت لوای سیاست ارتقاء داده شد. یک فرمول کلی در قبال اینها ندارم. بستگی به دولتی دارد که اینها با آن در حال جنگ هستند. بستگی به موازین قضایی کشور مربوطه و مشروعیت حقوقی آن دارد. بستگی به شرایط وقوع این اتفاق دارد. بنظر من پرونده بمببیسست هایی که به اهداف غیر نظامی حمله کرده اند یک پرونده سیاسی نیست. ممکن است دلایل مخفیه سیاسی برای وقوع جرم ارائه و بشود و حتی ترتیب اثر داده بشود، اما خود پرونده یک پرونده سیاسی نیست. منتهی یک چیز را یادآوری کنم. اگر بنا باشد کسانی را که با بمب به مردم غیر نظامی حمله کرده اند بگیرند و محاکمه کنند، هفت هشت رئیس جمهور و نخست

وزیر غربی و صدها بوروکرات و ژنرال و فرمانده آمریکایی و اروپایی در ردیف اول منتهمین خواهند بود. من فرقی میان تیموتی مک وای که در اوکلاهما آن جنایت عظیم را کرد با کسانی که بمب روی پناهگاه و خانه و مدرسه مردم بغداد انداختند و آن همه را کشتند نمی بینم.

مبارزات ایران خودرو، اهمیت و درسهای آن؛ مبارزه با گرسنگی یا قافیه بافی چپ

دیدار هفته

(مصاحبه تلویزیون پرتو با
گورش مدرسی)

پرتو: مهمترین واقعه در هفته گذشته، اعتصاب کارگران ایران خودرو بود. اعتصاب کارگران ایران خودرو با خواست افزایش حقوق با پیوسن شیفت‌های عصر و شب کار ادامه دارد. بعضی از خواست‌های مطرح شده عبارتند از آزادی تشکل‌های کارگری، عدم ورود حراست به سالن‌ها، نفو اضافه کاری اجباری و برداشتن سقف اضافه کاری عادی، افزایش حق بهره وری و غیره که در ساینهای مختلف وسیعاً خیرش هست. ایران خودرو مرکز بزرگی است، از چه نظری شما فکر می‌کنید که این اعتصاب مهم است و باید مسوره توجه قرار گیرد؟

گورش مدرسی: مهمترین اهمیت آن این است که بخشی از طبقه کارگر تلاش میکند که بطور متشکل از معیشت‌اش در مقابل سرمایه دارن دفاع کند. کل سرمایه داری در ایران برای سود آور تر کردن سرمایه به یک هجوم همه جانبه به معیشت و شرایط کار طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه روی آورده است. این منفعت مشترک همه سرمایه داران ریز و درشت در ایران است. هجوم برای کشیدن آخرین رمق کارگر، بیکاری، گران شدن همه کالاها بجز نیروی کار کارگر، اختناق، خفقان و حکومت اسلامی همه و همه در خدمت سود آورتر کردن و سود آورتر نگاه داشتن سرمایه از قبل کار و استثمار طبقه کارگر است. برای این کار روشن است که باید سفره خانواده کارگر و زحمتکش خالی و خالی تر شود. امکان هرگونه اعتراض و سازمان یابی مسدود شود و حتی دستمزد کار انجام شده پرداخت نشود و اگر سودی در کار نیست، مثل نیشکر هفت تپه باید درش را بست و جمعیت وسیعی از طبقه کارگر را به روز سیاه نشانند. آخر سرمایه در نیشکر هفت تپه سود آور نیست.

اعتراض کارگران ایران خودرو عکس العمل مهمی است به این تعرض سرمایه داری اسلامی و سنگر مهمی برای کل طبقه کارگر است، ما هم طبیعتاً مبارزه کارگران ایران خودرو را بخش لاینفک از مبارزه خود و مبارزه کل طبقه کارگر میدانیم و تا آنجائیکه بتوانیم و دستمان برسد با تمام قوا از آن پشتیبانی می‌کنیم و در آن دخالت می‌کنیم. جنبه‌های دیگری هم هست که اهمیت این مبارزه را افزایش میدهد. اول اینکه ایران خودرو به عکس نیشکر هفت تپه و نساجی‌ها و غیره، که سود نمیدهند، سودده است، و خوب هم سود میدهد و بعلاوه ایران خودرو نقش مهمی در اقتصاد ایران دارد. در نتیجه اینجا، عکس صنایع به اصطلاح سود نده، حلقوم سرمایه داران و شریان خون آنها دست کارگران است. نکته دیگر این است که اینجا مبارزه عکس العمل به فشار کار، اضافه کاری، پسانین بودن دستمزدها و غیره است که در خود عنصر تعرضی تری را دارد. بعلاوه کارگران ایران خودرو درجه خیلی بالاتری از آگاهی

طبقاتی، در مقایسه با بخش‌های دیگر، از خودشان نشان می‌دهند. اینجا دیگر کسی مثل نیشکر هفت تپه نمیگوید که کارخانه را بدهید دست ما هم سود را زیاد میکنیم و هم دستمزد را! بلکه مستقیماً میخواهند حقشان را از حلقوم صاحبان کارخانه بیرون بکشند. به همین دلایل بازتاب سیاسی مهمتری در جامعه دارد. در جامعه‌ای مثل جامعه ایران اعتراض کارگری برای دست بردن به سود سرمایه داری بلاواسطه و بلافاصله سیاسی میشود یا ایجاد سیاسی پیدا می‌کند. اینجا هم میبینیم که کارگران ایران خودرو حتی وقتی برای دستمزد یا از بین بردن اضافه کاری‌های اجباری مبارزه میکنند اولین عکس‌العمل دولت و سرمایه دارها این است که کارگران را کمونیستها تحریک کرده‌اند. البته باید اذعان کرد که این مبارزه بخشی از مبارزه کمونیستی طبقه کارگر است. و به این اعتبار دست کمونیسم و کمونیست‌ها در کار است، کمونیسم ابزار و جنبش رهائی طبقه کارگر است. معلوم است که در هیچ جای دنیا مبارزه برای اضافه دستمزد، بیمه بیکاری، آزادی تشکل و بقیه خواسته‌های واقعا انسانی طبقه کارگر را کسی به مثلاً سلطنت طلبان یا لیبرال‌ها، حوزه علمیه قم، روحانیون مبارزه و یا مثلاً حزب دمکرات کردستان نسبت نمیدهد. چون همه اینها ضد کارگر هستند، همه این را میدانند و حتی رژیم مثل جمهوری اسلامی هم روی چنین وقاحتی را ندارد. همین نشان میدهد که چگونه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر جامعه را از نظر طبقاتی نیز پلاریزه میکند و فوراً جبهه بندی‌های ثابت سیاسی هم خود را نشان میدهند.

واقعیت این است که کمونیسمی که در طبقه کارگر هست، عدالت می‌خواهد، برابری می‌خواهد و از بین رفتن استثمار و کارمزدی را می‌خواهد و هیچ‌کدام از جریاناتی که مثلاً نامشان را آوردم اصلاً محال است گروه خونشان به چنین مطالبات و خواست‌هایی جور در آید. همه اینها به مبارزه کارگران ایران خودرو رو ابعاد جدی تر و مهمتری میدهد.

پرتو: با توجه به بالا رفتن تصاعدی قیمت‌ها چقدر فکر می‌کنید حرکت کارگران ایران خودرو از طرف بخشهای دیگر از جامعه که در مقابله با تورم و گرانی قابل یاد گرفتن است یا قابل تکرار است؟

گورش مدرسی: نمی‌دانم در این شکل خاص چقدر بقول شما قابل یاد گرفتن است. آدمی که گرسنه است، آدمی که تحت فشار است، کارگری که دست به سفره خالی‌اش برده اندو گلوی خود و خانواده‌اش را می‌فشارند تا جیب سرمایه داران را پر کنند، منتظر درس گرفتن از کسی نیست. ناچار است از خودش دفاع کند و کارگران ایران خودرو قبل از هر چیز دارند این کار را می‌کنند. روشن است که برای سایر بخش‌های جامعه بویژه طبقه کارگر این مبارزه آموزنده است، قوت قلب است و امید میدهد. کارگران ایران خودرو بخشی از یک طبقه کارگر بزرگ در ایران است. طبقه‌ای که همه بخشهای آن مورد تعرض بورژوازی هستند. خواه مستقیماً یا طریق بیکار سازی و ندادن دستمزدها و یا از طریق تورم، احتکار، بورس بازی، بالا بردن شدت کار و پائین آوردن مزاها. این تعرض بورژوازی دامن تمام طبقه کارگر را گرفته است. کارگر و زحمتکش زیر فشار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بورژوازی دارد به ناپودی و به تباهی فیزیکی و معنوی کشیده می‌شود و در مقابل سرمایه داری یک صف است. اما متأسفانه سرمایه دارها متحد هستند، آژدان، امنیه، پاسدار، پاسبان، بسیجی، حفاظت، حراست و حوزه و مسجد و خلاصه دولت دارند، با همه اختلافاتشان متحد هستند و طبقه کارگر متفرق و پراکنده است.

طبقه کارگر پراکنده است و روشن است که تا وقتی پراکنده است زورشان هم به سرمایه داران و دولتشان نمیرسد، هر چند تمام شریان‌های حیاتی دولت و جامعه در دست طبقه کارگر است. با این پراکندگی ممکن است بتوان خواسته‌های محلی را به کرسی نشاند، ممکن است بتوان خواست‌های ویژه ایران خودرو را به کرسی نشاند، اما به کرسی نشاندن خواست‌های عمومی تو مانند بیمه بیکاری، یا افزایش دستمزد یا به نسبت تورم یا آزادی تشکل نیازمند بسیج بخش بزرگتری از طبقه کارگر است. منظوم این نیست که نباید این خواست‌ها را در اعتراضات محلی پیش کشید، بالاخره جنگ را باید از جایی شروع کرد. منظوم این است که بدانیم

برای به کرسی نشاندن آنها نیازمند نیروی بسیار بیشتری از ایران خودرو هستیم. این جا پای ضرورت اتحاد و پشتیبانی بخش‌های بیشتری از طبقه کارگر از مبارزت کارگران ایران خودرو به میان می‌آید. اما همین واقعیت باید به کارگران ایران خودرو نشان بدهد که اگر آنها از هفت تپه‌ای‌ها و یا کارگران نساجی یا فصلی و یا بیکار قبلاً دفاعی کرده بودند امروز در موقعیت دیگری قرار داشتیم.

میدانید؟ از ماست که بر ماست. وقتی ایران خودرو از نساجی‌ها یا هفت تپه حمایت نکرده باشد امروز نفت هم سخت است پای حمایت از ایران خودرو بیاید. آنها هم همان استدلال را که دیروز ایران خودرو را میدادند را تحویل ما میدهند. حرفم این است این مبارزه برای کارگران ایران خودرو و همه ما باید درس ضرورت اتحاد طبقاتی را داشته باشد. این راستش درست است که همه از جمله خود

ایران خودرویی‌ها باید از مبارزه ایران خودرو یاد بگیرند. ضرورت اتحاد طبقاتی کارگران در مقابل سرمایه داران. هر جا سرمایه داری به هر کس که تعرض میکند مسئله همه کارگران است. هیچ کدام از ما، هیچ‌یک از بخش‌های طبقه کارگر نمیتواند دستش را به کلاهش بگیرد و هوای کار خودش را داشته باشد. سر کسی کلاهی نمیماند.

به هر صورت درگیر کردن و به میدان آمدن سایر بخشهای طبقه کارگر برای عقب زدن این فشار سرمایه داران و دولتشان حیاتی است. واقعیت این است که سرمایه داری و دولت‌ها در هر جا که دولت جمهوری اسلامی از حوزه تا مسجد و ارتش و پاسدار، دولت سرمایه داری هست درست است که تا سرمایه داری هست بیکاری هست، تا سرمایه داری هست گرانیه هست، تا سرمایه داری هست استثمار و بردگی مزدی هست. درست است که راه و چاره نهایی این است که دولت سرمایه داران را ساقط کنیم و میشود و باید سدهایی را در مقابل تباهی زندگی خانواده کارگر و زحمتکش این جامعه ایجاد کرد. خود این سدها موقعیت طبقه برای سرنوشتی بورژوازی را بهبود خواهد بخشید. اما اینکه چه سدی را می‌شود بست، بستگی به این دارد که چقدر نیرو جمع کرده آید. با صرف نیروی کارگر ایران خودرو تا یک حدی می‌شود سد بست. با اضافه شدن بخش‌های دیگر طبقه کارگر و بویژه بخش‌های کلیدی میتوان تعرض دولت به معیشت خانواده کارگر و زحمتکش را تماماً درهم شکست. در چا انداختن این واقعیت و پیش رفتن در این جهت فعالین کمونیست و رهبران عملی کارگران نقش کلیدی دارند.

پرتو: حالا که شما به نقش فعالین کارگری اشاره کردید، چقدر فکر می‌کنید در مراکز دیگر زمینه همچنین اعتصابی در جاهای دیگر هست؟ چقدر فکر می‌کنید فعالین کارگری می‌توانند شروع کنند، همچنین تعرضاتی را در مقابل تورم و گرانی که امروزه همه با آن روبرو هستند؟

گورش مدرسی: جایی که سرمایه داری هست، کارگر هست. و جایی که سرمایه داری و کارگر هست اعتراض کارگری هم هست. هم زمینه دارد. سرمایه و سرمایه دار یعنی وجود استثمار و کارگر بودن یعنی استثمار شدن. یعنی تلاش دائمی

گورش مدرسی : ببینید، شریف ترین بخش و زحمتکش ترین بخش این جامعه دارد به چاه ویل گرسنگی سرازیر میشود. اگر هر کسی چرخی بزند میبیند که خرد خرد حیویات هم دارد از سید مصرف خانواده کارگر و زحمتکش حذف می شود. این را خود رژیم میگوید. یک جای دیگر مقابله میان ایران و سودان و سومالی فرق هست. در آنجا اصولاً قحطی هست، جامعه پاشیده، مواد غذایی نیست، ثروت و یا نعمت نیست. ایران مملو از مواد غذایی است. مملو از ثروت است. مملو از نعمت است. مشکل این است که یک عده که دستشان به این نعمت میرسد دست بخش اعظم جامعه را قطع کرده اند. در نتیجه یک عده دستشان به این وفور و ثروت نمیرسد و عده ای فوق العاده دستشان می رسد.

سوال من این است به یک آدم گرسنه. به یک جمعیت گرسنه میگوید چه بکنند؟ برای بیمه بیکاری مبارزه کند؟ برای بالا رفتن بیمه بیکاری مبارزه کند؟ سیر شدن کودک و پدر و مادر خانواده کارگر و زحمتکش با این مبارزه ممکن است؟ بالاخره گرسنگی را باید صرف چند روز یا چند هفته درمان کرد. مبارزه برای بیمه بیکاری و افزایش دستمزدها به تناسب تورم یک مبارزه چند روزه و چند هفته ای است؟ از منتقدین ما باید پرسید اگر از کودکان گرسنه باشد شما به سیر کردن او از کالان این مبارزات طولانی امید میبندید؟ به راستی درمان قحطی گرسنگی فرزندان یک خانواده کارگر و زحمتکش از طریق این مبارزات خیالی تر است یا اینکه مثلاً ۵ هزار نفر محله فلان شهر جمع بشوند و بروند انبار های محتکرین، که دولت هم جزو شان است، مصادر کنند؟ بروند محتویات انبار محتکرین را بیرون بکشند و در محله تقسیم کنند، امکان پذیر تر است یا بیمه بیکاری؟

پرتو : می توانم به شما بگویم که اینها رفتن و چند تا انبار را گرفتند! این شکم ها سیر می شود، آن وقت رژیم ناچار می شود که...

گورش مدرسی : به نظر من اگر دو تا محله این کار را بکنند رژیم فوراً عقب میشیند. فوراً می رود و قیمت همه چیز را نصف می کند. چون می بیند که مردم راضی را پیدا کرده اند. یک محله یک محله زحمتکش کش یک محله فقیر نشین این کار را بکنند، همه جا کسی میکشند. بعد هم طرف را بگیرند جرمش چیست؟ می گوید گرسنه ام برای فرزندان خانواده ام این کار را کردم. من که نمی گویم این چاره درد گرسنگی است. تا سرمایه داری هست گرسنگی، فقر، استثمار و بیکاری هم هست، همه اینها اجزای زندگی در جامعه سرمایه داری است. تا وقتی ما در جامعه سرمایه داری از زمین زندگی می کنیم این وضع هست. بحث بر سر این است که چگونه جلوی جنبه هایی از تعرض سرمایه داری را بگیریم، چگونه سد بندیم زندگی مان را نجات بدهیم، چگونه اتحاد بیشتری در میان خود داشته باشیم، چگونه تجدید نظر به قهقاری فیزیکی و معنوی دچار شویم، نگذاریم بچه هایمان بمیرند، نگذاریم قحطی زده شویم در حالیکه یک عده ای شکم های شان، پول جیب شان و حساب های بانکی شان باد کرده است. بهبودی را نه با آیت الکرسی سوسیالیستی می شود ایجاد کرد نه با ورد سیاسی. بهبودی را می شود با مبارزه ایجاد کرد. مبارزه ای که قابل دسترس، مبارزه قابل پیروز شدن. من گمان نمیکنم کارگران نیشکر هفت تپه نتوانند بیمه بیکاری را به جمهوری اسلامی بقبولانند. امروز زور شان نمی رسد. متاسفم ولی نمیرسد. ولی کارگر نیشکر را می شود بیمه بیکاری نیشکر هفت تپه می تواند برود فلان انبار را مصادره کند.

سوال این است که این آدم امروز بچه اش را چه جوری باید سیر کند؟ دزدی در تناسف قوا میگنجد؟ تن فروشی در تناسف قوا واقعیت این است که آنجا سیاستور در مقابل شریف ترین انسان های جامعه راهی جز دزدی، تن فروشی، اندام فروشی و یا خود کشی برای مبارزه با گرانی و احتکار را نمیگذارند. تظاهرات دوباره تظاهرات؟ دو روز گرسنه می خوابم باز تظاهرات؟ روز سوم دیگر نا ندارم تظاهرات کنم. ترجیح می دهم بروم تن فروشی کنم برای اینکه بچه ام را سیر کنم. به این سیاستور غیر سیاسی باید گفت عزیزان کمیونست منق زنگی است. آدم گرسنه را چگونه می شود سیر کرد؟ باید راه جلوی شان بگذاریم.

سوال این است که این آدم امروز بچه اش را چه جوری باید سیر کند؟ دزدی در تناسف قوا میگنجد؟ تن فروشی در تناسف قوا واقعیت این است که آنجا سیاستور در مقابل شریف ترین انسان های جامعه راهی جز دزدی، تن فروشی، اندام فروشی و یا خود کشی برای مبارزه با گرانی و احتکار را نمیگذارند. تظاهرات دوباره تظاهرات؟ دو روز گرسنه می خوابم باز تظاهرات؟ روز سوم دیگر نا ندارم تظاهرات کنم. ترجیح می دهم بروم تن فروشی کنم برای اینکه بچه ام را سیر کنم. به این سیاستور غیر سیاسی باید گفت عزیزان کمیونست منق زنگی است. آدم گرسنه را چگونه می شود سیر کرد؟ باید راه جلوی شان بگذاریم.

باید برای بیمه بیکاری مبارزه کرد، اتحاد کارگری علیه بیکاری را بوجود آورد، باید جنبشهای مجمع عمومی را راه انداخت، باید همه اینکارها را کرد و مهمتر از همه باید سرمایه داری را سرنگون کرد ولی اینها پاسخ گرسنگی امروز نیست.

مبارزه است هنوز هیچ نتیجه گیری خاصی نباید از آن کرد.

پرتو : اعتراض مشهد و بعضی جاهای دیگر را داشتیم در مقابل چپاول ها و اساساً گزارشی که پالیژدار داده بود که بعضی مسئولین گویا خیلی بیشتر از بقیه خورده اند...

گورش مدرسی : ببینید گزارش پالیژدار بهانه است. من نمی دانم چند نفر در ایران هستند ندانند که "بخور بخور" اصولاً تعریف رژیم جمهوری اسلامی است. اما وقتی شما فقط به "بخور بخور" بچسبید دارید بحث را می برید بر سر دعوی میان آنها می کشید که در این بخور بخور کمتر یا زیادتز گرفتار شده است. دعوی میان عده ای که زیادتز می خورند با عده ای کمتر گرفتار می آید.

بحث ما بر سر این است که جمهوری اسلامی با کل سیستمش چه آنهاست که زیاد می خورند چه آنهاست که کم می خورند مثل بختک شیره این جامعه، شیره جان طبقه کارگر و زحمتکش را می مکد چپاول می کند. چپاول فقط این نیست که ایشان پول اضافه خورده آن یکی از فلان بوجه را دزدیده اینها ساده ترین و سراسر راست ترین چپاول ها هستند. معنی دقیق تر چپاول می خواهید؟ بروید از کارگران ایران خودرو پرسید چرا اینقدر کار می کنند، کارخانه اینقدر سود میدهد و آنها درآمدشان این قدر است؟ این سود را کی میبرد؟ چرا و به چه حقی میبرد؟

همه این ثروتی که گیر سرمایه دار می آید چپاول است. این البته درمنطق سرمایه داری چپاول مجاز یا حلال است. جمهوری اسلامی رژیمی است که از سر تا ته بر اساس دزدی حتی در قانونی ترین شکلش و بر اساس استثمار و چپاول معیشت زندگی همه استوار است. بخصوص در این دوره سیاستهایی که پیش گرفته اند تعرض مستقیم به زندگی مردم برای بالابردن سود دهی سرمایه و در واقع چپاول جامعه است. گرانی و بیکاری نمود هائی از این چپاول است. طبقه کارگر و زحمتکش جامعه به حق عکس العمل نمیدهند و بورژوازی با جلو گذاشتن چپاول "غیر مجاز" از همدیگر میخواهد حواس ها را پرت کند. رویداد های مشهد فکر نمی کنم غیر مترقبه بود. جامعه ایران آبیستن است، آبستن عصیان است. فکر میکنم این را جمهوری اسلامی هم باید فهمیده باشد که جامعه ایران آبیستن عصیان است. می تواند عصیان بشود، میتواند شورش گرسنگان و یا عصیان کسانی که به خر خورده شان رسیده و دیگر نمیتوانند تحمل کنند هر جا پا بگیرد.

در نتیجه هر اتفاقی میتواند جرقه یک عصیان بشود. مشهد دارد این را می گوید، اصفهان دارد این را می گوید و جاهای دیگر که اعتراض به این شکل کردند دارند همین را میگویند. مهم نیست اعتراض چقدر سازمان یافته است. نفس این اعتراضات دارد می گوید که جامعه آبیستن عصیان است، برعکس آن چیزی که جمهوری اسلامی می خواهد تصویر بدهد طبقه کارگر و زحمتکش و تهدیدستان و کسانی که به کار خود زنده اند نه تنها ساکت نیستند، نه تنها راضی نیستند، ممکن است به همین زودی دوباره سر جمهوری اسلامی خراب شوند.

پرتو : شما هفته های گذشته بحث مصادره را پیش کشیدید که شاید در همین موضوع می گنجد، مصادره مراکز، منابع، انبار های محتکرین. در مقابلش اینجا و آنجا من در سائنها مخالفتهایی با بحثی که شما می کنید دیدم. با این عنوان که وقتی نیست، سیاست نادرستی است، غیر عملی است، وقتی که ما نیروی انتظامی و نیروهای مسلح و ارتش را داریم نمی شود امر مصادره را سازمان داد، این بیشتر خیال است تا اینکه به واقعیت نزدیک باشد، شما چه جوابی دارید؟

سرمایه داری برای اینکه از حقوق بزنند، یعنی اینکه باید به زور حقوق را بگیرد. این منطق جامعه سرمایه داری است. وجود این فعل و انفعال خاصیت جمهوری اسلامی نیست. همه جای دنیا همین است. سرمایه داری که جمهوری اسلامی به جامعه ایران تحمیل می کند مبتنی بر یکی از وحشیانه ترین شیوه های استثمار و سرکوب است. جمهوری اسلامی دارد برای سود آور کردن سرمایه در چهارچوب نظام اسلامی به طبقه کارگر فشار می آورد. در نتیجه همه جای ایران، هر جایی که دو نفر دارند کار می کنند و زحمت می کشند مبارزه هست و زمینه گسترش مبارزه هم هست. امروز در ایران و هر جایی که آدمی کار می کند و زحمت می کشد، امکان پیوستن به کارگران ایران خودرو هست. این که بقیه نمی پیوندند، همانطور که چندین سال است تکرار میکنیم محدود نگری، محافظه کاری و ضعف آگاهی طبقاتی در صف طبقه کارگر است. اشاره کردم وقتی که فرض کنید کارگر نیشکر هفت تپه مبارزه می کند و کارگر ایران خودرو از آن حمایت نمیکند یا حتی تکانی هم نمی خورد، وقتی ایران خودرو جلو می آید بقیه هم تکان نمی خورند. این سد و این دایره بسته و باطل را باید شکست. رهبران کارگری، بخصوص کمیونستها باید این هم سرنوشتی طبقاتی را به یک پروسه گسترش اتحاد در درون خود طبقه تبدیل کنند. همه باید به هم وصل شوند تا اولین قدم برای یک میدان آمدن همه فراهم شود.

پرتو : شما اگر این اعتراض را فرض کنیم مقایسه کنید با اعتراضی که در مشهد شد. مردم در پارک ملت علیه چپاول و بخور بخور مسئولین اعتراض کردند و تعدادی دستگیر شدند. در ایران خودرو هیچ کسی را دستگیر نکردند. شما این را چگونه توضیح میدهند؟

گورش مدرسی : ممکن است فردا برود یکی از رهبران کارگری ایران خودرو رو را بگیرد. پس فردا ممکن است کارگران ایران خودرو یک اعتراض کنند باز یک تعدادی را بگیرد. میخواهم بگویم دستگیر کردن یا نکردن هنوز شاخص این نیست که جمهوری اسلامی گویا مثلاً کارگران را نمی گیرد. این طور نیست. اسانلوهنوز در زندان است.

پرتو : درست است اما حالا چند روز است ایران خودرو اعتراض میکند، مشهد چند ساعتی بود.

گورش مدرسی : جنس اعتراض ایران خودرو با اعتراض مشهد فرق می کند. قبل از هر چیز اعتراض مشهد خیابانی بود و طبعا جمهوری اسلامی به آن شکل از اعتراض حساس تر است. این حساسیت هنوز چیزی را راجع به خوبی و بدی یا پیشرو و پس رو بودن هیچکدام چیزی را نمی رساند. می خواهم بگویم که من معجز نیستیم این تصور را بدهیم که گویا در مبارزه اعتصابی کارگران رژیم کمتر دستگیر می کند. اتفاقاً اگر فردا کارگران نفت بیایند میدان من فکر می کنم رژیم تلاش میکند از مشهد هم عکس العمل شدیدتری نشان بدهد. مشکل رژیم آنوقت این است که برعکس مشهد زورش نمیرسد. جمهوری اسلامی هر چقدر هر جا زورش برسد سرکوب و دستگیر میکند. اگر در ایران خودرو این کار را نکرده یا زورش نرسیده یا هنوز فکر میکند فشار قابل کنترلی است. بالاخره اینها منطق

تهدیدات متقابل اسرائیل و ایران؛ خطر جنگ از همیشه جدی تر شده است

مصاحبه کمونیست با فاتح شیخ

کمونیست: احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران مدتی بود فروکش کرده بود. جمهوری اسلامی هم از تاب قبلی خود برای دامن زدن به فضای جنگی و استفاد از آن برای سرکوب و ارباب مردم، افتاده بود. با تهدیدات اخیر دولت اسرائیل بویژه مانور صد هواییسمای جنگی اسرائیل بر فراز مدیترانه و پیوند فاصله اسرائیل تا یونان، که معادل فاصله اش تا نطنز است، بار دیگر احتمال حمله نظامی به ایران، این بار توسط اسرائیل، برجسته شده است. این تهدیدات جنگی و اوضاع فعلی را چگونه ارزیابی میکنید؟

فاتح شیخ: تهدیدها و مانورهای دولت اسرائیل، تهدید متقابل جمهوری اسلامی به بستن تنگه هرمز و شلیک موشکهای دوربرد را در پی آورد که بشدت بر تنش اوضاع افزود. گرچه تبادل تهدیدات بین این دو دولت مساله تازه ای نیست، اما زمانی این جرقه ها زده میشود که اوضاع بسیار انفجاری است. پیام تهدیدهای اخیر اینست که خطر جنگ از همیشه جدی تر شده است. آن لحظه شوم که از این جرقه ها شعله جنگ بلند شود چنان نزدیک احساس میشود که فضا از هراس پر شده است. خارج از هر تحلیلی، با تمرکز میدیبا

بر حتمیت حمله اسرائیل، این روزها دیگر جای زیادی برای نظر بازی در مورد احتمال آن باقی نمانده؛ در نتیجه باید بدترین حالت یعنی عملی شدن تهدیدها را فرض گرفت و با تمام نیرو دست بکار ایجاد آمادگی در صف کارگران و مردم برای مقابله همه جانبه با شرایط جنگی شد. یعنی از طرفی مقابله تمام عیار با رژیم، نه فقط مقابله با تعدیات رژیم به بهانه جنگ، بلکه فراتر از آن، ایجاد اتحاد، قدرت و امکانات برای تعرض متشکل و گسترده به رژیم با هدف سرنگونی هر چه سریعتر آن، که تنها راه واقعی و کارساز منتفی کردن این جنگ است. و از طرف دیگر مقابله با جنگ افروزی آمریکا و اسرائیل، افشاء و منزوی کردن طیف هوراکشان طرفدار جنگ: ناسیونالیسم عظیم طلب ایرانی- اعم از سلطنت طلب و جمهوریخواه، مجاهدین، حزب دمکرات کردستان، دارودسته های قومپرست و فدرالیست، که چنان به منافع سکتی خود چسبیده اند که از انهدام جامعه و قربانی شدن زندگی دهها میلیون انسان باکی ندارند.

به موازات اقدامات عملی برای مقابله با شرایط جنگی، تحلیل اوضاع هم بسیار ضروری است. و باید توجه داشت که در چنین مواردی وظیفه اول و آخر تحلیل، سبک و سنگین کردن امکان وقوع جنگ نیست. تحلیلی که راهگشای پراتیک باشد، کارش ابتدا تبیین ضرورت این جنگ معین و مطلوبیتش از زاویه دو طرف است؛ آنوقت شرایط کنکرت وقوع جنگ را هم میتواند و باید بررسی و روشن کند. این شیوه کمک میکند که نه فقط ضرورت و مطلوبیت و امکان جنگ معین، بلکه چشم انداز و مداوم و گسترش جنگ، شرایط ختم آن و ملزومات مقابله طبقه کارگر و توده

خود، دوستی و دشمنی با خود، در یک کلام با متر و معیار یگانه خود و بر محور منافع خود عملی کند. فرض آمریکا در فردای سقوط ابرقدرت رقیبش شوروی این بود که همه قدرتهای ریز و درشت دنیا را

گوش به فرمان، پشت سر خود به خط خواند کرد. ما از جمله صداهائی بودیم که در همان مقطع جنگ ۱۹۹۱ خلیج گفتمیم چنین نخواهد شد. و چنین نشد. گفتیم اولای پای ابرقدرت دیگری در میان است به نام طبقه کارگر و مردم جهان که بسادگی گردن نمیگذارد. دوم اینکه با سقوط شوروی، بخشهای مختلف بورژوازی و دولتهایشان در غرب "پیروز" هم دیگر نیازی به سرکردگی آمریکا ندارند و زیر بار آن نخواهند رفت. در دنیای خارج از رویای دولتمداران آمریکا، وجود منافع متضاد حاصل از شکافهای تاریخی ایجاد شده بر پیکر بورژوازی جهانی و موقعیت اقتصادی روبه افول آمریکا، شکل دادن به یک امپراتوری واحد جهانی مطابق ایمیج آمریکا و زیر فرماندهی او را ناممکن میکند. یک دهه و نیم طول کشید ولی سرانجام آشکار شد که رویای آمریکائی ابرقدرتی یگانه جهان، با واقعیات قرن ۲۱ خوانائی ندارد. مشکل اینست که بخشی از هیات حاکمه آمریکا (نوکانسرواتیوها) نمیخواهد این واقعیات را برسمیت بشناسد. بخش دیگر هم که برسمیت میشناسد، میخواهد آن را در یک مسیر تاکتیک پروسه کنترل شده اداره و هدایت

با این مقدمه و از این زاویه دید، به هر سه جنبه مساله نگاه کنیم:

اول: ضرورت جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، برخلاف ادعاهای رایج درباره بحران هسته ای، از این بحران در نیامیاید بلکه اساسا از تلافی چند مولفه بنیادی

فرض آمریکا در فردای سقوط ابرقدرت رقیبش شوروی این بود که همه قدرتهای ریز و درشت دنیا را گوش به فرمان، پشت سر خود به خط خواهد کرد. ما از جمله صداهائی بودیم که در همان مقطع جنگ ۱۹۹۱ خلیج گفتمیم چنین نخواهد شد. و چنین نشد. گفتیم اولای پای ابرقدرت دیگری در میان است به نام طبقه کارگر و مردم جهان که بسادگی گردن نمیگذارد. دوم اینکه با سقوط شوروی، بخشهای مختلف بورژوازی و دولتهایشان در غرب "پیروز" هم دیگر نیازی به سرکردگی آمریکا ندارند و زیر بار آن نخواهند رفت. در دنیای خارج از رویای دولتمداران آمریکا، وجود منافع متضاد حاصل از شکافهای تاریخی ایجاد شده بر پیکر بورژوازی جهانی و موقعیت اقتصادی روبه افول آمریکا، شکل دادن به یک امپراتوری واحد جهانی مطابق ایمیج آمریکا و زیر فرماندهی او را ناممکن میکند.

اقتصاد سیاسی دنیای امروز در میآید که به آنها کوتاه اشاره میکنم:

۱- دوره، دوره تشدید رقابت قدرتهای امپریالیست بر سر "تقسیم مجدد جهان" است. این در شرایط جهانی شدن مناسبات کار و سرمایه (globalization)، یعنی باز شدن یک دوره جدید از مسابقه و رقابت نامحدود و شدید بر سر سهم هر دولت و هر بخش طبقه بورژوا از انباشت حاصل از استثمار جهانی طبقه کارگر. این روند با آشکار شدن شکست استراتژی "نظم نوین" آمریکا و نرفتن دنیای پساجنگ سرد به زیر سرکردگی آمریکا به حرکت در آمده است. آمریکا با تکیه به قدرت و قدرتی نظامی اش تلاش زیادی کرد که خود را بعنوان "سرمقسم" انباشت جهانی سود و ثروت، به قدرتهای دیگر دنیا تحمیل کند؛ یعنی علاوه بر تصاحب "سهم شیر" برای خود، "سهم روباه" بقیه بخشهای بورژوازی جهانی از بزرگ تا متوسط و کوچک را هم او تقسیم کند. این تقسیم سهم را هم بر اساس میزان دوری و نزدیکی به خود، تبعیت و عدم تبعیت از

آمریکا تحمیل کنند؟ انتشار گزارش دستگهای اطلاعاتی درباره موضوع هسته ای ایران نشانه مخالفت قوی پنتاگون با این جنگ بود. و دست آخر اینکه آیا دولت اسرائیل از سر منافع خاص خود و همگام با "بازها"ی هیات حاکمه آمریکا بعنوان نماینده (proxy) خط میلیتاریستی آنها، حمله خواهد کرد؟ (به این امکان برمیگردم).

۲- در اقتصاد سیاسی جهان امروز، علاوه بر روند افول اقتصادی آمریکا، که امروز به مرز رکود (recession) آشکار رسیده، شاهد روندهای مهم دیگری هم هستیم: عروج قطبهای جدید اقتصادی (چین، هند، برزیل و غیره)، بحران افزایش قیمت نفت مبراتب حادث از بحران ۱۹۷۳، بروز شکاف در بلوک غرب و بالا گرفتن رقابت اروپا و آمریکا، شکلگیری بلوکهای جدید (پیمان شاتنگهای در برابر ناتو)، ظهور گروهبندهای جدید مدعی سهم بیشتر از قدرت و ثروت جهان در سه قاره آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین. آمریکا و به تبع آن اسرائیل برای جستن از موقعیت فروتری که افول اقتصادی و روندهای فوق به آنها تحمیل میکنند، به برپائی چنین جنگی نیاز دارند. ویژگی چنین جنگی باید ظرفیت بالای آن در حفظ بالادستی آمریکا در خاورمیانه و مشخصا مناطق نفتخیز باشد.

۳- بر متن این اوضاع عمومی و تغییر بالاس در عراق و کل خاورمیانه به ضرر آمریکا و به نفع رژیم اسلامی ایران، تقابل حاد دولتهای آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی، موقعیت انفجاری جدیدی در منطقه آفریده که فاز آن از دو حال خارج نیست: اول کنار آمدن آمریکا و متحدانش با رژیم اسلامی نه فقط بعنوان رژیم حاکم بر کشور مهم ایران بلکه بعنوان یک قدرت فائقه منطقه؛ دوم جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران با هدف داغان کردن بنیان اقتصادی، تکنولوژیک، نظامی رژیم بطوریکه نه رژیم اسلامی نه هیچ رژیم دیگری در آن کشور، توان تهدید منافع و موقعیت همونیکنشان در خاورمیانه و مناطق نفتی را نداشته باشد.

دوم: برای آمریکا و اسرائیل مطلوبیت جنگ بیشتر از کنار آمدن با رژیم اسلامی است. چون هدف اصلی شان صرفا غلبه بر آن رژیم نیست بلکه از این راه، نشان دادن عضله به رقبای جهانی بزرگتر است. علاوه سازش با رژیم اسلامی میتواند موقعیت آنها را به سراسیمب سقوط غیرقابل کنترل براند. حذف جمهوری اسلامی از معادلات خاورمیانه، یا تضعیف شدید آن، شرط مهم تأمین منافع درازمدت آنها در پروسه جاری "تقسیم مجدد جهان" است.

متقابلا برای جمهوری اسلامی مطلوبیت جنگ یا دستکم تقابل نظامی، در بهره برداری از آن برای تحمیل فضای نظامی و اختناق و سرکوب بیشتر بر جامعه است. هدف رژیم اسلامی جستن از سرنگونی و تثبیت حاکمیت خود، بورش گسترده تر به معیشت و دستمزد و حقوق طبقه کارگر و راندن آن به موقعیت کار ارزان و خاموش (هدف مشترک همه اقشار بورژوازی و کل سرمایه فعال در ایران)، زدن ضربه قطعی به جریانات اپوزیسیون، جلب توجه و سمپاتی نیروهای اجتماعی و سیاسی مخالف آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه و سایر نقاط جهان است. مانور در شفاف

بلوکبندیهای جدید جهانی، قبل از همه شکاف محور روسیه و چین در برابر آمریکا و اروپا، امکان این بهره برداری را به جمهوری اسلامی داده است. در عین حال شکنندگی موقعیت رژیم در برابر مصاف طبقه کارگر و محرومان جامعه، بخشهایی از رژیم را به گزینه تلاش برای سازش با غرب متمایل کرده است.

سوم: در ارتباط با امکان وقوع جنگ، اگر بالا پائین رفتنهای تهدیدات نظامی آمریکا و اسرائیل علیه ایران در دو سال و نیم گذشته را نگاه کنیم قبل از هر چیز به آسانی میتوانیم تشخیص دهیم که تهدیدات نظامی و جنگی که احیاناً برپا میشود، بر سر پروژه هسته ای ایران نیست، گرچه به پنهان آن است. تارگت نظامی هم نظمن نیست گرچه میتواند نظمن با هر تاسیسات نظامی، صنعتی، اقتصادی دیگری در جغرافیای ایران باشد. این جنگ بر سر از کار انداختن پروژه "غنی سازی اورانیوم" در ایران نیست؛ بر سر نجات استراتژی از کار افتاده "نظم نوین جهان"، تامین قلدری و ابرقدرتی یگانه آمریکا در جهان و بویژه در خاورمیانه است. و به موازات آن، بر سر تعدیل استراتژی دولت اسرائیل در دوره ای از تغییر و تحول مهم جهان و منطقه، یعنی دوره "تقسیم مجدد جهان" است. برای اسرائیل، مساله حیاتی، کنار گذاشتن استراتژی از کار افتاده و جایگزینی اش با یک استراتژی جدید، باز هم مبتنی بر تجاوزگری و میلیتاریسم است که در این اوضاع تغییر یافته و سریعاً در حال تغییر جهان و منطقه بتواند منافع موجودیتش را تامین کند.

دو سال و نیم پیش (بهار ۲۰۰۶)، بوش با گارد افراطی تهدید نظامی ایران جو بسیار خطرناکی آفرید. ما هشدار دادیم که خطر جدی و انتظار مهلک است. اواخر آن سال، اوضاع تغییر کرد: موقعیت وخیم آمریکا در عراق، باخت حزب بوش در انتخابات سنا و کنگره و گزارش بیکر - هیلتن با مضمون اخطارگونه اش خطاب به هر دو حزب هیات حاکمه آمریکا، نشان داد که آمریکا توان درگیری در بحران دیگری را ندارد و حمله به ایران حتی اگر پیامدهای سیاسی غیرقابل کنترل آن را هم نادیده بگیرند، یک ماجراجویی پرمخاطره است. انتخابات نوامبر ۲۰۰۶ نشان داد که حضور نظامی آمریکا در عراق باعث حضور سیاسی عراق در آمریکا شده است. انتخابات نوامبر ۲۰۰۸ هم از فاکتور کشمکش با ایران باردار است. اشاره گزارش مشترک پنتاگون، سیا و غیره به مساله هسته ای ایران دست دولت بوش از حمله به ایران را بست. پنتاگون و سیا آگاه و نگران از خطر ماجراجویی گروه بوش و چنی، با انتشار این گزارش عاملان در راه دست زدن آنها به این ماجراجویی در مدت باقیمانده ریاستشان مانع ایجاد کردند. اسرائیل هم در این میان جنگ لبنان را باخت و علاوه بر بلندتر شدن آوای کرکری خوانندن احمدی نژاد و حزب الله بحران حکومتی عمیقی برای خودش خرید، طوریکه

موقعیت اسرائیل امروز با اسرائیل قبل از جنگ لبنان تفاوت منفی فاحشی کرده است. بخشی از این تفاوت فاحشی حاصل شکست در جنگ لبنان و بخش بیشتر حاصل تحولات فراگیرتر جهانی و منطقه ای و افول موقعیت حامی شماره یک آن آمریکاست. استراتژی کنونی اسرائیل برای موقعیت جدید کار نمیکند. انتقال به استراتژی جدید محور مهم بحران درونی هیات حاکمه اسرائیل و اختلاف جناح راست آن - حزب لیکود و شاس - با ائتلاف شکننده اولمرت - باراک است. سرانجام این بحران هرچه باشد، حرکت آتی اسرائیل ناگزیر بر این دو پا جلو خواهد رفت: یک پا آرام کردن و صلح آمیز کردن روابط با دنیای عرب و حکومت فلسطین و پای دیگر تکیه بر توان نظامی و شاخ و شانه کشیدن میلیتاریستی در برابر جمهوری اسلامی. حمله احتمالی اسرائیل به ایران نقطه ای بر خط این حرکت است. بر این مبناس که میدیا حدس میزنند زمان حمله بین نوامبر (انتخابات رئیس جمهوری آمریکا) تا ژانویه (دست بکار شدن رئیس جمهور جدید) باشد. حتی صحبت از تشبیه ملاقات ۱۹ ژوئیه سولانا و سعید جلیلی با ملاقات جیمز بیکر و طارق

واضح است که در شرایط جنگی چه دولت، چه سرمایه داران و تاجران جنگ، میکوشند مواد و ارزاق مورد نیاز مردم را از بازار خارج کنند و به قصد فروش گرانتر احتکار کنند. در چنان شرایطی یک رکن دفاع مردم از معیشت خود و از حقوق ابتدائی خود، تعرض سازمانیافته و مصادره انبارهای دولت و محترکان است. این نوع "عمل مستقیم" تعرضی را باید فعالین کمونیست متشکل در کمیته های کمونیستی و رهبران و پیشروان در محل تدارک ببینند و سازمان بدهند.

عزیز قبل از شروع جنگ ۱۹۹۱ خلیج میشود! سمتگیری جدید اسرائیل از عروج اوامبا به کاندیداتوری حزب دمکرات تأثیر جدی گرفته و در صورت انتخاب او تأثیر باز هم جدیتری خواهد گرفت؛ اوامبا انعطاف بیشتری نسبت به جمهوری اسلامی دارد. این، میدان عمل اسرائیل را برای حمله به ایران محدود میکند. در نتیجه از زاویه منطق حرکت دولت اسرائیل در این مقطع، قابل درک است که بخواهد دیر یا زود با حمله به ایران، آمریکا را با "عمل انجام شده" روبرو کند و به موقعیت رویارویی نظامی ناگزیر با ایران براند.

کمونیست: دولت اسرائیل با دولت سوریه وارد گفتگو برای پس دادن بلندیهای جولان شده است. با حماس آتش بس کرده است و همزمان آمادگی خود را برای آزادی زندانیان حزب الله در ازای آزادی سربازان خود اعلام کرده است. آیا اینها را نمیشود جزو آمادگی دولت اسرائیل برای ختمی کردن متحدین جمهوری اسلامی در منطقه به منظور تدارک چنین حمله ای به ایران ارزیابی کرد یا اینکه این ها را باید جزو اقدامات معمولی دولت اسرائیل در چهارچوب منافع و مصالح فعلی کشور اسرائیل به حساب آورد؟

فاتح شیخ: دقیقاً این بخشی از سمتگیری تاکتیکی جدید دولت اسرائیل است. آمادگی اسرائیل برای صلح با سوریه و میانجیگری موفق ترکیه میان آنها، بخشهایی از تحولات جدید اوضاع منطقه و جهان است که قبلاً اشاره کردم. تلاش اسرائیل برای آرام کردن جبهه روابطش با دنیای عرب بخشی از تلاش ناگزیر آن برای

تأمین ملزومات مقابله با جمهوری اسلامی است. کلاً تلاش مشترکی در منطقه برای ایجاد یک محور و یا دستکم یک سنگربندی در برابر جمهوری اسلامی در جریان است که در آن اسرائیل، ترکیه، دولتهای عرب متحد آمریکا و غرب شرکت دارند. علاوه بر آمریکا، اروپا و مشخصاً فرانسه از این تلاش حمایت میکنند. فرانسه که در حال حاضر ریاست دوره ای اتحادیه اروپا را دارد، فعالانه از این موقعیت برای احیای نقش و دخالت خود و اروپا در صحنه سیاست خاورمیانه استفاده میکند. کنفرانس اخیر "اتحاد مدیترانه" که با ابتکار فرانسه برگزار شد فرصت پرباری برای ایفای نقش فعال فرانسه و اتحادیه اروپا در خاورمیانه بود. آتش بس اسرائیل با حماس و تبادل زندانی میان اسرائیل و حزب الله در پی اجرای توافق دوحه در لبنان، در همین جهت است. دو سال پس از پایان جنگ لبنان، تازگیها اسرائیل تمایل نشان داده که "مزارع شعبه" و چند نقطه دیگر هنوز در اشغال را در جنوب لبنان پس بدهد. صلح با فلسطین و تن دادن به تشکیل دولت، سخت ترین و تلخترین بخش سمتگیری جدید اسرائیل است که به دلیل مخالفت جناح راست

کمونیست: جمهوری اسلامی مطابق معمول از این تبلیغات جنگی به منظور سرکوب و ارباب کارگران، زنان، جوانان و بی جواب گذاشتن مطالبات مردم بویژه در شرایط بیکاری و گران شدن سرام آور فعلی استفاده میکند. هم اکنون آن را شروع کرده است. مردم ایران در این وضعیت چکار باید بکنند؟ چه اقداماتی، چه رقم کارهایی مردم ایران را از مصیبتی که دو طرف جنایتکار این جنگ میخواهند بر آنان تحمیل کنند، میتواند نجات دهد؟

فاتح شیخ: هزینه جنگ دولتهای بورژوازی و کلا همه کشمکشها و رقابتهای بخشهای گوناگون طبقه سرمایه دار را همیشه طبقه کارگر و اقشار محروم و بیحقوق پائین جامعه می پردازند. در این مورد هم شاهدیم که هنوز جنگ در نگرفته جمهوری اسلامی از فضای جنگی برای تعرض به کارگران و مردم وسیعاً بهره برداری کرده است. شکی نیست که این تعرض را باید با تعرض متحدان و سازمانیافته پاسخ داد. در این مورد حزب حکمتیست علاوه بر هشدارها و روشنگریهای سیاسی، بنا به مورد خطاب به کارگران و مردم رهنمودهای مبارزاتی مشخص خود را هم پیش رو گذاشته است. واضح است که در شرایط جنگی چه دولت، چه سرمایه داران و تاجران جنگ، میکوشند مواد و ارزاق مورد نیاز مردم را از بازار خارج کنند و به قصد فروش گرانتر احتکار کنند. در چنان شرایطی یک رکن دفاع مردم از معیشت خود و از حقوق ابتدائی خود، تعرض سازمانیافته و مصادره انبارهای دولت و محترکان است. این نوع "عمل مستقیم" تعرضی را باید فعالین کمونیست متشکل در کمیته های کمونیستی و رهبران و پیشروان در محل تدارک ببینند و سازمان بدهند. علاوه بر این، مهمترین مساله سیاسی و تاکتیکی در شرایط جنگی، بالا بردن تیش مبارزه و گسترش آن در جهت سرنگون کردن هرچه سریعتر رژیم است. سرنگونی رژیم هم اکنون از دستور بخشهایی از بورژوازی و خرده بورژوازی و نمایندگان سیاسی شان در اپوزیسیون خارج شده و باید انتظار داشت که خواه در شرایط وقوع جنگ و خواه در صورت سازش و کنار آمدن آمریکا و اروپا با رژیم، سیاست سرنگونی از دستور بخشهای بیشتری از طبقات دارا خارج خواهد شد. اما سرنگونی جمهوری اسلامی هرگز از دستور طبقه کارگر و توده های محروم و بیحقوق جامعه خارج نمیشود. با تشدید فضای جنگ و شرایط جنگی، تلاش برای تسریع سرنگونی رژیم به عنوان یک تاکتیک تعرضی و انقلابی برای مقابله با جنگ سرمایه داران برجستگی بیش از پیش پیدا میکند.

کمونیست: با تشکر از شما

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

اعتراضات دانشجویی؛ افق‌ها و چشم‌اندازها

افقی دارد اهرمی در جهت باز کردن افق‌ها و محدوده‌های فکری را دارد. اما این گرایش جهت خاصی را نمایندگی نمی‌کند و دانشجویان بنا به تعریف کمونیست یا فاشیست و لیبرال نیست.

در جوامع اختناق زده است که محیط دانشگاه و اعتراضات دانشجویی جایگاه ویژه‌ای را پیدا می‌کنند. در محیط‌های دموکراتیک و یا محیطی که آزادی‌های سیاسی وجود دارد، کسانی که انگیزه و یا نارضایتی سیاسی دارند گروه دانشجویی درست نمی‌کنند، حزب، گروه، سازمان و یا کلوب سیاسی با یک پلاتفرم تعریف شده درست می‌کنند. یعنی ابزاری را بدست می‌گیرند که متناسب امر مبارزه سیاسی است. همانطور که مکاتب مختلف فکری و هنری کانون‌ها و انجمن و کلوب‌های خاص خود را درست می‌کنند. دانشجویان هم در بطن همین احزاب و انجمن‌ها و کانون‌ها فعالیت می‌کنند.

در جامعه اختناق زده همه فعالیت‌ها ممنوع و یا بشدت محدود و تحت کنترل هستند. در این جوامع افراد نمی‌توانند آزادانه حزب درست کنند، نشریه منتشر کنند، نمایشنامه اجرا کنند، جنبش فرهنگی خودشان را راه بیندازند، ابتکارات سیاسی و فرهنگی بزنند، نارضایتی‌شان را بگویند و حرکت دیگری را سازمان بدهند. در جامعه اختناق زده تنها محیطی که در آن اعتراض سیاسی مخالف سیستم و تلاش فکری "غیر مجاز" به درجه‌ای در آن تحمل می‌شود محیط‌های دانشجویی است. در نتیجه بنظر میرسد که دانشگاه و محیط‌های دانشجویی جانشین احزاب سیاسی، کانون‌های فکری و هنری و غیره می‌شوند. در این جوامع تقریباً همه مکاتب هنری، فکری و سیاسی غیر مجاز سرشان به دانشگاه وصل می‌شود. در جوامع دموکراتیک دانشگاه این نقش را ندارد و بنا به تعریف جای خلاف جریان و یا میلیتانتی نیست.

وجود اختناق باعث می‌شود که اعتراض در محیط‌های دانشجویی انعکاس وسیع‌تری در جامعه پیدا کند و این صدای بیشتر و میلیتانتی اعتراضات دانشجویان تصور وجود یک جنبش روی پای خود دانشجویی را تقویت می‌کند.

بالاخره، دانشگاه یک محیط موقت است. برعکس کارخانه و مزرعه یا برعکس مسئله جنسیت و غیره، دانشگاه یک محیط موقت، حدود چهار سال، است. دانشجویان سال اول تازه وارد است و سال آخر هم امتحان دارد و معمولاً آن وسط دو - سه سال از نظر سیاسی اکتیو می‌شود.

دانشجو تازه بعد از فارغ التحصیل شدن است که در ماتریس جامعه می‌افتد و به روابط زیربنایی و روبنائی جامعه چفت می‌شود. دانشجویی وقتی از دانشگاه خارج می‌شود جذب تحزب به معنی پابرجا تر آن می‌شود. بحث فعال بودن یا نبودن

این تصور بوجود می‌آید که گویا دانشجویان بخشی از جامعه هستند که منفعت مشترک و متمایزی دارند. مثل جنبش کارگری، جنبش رهایی زن، جنبش دهقانی و غیره. جنبش کارگری، حتی در ابتدائی‌ترین سطح، برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کار مبارزه می‌کند و منفعت مشترک و متمایز کارگران را نمایندگی می‌کند یا جنبش رهایی زن یک منفعت و یک خواست پایه‌ای را نمایندگی می‌کند: برابری حقوقی زن و مرد. می‌خواهم بگویم که این جنبش‌ها به طبقات یا بخش‌هایی از جامعه ارجاع دارند که یک منفعت مادی واقعی مشترک دارند.

دانشجویان این خاصیت را ندارند. دانشجویان به عنوان دانشجو منفعت مشترک بسیار محدود است و این منفعت مشترک اتفاقاً غالباً موضوع "جنبش دانشجویی" نیست. منفعت مشترک دانشجویان منفعت مشترک صنفی آنها است. اما دانشجو حتی وقتی از سر منفعت صنفی جلو می‌آید و مبارزه می‌کند، آن منفعت غالباً بهانه‌ای برای یک اعتراض سیاسی است. در نتیجه اعتراضات در محیط‌های دانشجویی غالباً مضمون سیاسی دارند. به عبارتی پایه این اعتراضات مطالبات سیاسی است. اما دانشجو و دانشگاه یک منفعت واحد سیاسی را هم نمایندگی نمی‌کنند. استفاده از عنوان "جنبش دانشجویی" این تصور را بوجود می‌آورد که گویا دانشجویان، به اعتبار دانشجو بودن، خواسته‌های سیاسی مشترکی دارند. این تصور کاذب و غیر واقعی و در واقع یک توهم است که بخش مهمی از پوپولیسم و سوسیالیسم بورژوازی از آن بهره می‌گیرد. یعنی دانشجو و آنچه "جنبش دانشجویی" می‌خوانند را پدیده‌های غیر طبقاتی یا ماوراء طبقاتی و انقلابی می‌نامانند.

دانشجو بخشی از جامعه با مشخصات ویژه و نه منفعت ویژه است. مشخصات ویژه دانشجویان، دانشگاه و اعتراضات دانشجویی در جوامع اختناق زده از جمله اینها هستند:

دانشجویان معمولاً بخشی از جوانان جامعه هستند که بنا بر مقتضیات سنی‌شان یک درجه بی‌قراری و یا یک درجه اکتیویسم را با خود دارند. دانشجویان معمولاً نه تنها نان آور کسی نیستند بلکه غالباً "نان‌خور" خانواده هستند. در نتیجه محدودیت‌های یک کارگر یا کسی که معیشت خود و خانواده‌اش را تأمین می‌کند را ندارد و به اصطلاح پایش بند نیست و حتی در چارچوب یک جنبش سیاسی یا اجتماعی معین، امکان اتخاذ شیوه، شعار و دامنه مبارزه بسیار میلیتانت تر و مبارزه جویانه تری را دارد.

دانشجو غالباً حامل یک عنصر روشنفکری و تحصیل کرده‌گی است. این عنصر هم مستقل از اینکه دانشجو چه

چ - آیا داب یک سازمان است؟

ج - داب یک سازمان ایدئولوژیک نیست

خ - داب الترانیوا احزاب سیاسی نیست

۶ - چشم‌انداز داب

الف - موقعیت فعلی

ب - اهمیت تحکیم موقعیت - گسترش داب - آمادگی برای اول مهر

۷ - پاسخ به بعضی از سوالات

مقدمه

با تشکر از رفقای تشکیلات انگلیس که برای این سخنرانی از من دعوت کردند.

قبل از اینکه وارد بحث شویم، مایلم چند نکته مقدماتی را توضیح دهم. اول سعی می‌کنم تعداد زیادی سوال را به دست من رسیده است حتی المقدور بپوشانم. دوم، بحثی را که من اینجا ارائه می‌دهم - نظر شخصی من است و الزاماً هیچ ارگانی و یا کمیته تشکیلاتی‌ای را نمایندگی نمی‌کند. رفقای که این بحثها را می‌شنوند یا می‌خوانند باید رهنمودهای تشکیلاتی‌شان را از کمیته‌های مسئول‌شان بگیرند. و بالاخره سوم اینکه معذورات امنیتی مانع از آن می‌شود که وارد بعضی از جنبه‌های عملی موضوع بشوم و آن طوری که دوست دارم، یا آن طوری که لازم است، وارد جزئیات و حقایق رویدادها بشوم.

۱ - جنبش دانشجویی: عنوانی گمراه کننده

می‌خواهم از این شروع کنم که به نظر من عنوان "جنبش دانشجویی" عنوانی گمراه کننده برای تبیین اعتراضات و مبارزات دانشجویان است. این عنوان بیش از آنکه کمکی به روشن شدن اعتراضات دانشجویان بکند اغتشاش بوجود می‌آورد. پرداختن به این اغتشاش اهمیت دارد زیرا تقریباً همگان برای توضیح اعتراضات دانشجویان از این عنوان استفاده می‌کنند. از جمله امروز هم موضوع این سخنرانی را کمیته انگلیس جنبش دانشجویی ایران، دورنما و چشم‌اندازها معرفی کرده‌اند. و تنها ما نیستیم. همه از چیزی به اسم "جنبش دانشجویی" صحبت می‌کنند: جنبش دانشجویی اینطور یا آن طور است؛ جنبش دانشجویی این یا آن کار را باید بکند؛ رسالت جنبش دانشجویی این و یا آن چیز است و غیره.

اغتشاش از آنجا شروع می‌شود که وقتی عبارت "جنبش دانشجویی" را بکار می‌بریم

این متن پیاده شده و ادیت شده سخنرانی کورش مدرسی تحت عنوان "اعتراضات دانشجویی افق‌ها و چشم‌اندازها" در جلسه اعضای حزب در لندن در تاریخ ۱ ژوئن ۲۰۰۸ - ۱۲ خرداد ۱۳۸۷ است. فایل‌های صوتی این سخنرانی در صفحه اینترنتی کورش مدرسی (www.koorosh-modaresi.com) قابل دسترس هستند. این متن به همت محمد فتوحی سرا پیاده و توسط سخنران ادیت شده است.

فهرست

مقدمه

۱ - جنبش دانشجویی: عنوانی گمراه کننده

۲ - اهمیت سیاسی فعالیت در محیط‌های دانشجویی برای کمونیست‌ها

الف - دانشگاه سنگر مهم مبارزه سیاسی برای طبقه کارگر

ب - دانشگاه پنجره نمایش آرمان‌های کمونیستی

پ - روشنفکران، طبقه کارگر و آگاهی کمونیستی

۳ - اهمیت ویژه تحركات این دوره

الف - چپ را در ابعاد اجتماعی در مقابل جامعه قرار داد

ب - آیا حرکت سبزه آذر ماجراجویی بود؟

پ - آیا "داب" شکست خورد؟

ت - ذهنیت ضربه - ذهنیت دستگیری

ث - اولین تجربه چپ بعد از سال‌های شصت

ج - بعضی سوالات عملی جدید

۴ - جنبه‌هایی از فعالیت کمونیستی

الف - فعالیت حزب و فعالیت غیر حزبی

ب - کمونیسم قانونی - کمونیسم انقلابی

پ - چپ سنتی و رابطه انقلاب و رفوم

۵ - مشخصات داب

الف - داب یک سازمان توده‌ای است

ب - داب یک سازمان قانونی است

پ - داب یک سازمان چپ است.

ت - داب، خطر راست و چپ

ث - پیچیدگی رهبری اعتراضات علنی و توده‌ای

ج - فعالیت حزبی و فعالیت غیر حزبی

آزادی، برابری، حکومت کارگری

مهم است. دانشگاه برای ما باید هم یک کارخانه مارکسیست سازی و هم یک سنگر مهم برای پیشبرد مبارزه فکری و تئوریک علیه کل ایدئولوژی بورژوازی در تمام اشکال آن باشد.

هر کس از ما بپرسد شما، حزب حکمتیست، هدف تان از کارکردن در دانشگاه چیست ما همین مولفه ها را بر خواهیم شمرد. میگوئیم هدف مان این است که فضای سیاسی در دانشگاه هر چه بیشتر باز شود، تعداد هر چه وسیعتری از دانشجویان از ناسیونالیسم، مذهب، لیبرالیسم، و همه ایدئولوژی های بورژوازی بپرند و به آرمانها و ایده های عمومی کمیونستی و چپ جذب شوند، دانشگاه و اعتراضات دانشجویی پرده بزرگ نمایش آرمانها و سیاست ها و خواست های کمیونستی رو به کل جامعه بشود و بالاخره می خواهیم دانشگاه کارخانه تولید مارکسیست و کمیونسم پراتیک شود.

آزادگی برای ما مهم است که تعداد هر چه وسیع تری از دانشجویان را به یک مبارزه اکتیو برای گسترش آزادی های سیاسی جلب کنیم، آنها را سازمان دهیم و رهبری کنیم. هر درجه وجود آزادی سیاسی در دانشگاه و نفع ماست به نفع طبقه کارگر است و هر درجه اختناق در دانشگاه به ضرر ما و به ضرر طبقه کارگر است.

بدون اینکه بخواهیم دانشجویان را ایدئولیزه کنیم یا آن را یک پدیده مافوق طبقاتی تعریف کنیم که گویا رسالت نجات جامعه را دارد، آنچه که در دانشگاه اتفاق می افتد برای ما مهم است. در این دوره دیدیم که چه رابطه سیاسی مستقیمی بین جامعه و دانشگاه و فضای فکری فعالین کمیونست طبقه کارگر و دانشگاه وجود دارد. چه ۱۸ تیر و چه ۱۳ آذر امسال کل جامعه را تحت تاثیر قرار داد.

در نتیجه در ایران دانشگاه برای ما و برای طبقه کارگر سنگر مهمی است. باید همیشه فتح شده باشد. باید پیشرو ها و اکتیویست های آن با ما باشند باید کمیونست ها در آن دست بالا را داشته باشند. باید تلاش کنیم که اعتراضات دانشجویی نیروی برای باز کردن بیشتر آزادی های سیاسی، فشار بیشتر برای تغییر تناسب باشد. دانشگاه باید یک پرده و سنگر نمایش آرمان های کمیونستی طبقه کارگر در مورد همه چیز باشد.

۳ - اهمیت ویژه تحركات این دوره

الف - چپ را در ابعاد اجتماعی در مقابل جامعه قرار داد

به عنوان یک مشاهده میتوان گفت که اتفاقات این دوره، یعنی تظاهرات ۱۳ آذر، دستگیری های وسیع "داب"، مبارزه برای آزادی آنها در سراسر دنیا، روحیه و جسارت عظیمی که "داب" از خود نشان داد و گسترش وسیع "داب" در سراسر ایران، توجه جامعه ایران به وجود یک نیروی چپ را جلب کرد. جامعه ایران، در ابعاد وسیع و اجتماعی، متوجه شد که یک نیروی عظیم چپ در دانشگاه و در اعتراضات دانشجویی شکل گرفته است و به آن سمپاتی نشان داد. ابعاد این سمپاتی حتی جمهوری اسلامی را هم غافلگیر کرد. همه متوجه شدند که چپ بعد از سال کشتار های سال های شصت مجدداً سر بلند کرده است. این را همگان دیدند.

آزادی تشکل بیشتر از هر کس به نفع طبقه کارگر است، اگر آزادی سیاسی به اندازه نان شب برای طبقه کارگر مهم است، و راستش آزادی سیاسی تضمین کننده نان شب برای کارگر است، آنوقت دانشگاه سنگر بسیار مهمی برای طبقه کارگر است که باید تصرف شود و در تصرف نگاه داشته شود.

ب - دانشگاه پنجره نمایش آرمان های کمیونستی

دانشگاه محیطی است که کشمکش سیاسی درون جامعه را بشکل برجسته ای به نمایش میگذارد. از آنجا که در جوامع مختلف کانال ها و کانون های فکری مسدود و بسته میشوند، کلوب ها، انجمن ها، احزاب و نشریات غیر رژیمي تعطیل میشوند، دانشگاه نقش مهمی در فعل و انفعال فکری پیشرو در جامعه بازی میکند محیط های دانشجویی یا محیط های دانشگاهی نقش مهمی در فعل و انفعال فکری و سیاسی جامعه پیدا میکنند و دانشگاه علاوه بر همه چیز نقش نمایشگاه سیاست ها، آرمانها، مکتب، و سنت های مختلف خلاف جریان و محل رشد و نمای آنها میشود. در نتیجه بخصوص برای کمیونسم و طبقه کارگری که بیش از همه زیر فشار اختناق و بورژوازی حاکم قرار دارند، دانشگاه اهمیتی حیاتی در معرفی، توسعه و مبارزه برای آرمانهای سوسیالیستی طبقه کارگر و مبارزه با خرافات و نقد سنت ها و داده های بورژوازی و برای نشو و نمای مارکسیسم دارد. دانشگاه پرده نمایش بزرگ و یا باید گفت بزرگترین کانال توزیعونی رو به جامعه است که طبقه کارگر و مارکسیست ها میتوانند و باید از آن استفاده کنند. سنت و خطی که در دانشگاه دست بالا پیدا کند در جامعه موقعیت بسیار بهتری قرار میگیرد.

پ - روشنفکران، طبقه کارگر و آگاهی کمیونستی

کمیونسم در طبقه کارگر یک سنت داده است، همزاد این طبقه است. رابطه کار و سرمایه در جامعه سرمایه داری کمیونسم طبقه کارگر را، بعنوان یک جنبش آنتی تز خود، تولید میکند. علاوه تاریخ مبارزه طبقاتی در دنیای معاصر از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر و از قیام کارگران شانگهای تا انقلاب ایران به اعتراض غریزی کمیونستی طبقه کارگر ابعاد بسیار آگاهانه تری داده است. اما این آگاهی تنها نصیب طبقه کارگر نشده است. بورژوازی نیز از این تجربیات درس گرفته و بالغ شده، تئوری ها، جنبش ها و سنت های فکری، سیاسی و فرهنگی خود را تکامل بخشیده است. امروز مبارزه در عرصه فکری و تئوریک، مبارزه با فرهنگ، ایده ها، اندیشه ها و سیاست های بورژوازی اهمیت بیشتری در آگاهی طبقه کارگر یافته است. امروز بورژوازی ضد کمیونسم را به یک هنر ارتقا داده و تمام میدیای عظیم و ژورنالیسم جهانی، تمام کلیسا، مسجد، کنیسه و معبد را به خدمت گرفته است.

مارکسیسم علم عمل آگاهانه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. برای طبقه کارگر آنچه مانع انجام انقلاب سوسیالیستی است عامل ذهنی، یعنی خود آگاهی طبقه کارگر است و نه عامل عینی و مادی. بخش مهمی از آن این آگاهی در عرصه فکری و در

سیاسی نیست. بحث تعلق خاطر پایدار تر سیاسی و اجتماعی است.

عنوان "جنبش دانشجویی" تشخیص این واقعیات را دشوار میکند. اعتراضات دانشجویان یک پدیده واقعی است که در درون آن منافع های متفاوت و متناقض اجتماعی و سیاسی را میبینیم که الزاماً با منافع مشترک دانشجویان تناقضی ندارند.

می خواهیم بگویم دانشجویان بنا به تعریف نه رادیکال است نه چپ است و نه انقلابی، نه مترقی است و نه ارتجاعی. دانشگاه آینه ای در مقابل جامعه است. در دانشگاه همه آن سنت ها و منافع های طبقاتی که در جامعه وجود دارند نمایندگی میشوند. حتی اعتراضات دانشجویان از این دیدگاه ها و یا جنبش های طبقاتی تاثیر تعیین کننده میگیرند. در شرایط امروز حتی اگر غذای سلف سرویس و خوابگاه ها خیلی بد باشد و حتی اگر شهریه زیاد باشد دانشجویان طرفدار رژیم اعتراض نمی کنند. منافع های صنفی عمیقاً تحت تاثیر افقهای سیاسی قرار میگیرند. جنبش واحد دانشجویی هویت واحد و منافع واحد ندارد. فضای اعتراضی دانشگاه آینه جامعه است. اینکه در این فضا کدام سنت اعتراضی دست بالا را پیدا میکند به این برمیگردد که در جامعه کدام سنت دست بالا را دارد.

اشاره کردم القاء اینکه دانشجویان و "جنبش دانشجویی" بنا به تعریف خصلت طبقاتی و سیاسی خاص و پیشرو و گاه انقلابی دارند اغتشاشی است که انواع پوپولیستی ها و کمیونسم بورژوازی از آن استفاده کرده اند. اینها، دانشجویان کارگر و دهقان را معمولاً در هم آمیخته اند تا یک ملقمه طبقاتی درست کنند تا میلیتاریسم ناسیونالیسم رفرمیست و نارسایستی تحصیلکردگان ناراضی را بعنوان کمیونسم و اعتراض کمیونستی طبقه کارگر و اصولاً همه توده ها جا بزنند.

۲ - اهمیت سیاسی فعالیت در محیط های دانشجویی برای کمیونست ها

الف - دانشگاه سنگر مهم مبارزه سیاسی برای طبقه کارگر

دانشگاه در جوامعی مانند ایران پنجره ای به روی جامعه است. شاید بجای پنجره باید گفت یک صفحه بزرگ توزیعونی و یا نمایش است که در جامعه قابل رویت است. علاوه بر اینکه اعتراض در محیط دانشگاه توجه همگان را بخود جلب میکند، تناسب قوای فکری، سیاسی و اجتماعی میان سنت های مختلف و میان دولت و مخالفین سیاسی اش را نیز منعکس میکند، از این تناسب قوا تاثیر میپذیرد و بر آن تاثیر میگذارد.

در نتیجه در ایران دانشگاه یک سنگر بسیار مهم مبارزه سیاسی چه میان دولت و اپوزیسیون و چه میان سنت های مختلف درون اپوزیسیون است. برای کمیونست ها دانشگاه یک سنگر بسیار مهم مبارزه برای آزادی و برابری و برای برقراری سوسیالیسم و حکومت کارگری است که میتواند تاثیر زیادی بر تناسب قوا میان دولت و ضد دولت (جنبش سرنگونی) و میان طبقه کارگر و بورژوازی بگذارد.

اگر آزادی های سیاسی، آزادی بیان و



منظور من این نیست که قبل از این چپ فعالیت نداشته است. جمهوری اسلامی هیچگاه نتوانست کمونیسم را ریشه کن کند. در همه سالهای سیاه اختناق و کشتار، کمونیست ها یک عنصر ثابت اعتراض علیه جمهوری اسلامی بوده اند. چپ قبل از سیزده آذر امسال هم وجود داشت. تاریخ آن مستند و مکتوب است. چپ و کمونیست ها در دانشگاه و جامعه وجود داشتند، حزب داشتند و غیره. اما اینبار جامعه در مقابل خودش چپی را میبیند که به تنهایی پرچم مبارزه علیه جمهوری اسلامی را بر افراشته است و به عمل سمیاتی نشان میدهد. ابعاد عکس العمل مثبت و سمیاتی کل جامعه به این رویداد ها شاهد این حکم است.

جالب است که اولین عکس العمل امنستی این بود که "مگر چپ دوباره ظاهر شده است؟" "مگر چپ در ایران در این ابعاد وجود دارد؟" این امنستی است که سالها دنبال پرونده ما بود است. ابتکار ایرج جنتی و پیوستن تقریباً تمام هنرمندان ایران به کمیون حمایت از دانشجویان دستگیر شده، و بی تابی کل محیط های دانشگاهی حاصل قدرت بیان ما، شعارهای دانشجویها و یا شعرهای ایرج جنتی نبود. بلکه یک فشار اجتماعی است که این را ممکن کرد. در شرایطی که ناسیونالیسم از نظر سیاسی و تاکتیکی شکست خورده است، در شرایطی که انتظار سیاست رسمی تقریباً تمام اپوزیسیون است، یک نیروی چپ که سالها است در دانشگاه نطفه بسته و کار میکند سر بلند میکند، پرچم آزادی و برابری را بکند میکند و با قدرت به مصاف استبداد میرود.

تصمیم درستی بود که در وقت درستی اتخاذ شد. این اقدام درست و به موقع نشان درایت و جسارت رهبران این حرکت بود. برای اینکه متوجه شویم ۱۳ آذر چه اتفاقی افتاد باید از خود پرسیم که چه اتفاق یا اتفاقاتی میتوانست بیفتد؟ اگر نخواهیم کلی گویی بکنیم و حرفی برای خالی نبودن عریضه بزنیم، و اگر نخواهیم به عنوان تاکتیسین وارد این قضیه شویم تنها کافی نیست از تاکتیک غلط حرف بزنیم باید بگوئیم تاکتیک درست چه بود؟

واقعیات این است که تنها سه تا آلترناتیو بیشتر در مقابل "داب" نبود. در شرایطی که ما در مورد آن حرف میزنیم سه تاکتیک بیشتر در مقابل "داب" قرار نداشت. من تا به حال پیشنهاد راه چهارمی را ننشیده ام. این سه راه یا سه تاکتیک از این قرار اند:

با این ارزیابی که تناسب قوا نامناسب است "داب" اقدام به برگزاری ۱۶ آذر نمیکردند. دست به اقدام یا اجتماعی نمیزدند.

"داب" در اتحاد یا ائتلاف با تشکل های دیگر و یا زیر پرچم آنها ۱۶ آذر را برگزار میکردند. و البته باید بدانیم که این تشکل های دیگر فقط شامل دفتر تحکیم وحدت و تشکل های مختلف قوم پرستان (ناسیونالیست های کرد و ترک و غیره) را در بر میگرفت. تشکل دیگری موجود نیست.

"داب" مستقلاً ۱۶ آذر را برگزار میکردند و تلاش میکردند تا بزرگترین اجتماع ممکن را با بیشترین تعداد دانشجویان سازمان دهند. راه چهارمی نیست. کل بحثهایی که تا حال شده حول توصیه یکی از این تاکتیک ها در مقابل دو تاکتیک دیگر است. اولاً- فکر میکنم کسی که این توصیه میکند "داب" میبایست ۱۶ آذر را مسکوت میگذاشت، نه از تناسب قوای امروز در ایران تصور دقیقی دارد، نه تاریخ کشمکش های چپ و راست در دانشگاه را میدانند و نه با "داب" و مبارزه سخت و پیچیده ای که پشت سر گذاشته است آشنا است.

رابطه میان چپ با جمهوری اسلامی و تناسب قوا میان آنها هیچ شباهتی به سال های ۶۰ ندارد. تحولات اخیر باید خیلی ها را دیگر بفکر فرو برده باشد که ممکن است اوضاع ایران را درست نمیشناسند. سالهای ۶۰ و آن تناسب قوا پدیده ای مربوط به گذشته است. رژیم دیگر آن رژیم در آمده از انقلاب نیست و چپ و کمونیست ها آن قلع و قمع و سرکوب شدگان نیستند. اینجا فرصت وارد شدن مفصل به این بحث نیست. اما کسی که تفاوت دینامیسم اجتماعی آن روز و امروز را متوجه نباشد هر حرکت امروز فعالین سیاسی و کارگری را خودکشی میگیرد. نسل امروز کمونیست

کسی که امروز چپ دانشگاه و "داب" را نقد کند، یعنی راه مبارزه موثرتر و کارا تر را نشان بدهد، انگشت روی کاستی ها و تجربیات بگذارد قطعاً در این جنبش راه باز میکند. اما کسی که بخواهد میلیتانیسم و مبارزه جوئی و جسارت چپ را به اصطلاح به نقد بکشد جز کنار جمهوری اسلامی جانی ندارد. و این جای واقعی جریان ایرج آذرین و رضا مقدم است. اینها نتوانده ای های سیاست ایران هستند که در مناسبت دیگری به تفصیل به آنها خواهیم پرداخت.

ب - آیا حرکت سیزده آذر ماجرا جویی بود؟

یک نقد موجه از اجتماع ۱۳ آذر میتوانست این باشد که حرکت ۱۳ آذر ماجراجویانه بوده است. مورد سوال قرار دادن اقدام ۱۳ آذر در بعد تاکتیکی بحث کاملاً موجهی است و باید نشست در مورد آن بحث کرد. مثل این است که در جنگی یک اقدام خاص را درست یا غلط بدانیم. نه به ایدئولوژی ربطی دارد و نه طرح چنین انتقادی ایرادی دارد. می خواهم بگویم که نقد به نتوانده ای ها، پاسیفیست ها را نباید با بحث اصولی در مورد درستی و یا نادرستی یک تاکتیک مخلوط کرد. پاسخ این نقد دو پاسخ متفاوت است. اینجا به یک ایراد احتمالی، بعنوان یک بحث تاکتیکی جواب میدهم.

به نظر من اقدام ۱۳ آذر نه تنها ماجراجویانه نبود بلکه یک عمل بسیار سنجیده و جسورانه و درستی بود. تصور من این است که کسی که این اقدام را نادرست میداند تصور نادرستی از تناسب قوا در جامعه و دانشگاه دارد، غالباً هنوز در فضای شرایط سالهای ۶۰ بسر میرود، یا شناخت دقیقی از سیر رویداد ها و تاریخ جریانات سالهای اخیر دانشگاه را ندارد.

ببینید، یک اصطلاحی هست که میگوید تصمیم درست تصمیمی نیست که فی نفسه یا بطور کلی درست است. تصمیم درست بعلاوه تصمیمی است که در وقت درست اتخاذ شود. شما اگر روزی که خمینی سر کار آمد نفهمید که ارتجاعی است دیگر چندان مهم نیست که ده سال بعد مثل اکثریت به این نتیجه برسید. وقتی که باید تصمیم می گرفتید نگرفتید، وقتی که لازم بود تحلیلی را بدهید و عملی را انجام دهید، ندادید. به نظر من ۱۳ آذر

گفتم بنا به خصلت جامعه مختنق، صحنه سیاسی دانشگاه مانند تلویزیون بزرگی در مقابل دید جامعه است. وقتی صحنه تلویزیون شلوغ است و همه مشغول زد و خورد هستند، ممکن است کسی توجه زیادی به ما نکند. اما وقتی همه زمین خورده اند و تنها یکی نیرو که قدرتش را از پیگیری آرمانی و سیاسی اش میگیرد در صحنه است، این نیرو پرچمدار و قهرمان مبارزه با جمهوری اسلامی میشود. مهم نیست کسی از این نیرو خوشش بیاید یا نه، فکر کند ارتجاعی است یا پیشرو، و یا فکر کند ماجراجو است یا نه؛ واقعیت این است که جامعه تأیید این حرکت را به همه تحمیل کرد.

کسانی که این واقعیت را رد میکنند، کسانی که امروز تازه جرات کرده اند این واقعیت را انکار کنند، دارند در واقع بعد از باخت "جر" میزنند. "داب" آب به لانه این مورچگان ریخته. حرکت دانشجویان و چپ در دانشگاه بی حرکتی و پاسیفیسم این ها را زیر نورافکن قرار داده است. امروز مجبورند به صفوف شان توضیح دهند که چرا باید پاسیو بود و چرا اصلاً نباید کاری کرد. و بی دلیل نیست "جر زن" های سیاسی در حاشیه یکی از پاسیوترین و بی خط ترین احزاب تاریخ ایران، یعنی حزب کمونیست ایران و کومه له جمع شده اند.

اینها به تئوری ای احتیاج دارند که توضیح بدهد هیچ کاری لازم نیست بکنید و فقط کافی است بنشینید اینترنرت بگذارید، تلویزیون بگذارید و در اردوگاه منتظر بمانید انشاالله یک وقتی انقلاب میشود. این احتیاج به نقد اکتیویسم و

اینها به تئوری ای احتیاج دارند که توضیح بدهد هیچ کاری لازم نیست بکنید و فقط کافی است بنشینید اینترنرت بگذارید، تلویزیون بگذارید و در اردوگاه منتظر بمانید انشاالله یک وقتی انقلاب میشود. این احتیاج به نقد اکتیویسم و

اینها به تئوری ای احتیاج دارند که توضیح بدهد هیچ کاری لازم نیست بکنید و فقط کافی است بنشینید اینترنرت بگذارید، تلویزیون بگذارید و در اردوگاه منتظر بمانید انشاالله یک وقتی انقلاب میشود. این احتیاج به نقد اکتیویسم و

حتی اگر "داب" هم صحنه را ترک میکرد و رقیبان و رقیبان آن در صحنه میماندند و خبری که امروز در ابعاد اجتماعی و سیاسی "داب" برنده آن است را "داب" میباخت.

بسیاری از اوقات ما مجبور میشویم که در جنگی که جلو خانه مان را گرفته است و سرانجام آمده شرکت کنیم. جنگ غالباً در شرایط ناخواسته سراغ ما می آید و در این شرایط یک سازمان، یک حزب و یک ارتش مجبور است بایستد، بجنگد. در چنین شرایطی بود که امسال چپ در دانشگاه، در قالب "داب"، برگشت و با هرچه در قدرت داشت به رژیم گفت نه! و همین عین قهرمانی بود و همین چپ را قهرمان مبارزه علیه جمهوری اسلامی کرد. خرده بورژواهای احمقی که رهبران "داب" را متهم به ناقهرمانی میکنند اپوتونیست هائی هستند که این قهرمانی چپ را نمیفهمند. در حالی که همه جریانات و احزاب سیاسی از نظر سیاسی و ایدئولوژیک هزیمت کرده بودند عده ای ایستادند و گفتند نه! سکوت آلترناتیو قابل انتخابی در مقابل "داب" نبود.

ثانیا - چند سال گشته دانشگاه صحنه مبارزه و کشمکش میان چپ در قیامت همین دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب با جریانات اسلامی (بوژه دفتر تحکیم وحدت) و جریانات قوم پرست ترک و کرد و فارس بوده است. کسی که تحولات یک سال گذشته محیط های دانشگاهی را تکیه کرده باشد میداند که بخصوص در این یک سال دفتر تحکیم وحدت تنها مانده بود که علیه "چپ رادیکال" فتوای جهاد بدهد. دفتر تحکیم وحدت کار را از حمله به خط و سیاست چپ گذراند، افراد را با نام واقعی آنها متهم به تعلق حزبی به جریانات کمونیست، بوژه حکمتیست ها، نمود.

بعد از چنین جدالی، بعد از شکست تحکیمی ها آیا "داب" میتوانست در ائتلاف با آنها و یا زیر پرچم دفتر تحکیم وحدت وارد میدان ۱۶ آذر شود؟ به نظر من نه. این کار منجر به پس دادن تمام دستاورد های چند سال گذشته و باز گرداندن چپ به موقعیت ۷ سال پیش می بود. این انتخاب هم در مقابل رهبری داب نبود.

تنها تمایز درست که در پرتو آن "داب" و چپ میتوانست تقویت شود برگزاری مستقل مراسم ۱۳ آذر بود.

بسیاری از تشکل های انقلابی به رودرونی هائی کشیده می شوند که خود انتخاب نکرده اند. اما منطقی که به آن اشاره کردیم رهبران انقلابی و کاردان در چنین تشکل هائی را وا میدارد که بجای پشت کردن به صحنه نبرد همه تلاش خود برای پیروزی در آن بکار گیرند. پشت نکردن به چنین نبرد هائی شرط پیروزی در نبرد نهائی و شرط شکل گیری و تثبیت رهبری انقلابی است.

جسارتی که رهبران و فعالین "داب" از خود نشان دادند جسارت بزرگی بود. برگزاری مستقل این مراسم ابتکار و تصمیم خود دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بود، خودشان با مکانیزمهای تصمیم گیری شان تصمیم گرفتند. فکر میکنم تصمیم درستی گرفتند.

پ - آیا "داب" شکست خورد؟

ننوتوده ای های آذرین - مقدم، جریانات اسلامی و منتظرالظهور های انقلابی در کومه له مدعی هستند که مراسم ۱۳ آذر و دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب شکست خوردند.

قبل از اینکه حکم بدهیم کسی یا چیزی شکست خورده یا پیروز شده باید ابتدا شکست یا پیروزی را تعریف کرد. این تعریف بسیار مهم است چون اپوتونیست ها سنتا لای این ابهام میلفزند و شکست را پیروزی و پیروزی را شکست می نمایانند.

ننوتوده ای های عزیز و منتظر الظهور های انقلابی باید لطف کنند قبل از اینکه به چنین ارزیابی از ۱۳ آذر و "داب" بنشینند روی پای خودشان معنی پیروزی را به روشنی اعلام فرمایند و امکان پذیری رسیدن به آن را مستدل کنند. تا بتوانیم عمق پاسیفیسم آنها را نشان دهیم. نمیشود دولا دولا انقلابی بود و انقلاب کرد.

اگر پیروزی در مراسم ۱۳ آذر را سرنگونی جمهوری اسلامی، نقطه شروع قیام علیه رژیم ها یا شروع انقلاب و غیره تعریف کرده باشید باید اذعان کرد که ۱۳ آذر در انجام این کار موفق نبوده و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب هم نتوانستند این کار ها را انجام دهند.

اگر پیروزی را این تعریف کنید که جمع میشویم فریادی میزنیم بعد در میرویم، مورد حمله قرار نمیگیریم، به رژیم هم بهانه نمیدهم و کسی را هم دستگیر نمیکنند، باید اذعان کرد که ۱۳ آذر، گرچه یک فریاد بزرگ بود اما به این اهداف نرسید. دستگیری داد.

از نظر ما پیروزی در متن همان اهدافی که برای فعالیت در محیط های دانشجویی مطرح کردیم معنی دارد. نه قرار است دانشگاه و دانشجویان انقلاب کنند، نه قرار است امروز شیپور آغاز انقلاب را بزنند، نه میتوانند یا قرار است جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و نه مبارزه سیاسی بدون هزینه ممکن است. کسی که اینها نقطه عزیمت است یا دارد از سر استیصال سرش را به دیوار میکوبد یا از سر لایبالی گری در کافه تریا دارد به سلامتی زندانیان داب "لاته" میل میفرماید.

پیروزی ۱۳ آذر و پیروزی "داب" در این بود که پرچم آرمان طبقه کارگر و پرچم جنبش کمونیسم این طبقه را برافراشتند و همه جامعه ایران را متوجه آن کردند و بیشترین سمپاتی و حقانیت را برای آن جلب کردند. کل چپ و رگه کمونیسم طبقه کارگر به همت ۱۳ آذر در جانی قرار گرفت که سالها بود قرار نگرفته بود. امروز، با فاصله تنها چند ماه، میتوان دید که ۱۳ آذر و تاکتیکی که "داب" در پیش گرفت تناسب قوا و قانونی را به رژیم تحمیل کرد که در تاریخ ایران بی نظیر است. رژیمی که ۵۰ نفر از کمونیست های این جامعه را میگیرد، به آنها اتهام مبارزه مسلحانه میزند بعد مجبور میشود تقریباً همه را با قید ضمانت آزاد کند دارد محدودیت های خودش و تناسب قوا را نشان میدهد. رژیم حتی نتوانست پاپوشی که خود برای دانشجویان دوخته بود را پایشان کند.

بالاخره ۱۳ آذر و نقش "داب" در آن باعث شد چنان استقبالی از چپ و ایده های کمونیستی در دانشگاه و محیط های فکری پا بگیرد که بی سابقه است. امروز هر کس

میخواهد سرش را بالا بگیرد، هر کس که میخواهد بایستاد و از حرمت و کرامت انسان و از آزادی های سیاسی دفاع کند خود را به "داب" منتصب میکند. و هر کس که "داب" نیست مجبور است پنهان در لای صفحات اینترنت در دنیای مجازی شلنگ تخته انقلابی بیندازد.

من تحلیل رهبران و فعالین "داب" از این رویدادها و در دفاعی که از خود در مقابل ننوتوده ای ها میکنند بوژه با ارزیابی بهروز کریمی زاده از این رویدادها موافقم.

میگویند هزینه پرداختیم و ضربه خوردیم. بعدا در مورد این مقوله ضربه و ذهنیت بعد سنتی حرف میزنم اما باید گفت مگر جنگ بدون هزینه ممکن است؟ معلوم است که رهبران و فعالین یک حرکت باید تمام تلاش خود را برای نپرداختن هزینه و نخوردن ضربه بکار بگیرند اما آن کسی که فقط ضربه نخوردن را مبنا قرار میدهد جایش تا ابد گوشه خانه است، البته اگر سقف خانه فرو نریزد و ایشان ضربه نخورد. گویا جنگی درست است که هیچکس خون از دماغش نیاید و لطمه ای در آن نبینید. با این حساب هیچ کارگری نباید اعتراض یا اعتصاب کند چون اعتراض و اعتصاب معادل است با دستگیری، گرسنگی، اضطراب کل خانواده و غالباً اخراج و یا پرداخت هزینه های دیگر.

به نظر من حرکت ۱۳ آذر یک حرکت سیاسی و موفق چپ بود که بعد از کشتار سالهای شصت یک بار دیگر چپ را، مستقلا و متمایز از همه سنت های دیگر، روی صحنه سیاسی جامعه قرار داد، بطوری که امروز حتی استراتژیست های بورژوازی در آمریکا و اروپا از عروج مجدد چپ در ایران و خطراتی که ممکن است به همراه داشته باشد دارند حرف می زنند. در این رویداد ها "داب" و رهبران و فعالین آن کمونیسم طبقه کارگر را بر شانه های خود بلند کردند و به همت قامت بلند نسل جوان کمونیست های ایران، امروز کمونیسم ایران مناظر سیاسی و اجتماعی را میبیند که سال ها بود ندیده بود. کسی که این را شکست میداند در این جنبش سهیم نیست.

ت - ذهنیت ضربه - ذهنیت دستگیری قبل از پرداختن به ادامه بحث باید به یک ذهنیت جا افتاده در چپ سنتی و غیر اجتماعی اشاره کنم. آنهم ذهنیت "ضربه خوردن"، یا دستگیری را مساوی ضربه گرفتن است.

ببینید، سندیکای شرکت واحد یا فلان سندیکا و شورا یا کانون نویسندگان و سایر تشکل های از این دست اعتراض میکنند و غالباً رهبران و فعالین آنها را دستگیر میکنند. این تشکل ها هم همین را اعلام میکنند که رژیم رهبران یا فعالین ما را دستگیر کرد باید آزادشان کند و خود دستگیر شدگان هم به بخشی از همین تلاش برای آزادی تبدیل میشوند.

در جریانات چپ سنتی این طور نیست؛ یا آزاد هستید و مبارزه میکنید و یا دستگیر شده اید و دارید "زندان میکشید". چپ غیر اجتماعی دستگیری برایش ضربه است. برایش آخر کار است "ضربه خوردن" در چپ سنتی پشت خود یک دیدگاه را دارد. ضربه خوردن مثل کشته شدن است، آخر خط است.

این تصور از ذهنیت چریکی و مبارزه غیر اجتماعی می آید. وقتی چریک دستگیر می شود دیگر داستان زندگی اش بعنوان چریک تمام است. از داخل زندان که نمی توان چریک بود. درست مثل سرباز که وقتی در جنگ اسیر میشود دیگر برای او جنگ تمام است و برای ارتشی که به آن تعلق دارد در عمل مرده و زنده اسیر تأثیری در سرنوشت جنگ ندارد، چریک هم وقتی اسیر شد برایش همین اتفاق می افتد. و چپ سنتی ایران از سر غیر اجتماعی گرایش این ذهنیت را از جریانات چریکی به ارث برده است.

فعالین اجتماعی اینگونه نیستند. فعال سیاسی در یک سنت اجتماعی در زندان هم فعال سیاسی است. اصلا رفتن به زندان و بیرون آمدن جزئی از زندگی سیاسی یک فعال اجتماعی است. اسانلو یا صالحی را بیست بار هم بگیرند هم در زندان کارشان را ادامه میدهند هم وقتی آزاد شدند کارشان را میکنند، مگر اینکه واقعا خودشان نخواهند.

واحد نظامی ضربه بخورد، ضربه خورده است. ولی برای یک حرکت سیاسی اینطور نیست. این منطق در دنیای سیاست اجتماعی به این شکل یک به یک کار نمی کند. آدم سیاسی وقتی سازمان اش ضربه بخورد معمولا می رود زندان و بعد مدتی گاه چندین سال بعنوان یک شخصیت بسیار محبوب تر و نا نفوذ تر، با برد بیشتر و با نفوذ کلام خیلی بیشتر از زندان بیرون می آید. بگذرد فعال سیاسی اجتماعی از زندان هم فعال سیاسی اجتماعی است: ارتباطش را با سازمانش نگاه میدارد، بخشی از آن مبارزه سیاسی باقی می ماند، با توده ای که موضوع کارش است مرتبط و فعال باقی میماند، و این بخشی از مبارزه برای آزاد کردن خود است.

"داب" ضربه نخورده است. دستگیری داده است. مگر وقتی اسانلو زندان است ما می گوئیم سندیکای شرکت واحد ضربه خورده است؟ میگوئیم اسانلو را گرفته اند رفته زندان و لاید از زندان هم پیام میدهد، سندیکا را راهنمایی میکند و یا مقاله می نویسد. گرامشی چندین سال زندان بود مگر کمونیست های ایتالیا گفتند ضربه خورده ایم؟ گفتند رهبران را زندان کردند. گرامشی از زندان هم رهبری میکرد و از زندان کتاب و مقاله بیشتر از بیرون زندان نوشت. یا مثلا وقتی نهره در هند چندین سال در زندان انگلیسی ها بود کسی گفت ضربه خوردند؟ گفتند نهره را گرفتند، گاندی زندانی است و غیره. تازه نوشته های زندان نهره اسنادی است که بخش مهمی از چپ جهان تاریخ را از آن آموخته است. واقعیت این است که برای چپ سنتی زندان آخر خط است در حالیکه برای یک فعال اجتماعی زندان تنها یک ایستگاه است که اکثر فعالین و رهبران سیاسی از آن عبور میکنند.

آدم سیاسی اجتماعی را میگیرند و زندان میکنند. در زندان هم تنها زندان نمیکشد، ارتباطش را با بیرون نگاه میدارد، حرف میزند، سازمان میدهد، دخالت میکند، مینویسد، رهنمود میدهد، همان کاری را میکند که مندلا و نهره و گرامشی و لوگزامبورگ و ترسکی و غیره کردند. همان کاری را میکند که همه فعالان و رهبران سیاسی میکنند.

برای آدم سیاسی و اجتماعی در یک

محیط رفتن، و حتی در محیطهای غیر مختنق، رفتن به زندان و بیرون آمدن جزئی از پروسه مبارزه سیاسی است. در ایران هر رهبر سیاسی که زندان برود و برگردد، اگر در زندان به عنوان عنصر سیاسی مانده باشد اعتبار، برد، نفوذ کلام و قابلیت او بیشتر میشود. رهبر جنگ دیده میشود.

در نتیجه من این عبارت که "داب" ضربه خورده است را درست و دقیق نمیدانم. فکر میکنم این هم از آن عبارتهای که بیشتر از آنکه نشان بدهد چه اتفاقی افتاده اغتشاش به وجود می آورد.

ث - اولین تجربه چپ بعد از سالهای شصت

به نظر من یک از خاصیت های دیگر این دوره این بود که بعد از دهه شصت چپ را در یک بعد اجتماعی به جلو صحنه راند. بعد از دهه شصت ما شاهد تحریک اجتماعی چپ به این شکل در بعد سراسری ایران نبوده ایم. این دوره چپ خودش را سازمان میدهد، گروهها و احزاب سیاسی خود را بوجود می آورد سعی میکنند در محیطهایی نفوذ پایدار پیدا کنند و احزاب خود را سازمان دهد و مبنا یک تحریک اجتماعی شود.

با نگاه کردن به این فعل و انفعال روی پای خود ایستادن مجدد چپ در یک بعد اجتماعی باید جمع بندی کرد و راه پیشرفت را نشان داد. امروز نسل دیگری به پا خاسته است و مانند کودکی که تازه یاد میگیرد از زمین بلند شود تلاش کرد روی پای خود به ایستاد و در همان حرکت اول مستقیم و محکم روی پای خود ایستاد. کسی که تلو تلو خوردن جنبش تازه سر بلند کرده در نقطه شروع انتقاد کند، تصمیم گرفته است که تا اید روی زمین بنشیند و حداکثر چهار دست و پا راه برود. به نظر من این اولین تجربه است و درسهای بسیار زیادی داشت. جواب به سوالات زیادی را داد و سوالات بیشتری را در مقابل ما قرار داد. اما این سوالات، سوالات رشد، سوالات پیشرفت است.

ج - بعضی سوالات عملی جدید

بعضی سوالات عملی جدیدی در مقابل کل کمونیست ها قرار گرفته است. این سوالات دیگر تئوریک نیستند عملی هستند. مثلا:

آیا در یک فضای مختنق شکل گیری یک سازمان رادیکال و چپ و توده ای ممکن است؟ "داب" نشان داد لاقال در شکل اولیه آن ممکن است. سوال این است چنین تشکیلی به چه شکلی می تواند به حیات خود ادامه بدهد؟ مگر پلیس حمله نمی کند؟ این یک سوال عمومی است و "داب" تنها یکی از نمونه های آن است.

سوال این است که اصولا یک سازمان چپی، توده ای و غیره حزبی میتواند در فضای ایران، در کارخانه یا محله در دانشگاه یا مدرسه باقی بماند و رشد کند؟ قوانین حرکت چنین تشکیلی چیست؟ وجود یک تشکل بزرگ خواه ناخواه سازمان کمونیست های در دوران آن را متمرکز و مرتبط میکند. این سازمان را چگونه باید حفظ کرد؟ مکانیزم های دفاعی سازمان توده ای غیر حزبی و سازمان حزبی کدامند؟ اینها به چه شکلی می توانند خود را از پلیس محفوظ دارند؟

سندیکا ها تا امروز جوابی برای این مسئله نداشته اند. تشکل های کارگری را درست کرده اند، مورد تعرض قرار گرفته اند از بین رفته اند. امروز سندیکای شرکت واحد موجودیت خیلی فعالی ندارد و بیشتر یک اسم است. نود درصد کارگران را آنقدر ترسانند که از آن فراری شده اند، رهبران شان را گرفته اند در زندان انداختند و آنقدر هم زیر فشار و زیر تعرض هستند که پراکنده میشوند. یا مثلا بیشکرف هفت تپه فرض کنید که یک مجمع عمومی میزند و یک سازمانی عملی به وجود آمده است. سوال این است آیا می تواند ادامه داشته باشد؟ چه چیز آن را از سندیکای واحد جان سخت تر میکند؟ شرط ادامه کاری آن چیست؟ خود "داب" تا کی میتواند ادامه داشته باشد؟ اگر دو بار دیگر به این شکل به آن تعرض کنند تعطیل نمی شود؟ اینها سوالاتی هستند که باید به آن جواب داد. جواب مشخص نه کلی.

در بطن یک سازمان علنی چپ در شرایط مختنق و در زیر فشار رژیمی مانند جمهوری اسلامی یک حزب کمونیستی بشدت غیر قانونی چگونه کار میکند؟ چگونه تمرکز و امنیتش را حفظ میکند؟

یک خاصیت تشکل ها و حرکتیهای اجتماعی غیر حزبی این است که واقعا غیر حزبی هستند. یعنی اولا عضویت در آن به معنی عضویت در حزب خاصی نیست و ثانيا مکانیسم های تصمیم گیری در آن تابع دستورات حزبی نیست. تصمیم گیری در آن ها با اتکا به مکانیسم های خاص آنها انجام میشود و نه تصمیم احزاب سیاسی.

یک واقعیت دیگر را هم باید به رسمیت شناخت و آن این است که گرچه این تشکل ها غیر حزبی هستند اما احزاب سیاسی بطور قطع در آن ها فعالیت خواهند کرد. اصلا یک حزب سیاسی کارش این است که تلاش کند این تشکل ها و جریانات غیر حزبی و اجتماعی سیاست های این حزب را قبول کنند. ما هم به عنوان یکی از این احزاب تلاش میکنیم که هر جا ده نفر آدم موثر جمع بشوند ما هم آنجا باشیم و سعی کنیم خط خودمان را پیش ببریم و حزب مان را گسترش بدهیم.

سوال آن این است که در این متن حزب چگونه کار میکند؟ چگونه تمرکز و امنیت اش را حفظ میکند؟ قبلا ما سازمان منفصل داشتیم که از هم خبری نداشتند و اگر یکی از اینها دستگیری میداد دیگران در خطر قرار نمیگرفتند. اما امروز این شیوه کار متروک و نامربوط است. در این دوره در سازمانهایی که با ابعاد بزرگ و سراسری تری شکل میگیرند اگر سازمان ما منفصل بماند به این معنی است که حزب در بطن یک واقعیت سراسری، محلی و محدود عمل میکند. در حالیکه ضمانتی نیست که بقیه این کار را بکنند و نمیکند. در نتیجه احزاب دیگر این حزب منفصل را تابع خود میکنند.

وقتی یک تشکل کارگری یا دانشجویی بزرگ میشود در یک یا چند شهر خود را گسترش میدهد، شبکه هائی که در بطن آنها وجود دارند عملا بهم وصل میشوند و در متن یک سازمان حزبی منفصل، من و شما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این شبکه های حزبی نیاز فعالیت متمرکز خود را از کانال های "غیر متعارف" یا "موزی" و غیر رسمی حزبی انجام میدهند. عملا یک شبکه متمرکز حزبی را ایجاد میکنند و

تنها حاصل عدم تمرکز تا انفصال، عدم تمرکز سیاسی است و نه تشکیلاتی، سیاست و سیستم تصمیم گیری متمرکزی وجود ندارد، هر کسی برای خود سازی میزند.

امروز حزب حکمتیست نمی تواند از سیاستش در تهران حرف بزند چون تشکیلات تهران نداشته است. سیاستی که در تهران پیش میرود در عمل مخرج مشترک همه تاندانس ها و فشار های محلی است. و معمولا مخرج مشترک همه اشتباهات هم هست. اینجا یک بار دیگر سیاست یا الگوی تشکیلاتی حزب در مقابل ما قرار میگیرد. ما بحث کمیته های کمونیستی که نقطه شروع بحث متمرکز بوده است را داشته ایم، این بحث باید همه جانبه گسترش و تعمیم داده شود و تکمیل شود.

به عنوان کمونیست شکل فعالیت ما در داب یا سازمان های مشابه چیست؟ چار چوب آن به چه صورت است؟ فعالیت کمونیستی ما، همانگونه که در بحث کمیته های کمونیستی اشاره کردیم، نمیتواند صنفی باشد. کمیته های کمونیستی ما در دانشگاه هم نمیتواند صنفی (دانشجویی) باشد. کمیته کمونیستی ما میتواند معطوف به دانشگاه باشد اما آتوقت دانشجوی، استاد، کارمند، کارگر، تکنیسین، مامور حفاظت و غیره کمونیست عضو آن هستند. سوال این است که رابطه چنین کمیته های کمونیستی جغرافیایی با فعالیت در بطن "داب" یا سازمان های شبیه آن چیست؟

اینها بعضی از سوالاتی است که کمیته های مسئول ما قاعدتا در حال بحث کردن در باره آنها هستند و از نظر من باید یکی از مضامین مهم بحث کنفرانس های تادار کنگره سوم حزب و خود کنگره سوم باشند.

۴ - جنبه هائی از فعالیت کمونیستی

برای ریختن پایه بحث در مورد چشم انداز فعالیت "داب" باید ابتدا در مورد مبانی فعالیت کمونیستی، در تمایز از چپ سنتی، توافق داشت. نکاتی که بسیاری اوقات حتی در صفوف خود ما هم در مورد آنها توافق وجود ندارد، باید تاکید کنم که این بحث راجع به همه جنبه های فعالیت کمونیستی، مانند فعالیت در طبقه کارگر، نفوذ در طبقه کارگر، شیوه سازمان یابی طبقه و ... نیست، همه این بحث ها بسیار ضروری هستند و به بحث امروز هم مربوط میشوند. اما بحث امروز ما در مورد این جنبه ها نیست و بطور اخص به فعالیت در محیط های دانشجویی و در ارتباط با مسائلی است که دوره اخیر پیش آورده است محدود میماند. سایر جنبه های مسئله را در مناسبت های دیگر مورد بحث قرار باید داد.

الف - فعالیت حزب و فعالیت غیر حزبی

شما به عنوان حزب در ایران کارهای خاصی را بر عهده دارید و در همان حال به عنوان فعال در یک تشکل غیر حزبی کارهای دیگری.

این دو نوع کار به هم مربوط اند اما یکی نیستند. یک پایه مهم این تفاوت در جامعه ای مثل ایران مسئله امنیت است و یک پایه دیگر آن، که جنبه عمومی تری دارد، رابطه تلاش برای رفرف (اصلاحات) و تلاش

برای سازمان دادن انقلاب. از نظر امنیتی فعالیت حزبی با خطرانی روبرو است که فعالیت غیر حزبی روبرو نیست و لازم نیست روبرو شود. عدم تشخصی این واقعیت یا شما را به چپ روی و پراکنده گردن سازمان غیر حزبی میرساند و یا از آن سر بام می افتید و به کمونیسم قانونی میرسید.

از نظر رابطه انقلاب و اصلاحات باید متوجه بود که غالبا جمعیت بسیار عظیمی حول خواست برای این یا آن رفرف یا اصلاحات سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی جمع میشوند و به میدان می آیند، در حالیکه هنوز آگاهی، تجربه و آمادگی متشکل شدن در یک حزب کمونیستی را ندارد. چنین حرکات و فعالیت هائی که برای این یا آن خواست اقتصادی، سیاسی و یا اجتماعی مانند اضافه دستمزد، آزادی های سیاسی، آزادی های فرهنگی و غیره شکل میگیرند نه ضرورت و نه ظرفیت و آمادگی رفتار مانند یک حزب سیاسی وارد شدن به جدال های چنین حزبی را دارند. علاوه به این حرکات و تشکل ها نه میتوان و نه باید به عنوان دنبالچه و به اصطلاح روکار و پوشش حزب برخورد کرد؛ کاری که در سنت چپ سنتی ایران و جهان غالب است.

ب - کمونیسم قانونی - کمونیسم انقلابی

در شرایط ایران و جوامع اختناق زده نمی توان اقدام به ایجاد یک سازمان، گروه و یا حزب کمونیستی علنی کرد. نتیجه چنین کاری از چند حال خارج نیست:

این حزب یا گروه حرف روشن کمونیستی میزند؛ یعنی برای انقلاب پروتئری، قیام پرولتاریا، سرنوشتی بورژوازی، تبلیغ، ترویج و سازماندهی میکند، که بدون معطلی از اوین و مقابل جوخه اعدام سر در می آورد. یا هیچ کس از ترس دستگیری اصولا به آن نمیپیوندد و یک سازمان چند نفره، و البته بی تاثیر، باقی خواهد ماند.

این حزب یا گروه برای محفوظ داشتن خود از سرکوب پلیس حرف ساده و سر راست کمونیستی را آنقدر غامض و پیچیده میکند، آنقدر سر و نه آن را میزند و آنقدر آن را فلسفی میکند که عملا کسی از آن سر در نمی آورد. روشن است که تبلیغ، ترویج و تاکتیک های مبارزاتی و سازمانی چنین حزب یا گروهی باید در مقابل سیستم قابل توجه و قابل تفسیر باشد. یعنی حرف و تاکتیک کمونیستی را باید طوری بزند که بشود از آن تفسیر و برداشت غیر کمونیستی و بی آزار کرد. چنین تشکلی در عمل به سیاست ها و اقدامات قابل توجه (قانونی) محدود میماند. و در این صورت از خواص یک حزب یا گروه کمونیستی خالی میشود. چنین تشکلی نه در عمل یک حرکت کمونیستی خواهد بود و نه در حرف. عملا به دام کمونیسم قانونی می افتد.

ما قرار بوده به کارگر بگوئیم کمونیسم چیست، و چرا مارکسیسم ابزار رهایی است، چرا ایدئولوژی های بورژوازی غلط اند، چرا همه ارزش های جامعه طبقاتی را باید کنار زد، چگونه باید علیه استثمار مبارزه کرد، چرا باید قیام و انقلاب کرد، چرا باید سرمایه داری و دولت سرمایه داران را با قهر سرنگون کرد و ... آنوقت همه اینها را باید تغییر بدیم مثلا اعلام کنیم که ما کارگران علیه سرمایه داری

هستیم اما از سرنگونی دولت سرمایه داران، از ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و ضرورت قیام و سازماندهی برای انقلاب، از تز انقلاب مداوم و تاکتیک های متناظر با آن حرف نزنیم. آنوقت سوال این است که از کمونیسم و ضد سرمایه داری شما چه چیزی باقی میماند؟

اگر نتوانید علیه سرمایه داری حرف بزنید، اگر نتوانید برای سرنگونی سرمایه داری و ضرورت قیام علیه کل نظام سرمایه داری حرف بزنید به یک مارکسیسم یا کمونیسم قانونی و مجاز میرسید که در تاریخ سابقه دارد. تبدیل به یک کانون اپورتونیستی میشود که غالباً دولت های بورژوازی نه تنها آن را تحمل میکنند، بلکه برای ممانعت از جلب کارگران و انقلابیون به مارکسیسم و کمونیسم پراتیک آن را مستقیم یا غیر مستقیم تقویت هم میکنند.

این حزب یا گروه برای حفظ امنیت خود به زندگی در اینترنت روی می آورد. بر عکس چپ غیر اجتماعی، بورژوازی کاملاً تفاوت دنیای واقعی و مجازی را میداند. بورژوازی تمام تلاش خود را بکار برده است که ناراضی، منتقد و ناراحت را به دنیای مجازی اینترنت سوق دهد و در آن محدود نگاه دارد. در دنیای اینترنت کمونیسم خطر جدی برای سیستم ندارد و در نتیجه احتیاجی به سرکوب آن نیست. امروز دنیا پر از سازمان ها و احزاب کمونیست و سوسیالیستی اینترنتی و وبلاگی است که افراد در آن جمع میشوند در دنیای مجازی سوپر انقلابی میشوند، ارضا که شدند میروند زندگیشان را میکنند. پدیده هائی مانند "دانشجویان سوسیالیست" در دنیا فراوان هستند که هیچ ردی از آنها در سازماندهی و رهبری هیچ مبارزه جدی را نمی یابید.

بالاخره این حزب یا گروه اصولاً سیاست هائی را اتخاذ میکند که برای سیستم خطری ندارد. امثال اینها در ایران و جهان فراوان اند که کمابیش بطور نیمه علنی در حاشیه سیستم زندگی میکنند. توده های، نتونوده ای های آذین - مقدم، سازمان اکثریت از جمله اینها هستند.

بدین ترتیب روشن است که یک حزب یا گروه کمونیستی نمیتواند علنی باشد و لازم و حیاتی است که فعل و انفعال و فونکسیون های حزبی و غیر حزبی از هم جدا نگاه داشته شوند. سازمان غیر حزبی و مبارزه توده ای برای این یا آن خواست اصلاحی نمیتواند به روکار یک حزب کمونیستی تبدیل شود. این کار آن سازمان را نابود میکند.

پ - چپ سنتی و رابطه انقلاب و رفرم

یکی از مشخصات ثابت و بارز چپ رادیکال سنتی این است که متوجه اهمیت مبارزه برای اصلاحات نیست. زندگی درستی ندارد که معنی اصلاح در آن را بفهمد. این جریان بریده از جامعه و نیازهای آن، در بهترین حالت یک عصیان کور است. از نظر اینها کار چپ تنها سازمان دادن انقلاب است. اینها انقلابی تر از آن هستند که مثلاً برای حق زن، یا اضافه دستمزد و کاهش ساعات کار، برای حق کودک و برای آزادی های سیاسی، به اعتبار خود این خواست ها، مبارزه کنند. البته در این مبارزات درگیر میشوند در این حرفی نیست. اما در سیستم آنها این

مبارزات به اعتبار خود جایی ندارند. وقتی از مبارزه سیاسی کنار میکشند از مبارزه برای حق کودک، انسان، زن یا کارگر و غیره هم کنار میکشند. فعال هیچکدام نیستند، فقط سیاسی هستند. فقط ضد رژیمیم هستند. همین! شرکت در این مبارزه برای اصلاحات برای چپ خرده بورژوا تنها خاصیت سازمانی و ضد رژیمی دارد که جای دیگری به تفصیل در مورد آن صحبت کرده ام.

اینجا همین قدر اشاره میکنم که برای این چپ خرده بورژوازی سازمان دادن دفاع از حقوق زن برای دفاع از حقوق زن نیست، یک حرکت سیاسی ضد رژیمی است که روکار و پشت جبهه حزب و گروه شان است. سازمان پناهندگان قرار نیست از حقوق همه پناهندگان دفاع کند، یا سازمانی برای دفاع از حقوق پناهندگان باشد. این سازمان، سازمان پناهندگان عضو یا طرفدار حزب و گروه است، روکار پول جمع کردن و یا عضو گیری شان در خارج کشور است. به همین ترتیب سازمان کارگری و یا دانشجویی شان هم جعلی است.

در نتیجه هر وقت در این احزاب اختلاف یا انشعابی شکل میگیرد، عیناً در تشکل های پناهندگان، زنان، کارگران، کودکان و دانشجویان شان که ظاهر غیر حزبی بوده اند منعکس میشود. این نوع تشکل های به اصطلاح غیر حزبی همان حزب اند که بنا به مقتضیات و از سر فرصت طلبی و به دروغ نام دیگری بر آنها نهاده شده.

حاصل این سنت ضد اجتماعی این است که دست چپ از ایجاد تغییر در زندگی مردم کوتاه میشود و مبارزه برای رفرم و اصلاحات که توده وسیعی را بخود جلب میکند و زندگی انسان ها را بهبود میدهد به دست جریانات بورژوازی سپرده میشود. برای کمونیسم مبارزه برای رفرم عرصه لاینحزای مبارزه برای بهبود زندگی انسان و عرصه مهم مبارزه کمونیستی است.

"داب" و مبارزه در محیط های دانشگاهی هم از این مضرات معاف نبوده اند. کسانی هستند که میخواهند "داب" را جای یک حزب کمونیستی بنشانند، و از آنطرف کسانی هستند که وظیفه و کار "داب" را نه سازمان دادن یک حرکت توده ای برای گسترش آزادی های سیاسی و فرهنگی در دانشگاه، نه به میدان کشیدن وسیعترین تعداد ممکن برای پس زدن رژیم و نه یک مبارزه به اعتبار خود، بلکه اکسیون های اعلام موضعی و پخش "کفتری" اعلامیه ها و پلاکاردهای شداد و غلاظ احزاب سیاسی میدانند. به این موضوعات بطور مشخص تر در بحث مربوط به "داب" بیشتر خواهم پرداخت.

۵ - مشخصات "داب"

از نظر من "داب" یک سازمان توده ای، علنی، قانونی، غیره حزبی، غیره ایدئولوژیک و چپ در محیط دانشجویی است. هر کدام از این لغت هائی که گفتم معنی و جایگاه خاصی در ترسیم مشخصات داب دارد که اگر از آن گرفته شود لطمه میخورد.

الف - "داب" یک سازمان توده ای است "داب" یک سازمان توده ای است، یعنی

هر دانشجویی میتواند، و ما سعی میکنم، به آن بپیوندد. اگر این خاصیت را از آن بگیرد و تبدیل به سازمان ایت یا اقلیت کوچک شود قدرت و کارائی خود را از دست میدهد. یک سازمان توده ای نمیتواند مخفی بماند. وقتی چیزی در ابعاد توده ای به آن پیوسته اند دیگر مخفی نیست. اگر "داب" را مجبور بکنید مخفی بشود، که رژیم هم همین را می خواهد و برای همین برایش پاپوش درست میکند، "داب" به سرعت کوچک می شود و تبدیل به یک سری هسته های دانشجویی میشود که جایی دور هم دیگر جمع شده اند و خاصیتی که امروز دارد را نخواهد داشت.

ب - "داب" یک سازمان قانونی است

"داب" یک سازمان قانونی است. قانونی نه به این معنی که مطابق قوانین جمهوری اسلامی کار میکنند، بلکه به این معنی که در چارچوب آنچه که در تناسب قوای موجود میان دولت و مردم تحمل میشود، کار میکنند. احزاب سیاسی انقلابی و کمونیستی در این چارچوب کار نمیکنند. فعالیت برای سرنگونی دولت بورژوازی حتی در دمکراتیک ترین کشورهای جهان تحمل نمیشود. لذا بخش عمده کاری که این احزاب انجام میدهند غیر قانونی و مخفی است.

بار دیگر تاکید میکنم که قانون هیچگاه دقیقاً آن چیزی نیست که نوشته شده و به تصویب رسیده است. قانون رابطه ای است که تحمل میشود. مثلاً از نظر قوانین جمهوری اسلامی کمونیست ها مرتد هستند و باید اعدام شوند، حجاب کامل برای زن اجباری است و غیره، اما هیچکدام را نمیتواند اعمال کند.

"داب" و هر سازمان علنی باید در چارچوب این تناسب قوا کار کنند. یعنی فعالیت را انجام دهد که در آن شرایط قابل توجیه است. مبارزه توده ای یا عمومی برای اصلاحات علنی است و در چارچوب تناسب قوای موجود انجام میگیرد و یا اصولاً این چارچوب را تعیین میکند. همین تناسب قوا و علنیت و توجیه پذیری است که مجال میدهد که تعداد زیادی به آن بپیوندند. در نتیجه شناختن حدود و ثغور و مبانی کار علنی و قانونی برای کمونیست ها بسیار حیاتی است. اتفاقاً بخش مهمی از خاصیت دستگاه پلیس آن است که نگذارد کمونیستها در این عرصه درگیر شوند. و در مقابل، ما از هر دریچه کوچکی برای کار علنی استفاده میکنیم و سعی میکنیم این دریچه را به زور باز و باز تر کنیم.

مبارزه برای علنی ماندن، باز تر کردن محدوده های کار قانونی یکی از هسته های اساسی فعالیت علنی و قانونی است. در نتیجه هر کاری به اسم "داب" انجام میگیرد و هر کاری به اسم دانشجویان آزادخواه و برابری طب انجام میگیرد باید قابل توجیه باشد و باید در آن تناسب قوا بگنجد. غیر قانونی شدن "داب" به این معنی است که هر جا هر کس که عضو "داب" باشد او را میگیرند یا زندان میکنند، همانطور که اعضای یک سازمان غیر قانونی را میگیرند. علاوه بر فشار و توطئه رژیم برای غیر قانونی کردن "داب"، ماجراجویی در صفوف خود مان و از جانب فعالین جوان و کم تجربه میتواند متجر به غیر قانونی شدن "داب" بشود.

پ - "داب" یک سازمان چپ است.

"داب" قطعاً یک سازمان چپ است. اما نه به این معنی که ایدئولوژی خاصی دارد و یا مبانی ایدئولوژیک تعریف شده ای دارد. به این دلیل که در دنیای سیاست و جامعه حد و مرز چپ و راست را صف بندی سیاسی موجود در جامعه تعریف میکند و نه اصول کتابی و مکتبی. در دنیای واقعی چپ و راست از روی کتاب معنی پیدا نمی کنند، در کشمکش طبقاتی سیاسی مشخص هر جامعه معنی خاص خود را پیدا میکنند. همان طور که در زمان انقلاب اکتبر نان و زمین و صلح صف چپ و راست و پرولتاریا و بورژوازی را از هم جدا میکرد که نه تنها در هیچ کتابی نیامده بلکه این خواست ها حتی از نظر مضمونی سوسیالیستی نیستند.

امروز چپ در دانشگاه در مقابل ناسیونالیسم ایرانی، در مقابل ناسیونالیسم پرو غرب، در مقابل انواع اسلامی ها و انواع جریانهای قوم پرست یک پرچم مشخص دارد: "آزادی و برابری". این پرچم را مبارزه سیاسی مشخص در جامعه بدمست این حرکت داده است نه من و شما.

امروز دانشجویی که به خود آزادبخوه و برابری طلب میگوید، در مقابل همگان و علناً با نام و نشان اعلام میکند که من اسلامی و تحکیم وحدتی نیستم، ناسیونالیسم نیستم، قوم پرست ترک و کرد و غیره نیستم، طرفدار ستم و آپارتاید جنسی نیستم، طرفدار نابرابری انسانها نیستم. من آزادی خواه و برابری طلب هستم.

این هویت سیاسی چپ علنی است. این را در وزارت اطلاعات و همه میدانند و در میادین سخنرانی و تظاهرات اعلام میشود. مهتر اینکه به همت "داب"، همه زحمت هائی که کشیده شده و همه هزینه هائی که پرداخت شده است، امروز داشتن این هویت چپ قانونی است. قدر این را باید دانست.

اگر امروز "داب" را سوسیالیست و کمونیست تعریف کنید این خاصیت را از آن میگیرید. این کار انقلابی گری نیست. سوق دادن "داب" به یک پدیده اینترنتی مانند دانشجویان سوسیالیست است.

ت - "داب"، خطر راست و چپ

جمهوری اسلامی سعی می کند هر کدام یا همه این خاصیت ها را از "داب" بگیرد.

جمهوری اسلامی تلاش میکند که "داب" را غیر قانونی و در نتیجه مخفی کند. این یعنی رهبران آن مخفی شوند، فعل و انفعال آن مخفی شود، عضویت در آن مخفی باشد، هر کس عضو آن بشود اتوماتیک زندان و دستگیری داشته باشد، و دانشجویان بترسند عضو آن شوند. تحقق این فشارها به معنی فلج کردن "داب" است. همانطور که در شرایط مشابه اگر یک سندیکا را غیر قانونی کنند و اعضایش را بگیرند فلج میشود.

اما صرف نظر از پلیس، تمایلات خرده بورژوازی و آنارشستی در درون صفوف خود "داب" هم میتواند همین بلا را بر سر آن بیاورد و در طی تاریخ بارها شبیه این اتفاق افتاده است.



کند و سنت غالب سنت چپ رادیکال غیر اجتماعی و غیر کمونیست بوده است.

از نظر تفکیک فعالیت قانونی و غیر قانونی پیشتر اشاره کردم که این دو فعالیت به تبلیغ، ترویج و عمل متفاوتی می انجامد که تبلیغ، ترویج و تاکتیک غیر قانونی برای یک سازمان غیر حزبی علنی و رهبران آن قابل اتخاذ نیست.

اما آیا این به معنی آن است کمونیست فعال و رهبر کمونیست در یک حرکت علنی باید تماما خود را به محدودیت های این فعالیت علنی بسپارد؟

پاسخ منفی است. راه حل جدا کردن و جدا نگاه داشتن هویت های علنی و مخفی و اینجا حزبی و غیر حزبی است. اگر این دو پدیده در هم ادغام شوند یا حزب درون "دب" منحل میشود یا "دب" در حزب منحل میگردد. یا سازمان غیر حزبی در حزب منحل میشود و یا حزب در سازمان غیر حزبی منحل میگردد. و این پدیده ای است که هر روزه در چپ اتفاق می افتد.

در سخنرانی ای که چند سال پیش در انجمن مارکس - حکمت داشتیم و در بحثی که در کنگره دوم حزب حکمتیست کردم توضیح دادم که امروز حزب کمونیست کارگری عراق با همین پدیده روبرو شده است. حزب در سازمان های غیر حزبی منحل شده است.

بخشی از حزب کمونیست کارگری عراق در کنگره آزادی عراق فعالیت میکنند، که فعالیت مهمی است. برای اینها فعالیت در کنگره آزادی عراق با فعالیت در حزب تفاوتی ندارد و کنگره آزادی عراق جای حزب را گرفته است. در نتیجه در غیاب فعالیت اخص کمونیستی، در غیاب سازمان یابی حزبی کمونیست ها، در غیاب فراکسیون بسیار منضبط، آگاه و فعال کمونیستی در کنگره آزادی عراق ناسیونالیسم عربی یا عراقی میتواند در این جریان رشد کند. سنت های دیگر منتظر ما نمیمانند. کارشان را میکنند. در کنگره آزادی عراق، علیرغم تلاش بیوقفه بهترین کمونیست های عراق، هیچ کدام از مکانیزمهای حزبی که محیط را تغییر دهد، کمونیست بار بیاورد، تاکتیک های پیشرفت تر کمونیستی را ممکن کند، ایده های کمونیستی را در مقابل ایده های بورژوازی جا بیندازد، عمل نمیکند. هیچ کدام از مکانیزمهای حزبی حتی استمرار فعالیت کنگره آزادی عراق و حزب را در آن شرایط حفظ بکند وجود ندارد. عین همین شرایط برای سازمان آزادی زن در عراق و اتحاد تشکل های کارگری بوجود آمده است. علیرغم تلاش کمونیست های متشکل در این سازمان ها، حزب و دم و باز

کند و سنت غالب سنت چپ رادیکال غیر اجتماعی و غیر کمونیست بوده است. از نظر تفکیک فعالیت قانونی و غیر قانونی پیشتر اشاره کردم که این دو فعالیت به تبلیغ، ترویج و عمل متفاوتی می انجامد که تبلیغ، ترویج و تاکتیک غیر قانونی برای یک سازمان غیر حزبی علنی و رهبران آن قابل اتخاذ نیست. اما آیا این به معنی آن است کمونیست فعال و رهبر کمونیست در یک حرکت علنی باید تماما خود را به محدودیت های این فعالیت علنی بسپارد؟ پاسخ منفی است. راه حل جدا کردن و جدا نگاه داشتن هویت های علنی و مخفی و اینجا حزبی و غیر حزبی است. اگر این دو پدیده در هم ادغام شوند یا حزب درون "دب" منحل میشود یا "دب" در حزب منحل میگردد. یا سازمان غیر حزبی در حزب منحل میشود و یا حزب در سازمان غیر حزبی منحل میگردد. و این پدیده ای است که هر روزه در چپ اتفاق می افتد. در سخنرانی ای که چند سال پیش در انجمن مارکس - حکمت داشتیم و در بحثی که در کنگره دوم حزب حکمتیست کردم توضیح دادم که امروز حزب کمونیست کارگری عراق با همین پدیده روبرو شده است. حزب در سازمان های غیر حزبی منحل شده است. بخشی از حزب کمونیست کارگری عراق در کنگره آزادی عراق فعالیت میکنند، که فعالیت مهمی است. برای اینها فعالیت در کنگره آزادی عراق با فعالیت در حزب تفاوتی ندارد و کنگره آزادی عراق جای حزب را گرفته است. در نتیجه در غیاب فعالیت اخص کمونیستی، در غیاب سازمان یابی حزبی کمونیست ها، در غیاب فراکسیون بسیار منضبط، آگاه و فعال کمونیستی در کنگره آزادی عراق ناسیونالیسم عربی یا عراقی میتواند در این جریان رشد کند. سنت های دیگر منتظر ما نمیمانند. کارشان را میکنند. در کنگره آزادی عراق، علیرغم تلاش بیوقفه بهترین کمونیست های عراق، هیچ کدام از مکانیزمهای حزبی که محیط را تغییر دهد، کمونیست بار بیاورد، تاکتیک های پیشرفت تر کمونیستی را ممکن کند، ایده های کمونیستی را در مقابل ایده های بورژوازی جا بیندازد، عمل نمیکند. هیچ کدام از مکانیزمهای حزبی حتی استمرار فعالیت کنگره آزادی عراق و حزب را در آن شرایط حفظ بکند وجود ندارد. عین همین شرایط برای سازمان آزادی زن در عراق و اتحاد تشکل های کارگری بوجود آمده است. علیرغم تلاش کمونیست های متشکل در این سازمان ها، حزب و دم و باز

از نظر سنت های خرده بورژوازی دنیا را حرف و موضع فرد عوض میکند و نه عمل آگاهانه و متحد و مشترک انسان ها. در نتیجه فکر میکنند که مبارزه صحنه اعلام نظر و موضع است و نه جمع کردن و متحد کردن برای بردن از یک نقطه معین به نقطه معین دیگر، از نقطه الف به نقطه ب. در نتیجه تشکل های علنی و قانونی را دائم در خطر غیر قانونی شدن قرار میدهند. تناسب قوا از نظر آنها تناسب قوای اجتماعی و سیاسی نیست. تناسب قوای میان جسارت فردی آدم انقلابی و ارباب رژیم است. تناسب قوا از نظر خرده بورژوازی انقلابی آن حدی است که جسارت فردی به کسی اجازه میدهد انجام دهد.

اما واقعیت این است که شما اگر بروید به اسم "دب" تظاهرات راه بیندازید و مرگ بر جمهوری اسلامی بگویید، حتما بطور انفرادی کار قهرمانانه ای کرده اید اما، "دب" را غیر قانونی میکنید و به زیر زمین میرانید. "دب" را به جنگی میربید که بعنوان جمع هنوز برای آن موجه و "قانونی" نیست.

جریانهای غیر اجتماعی، انفرادی منش و خرده بورژوا خاصیت کار دستجمعی و اجتماعی انسان ها را، که قهرمانی توده های زیادی از انسان ها را ممکن میکند، نمیفهمد. برای خرده بورژوا تنها فرد، مقتضایات فرد و قهرمانی و شهادت فردی اهمیت دارد. برای خرده بورژوازی آنارشیست سازمان دادن کار دستجمعی، ممکن کردن جمع شدن انسان ها، سازمان دادن و رهبری توده انسان ها، ارتقا تجربه مبارزاتی این انسان ها از جانی به جای دیگری، بهبود واقعی در زندگی انسان ها و غیره، کارهای کم انقلابی و کم اهت به نظر میرسد. برای آنارشیست نبرد وجود ندارد، جمع آوری نیرو برای یک نبرد، تعریف پیروزی و ممکن کردن پیروزی معنی ندارد. دنیا حول فرد و مواضع "من" میگردد.

برایانهای غیر اجتماعی، انفرادی منش و خرده بورژوا خاصیت کار دستجمعی و اجتماعی انسان ها را، که قهرمانی توده های زیادی از انسان ها را ممکن میکند، نمیفهمد. برای خرده بورژوا تنها فرد، مقتضایات فرد و قهرمانی و شهادت فردی اهمیت دارد. برای خرده بورژوازی آنارشیست سازمان دادن کار دستجمعی، ممکن کردن جمع شدن انسان ها، سازمان دادن و رهبری توده انسان ها، ارتقا تجربه مبارزاتی این انسان ها از جانی به جای دیگری، بهبود واقعی در زندگی انسان ها و غیره، کارهای کم انقلابی و کم اهت به نظر میرسد. برای آنارشیست نبرد وجود ندارد، جمع آوری نیرو برای یک نبرد، تعریف پیروزی و ممکن کردن پیروزی معنی ندارد. دنیا حول فرد و مواضع "من" میگردد.

برایانهای غیر اجتماعی، انفرادی منش و خرده بورژوا خاصیت کار دستجمعی و اجتماعی انسان ها را، که قهرمانی توده های زیادی از انسان ها را ممکن میکند، نمیفهمد. برای خرده بورژوا تنها فرد، مقتضایات فرد و قهرمانی و شهادت فردی اهمیت دارد. برای خرده بورژوازی آنارشیست سازمان دادن کار دستجمعی، ممکن کردن جمع شدن انسان ها، سازمان دادن و رهبری توده انسان ها، ارتقا تجربه مبارزاتی این انسان ها از جانی به جای دیگری، بهبود واقعی در زندگی انسان ها و غیره، کارهای کم انقلابی و کم اهت به نظر میرسد. برای آنارشیست نبرد وجود ندارد، جمع آوری نیرو برای یک نبرد، تعریف پیروزی و ممکن کردن پیروزی معنی ندارد. دنیا حول فرد و مواضع "من" میگردد.

برایانهای غیر اجتماعی، انفرادی منش و خرده بورژوا خاصیت کار دستجمعی و اجتماعی انسان ها را، که قهرمانی توده های زیادی از انسان ها را ممکن میکند، نمیفهمد. برای خرده بورژوا تنها فرد، مقتضایات فرد و قهرمانی و شهادت فردی اهمیت دارد. برای خرده بورژوازی آنارشیست سازمان دادن کار دستجمعی، ممکن کردن جمع شدن انسان ها، سازمان دادن و رهبری توده انسان ها، ارتقا تجربه مبارزاتی این انسان ها از جانی به جای دیگری، بهبود واقعی در زندگی انسان ها و غیره، کارهای کم انقلابی و کم اهت به نظر میرسد. برای آنارشیست نبرد وجود ندارد، جمع آوری نیرو برای یک نبرد، تعریف پیروزی و ممکن کردن پیروزی معنی ندارد. دنیا حول فرد و مواضع "من" میگردد.

برایانهای غیر اجتماعی، انفرادی منش و خرده بورژوا خاصیت کار دستجمعی و اجتماعی انسان ها را، که قهرمانی توده های زیادی از انسان ها را ممکن میکند، نمیفهمد. برای خرده بورژوا تنها فرد، مقتضایات فرد و قهرمانی و شهادت فردی اهمیت دارد. برای خرده بورژوازی آنارشیست سازمان دادن کار دستجمعی، ممکن کردن جمع شدن انسان ها، سازمان دادن و رهبری توده انسان ها، ارتقا تجربه مبارزاتی این انسان ها از جانی به جای دیگری، بهبود واقعی در زندگی انسان ها و غیره، کارهای کم انقلابی و کم اهت به نظر میرسد. برای آنارشیست نبرد وجود ندارد، جمع آوری نیرو برای یک نبرد، تعریف پیروزی و ممکن کردن پیروزی معنی ندارد. دنیا حول فرد و مواضع "من" میگردد.

برایانهای غیر اجتماعی، انفرادی منش و خرده بورژوا خاصیت کار دستجمعی و اجتماعی انسان ها را، که قهرمانی توده های زیادی از انسان ها را ممکن میکند، نمیفهمد. برای خرده بورژوا تنها فرد، مقتضایات فرد و قهرمانی و شهادت فردی اهمیت دارد. برای خرده بورژوازی آنارشیست سازمان دادن کار دستجمعی، ممکن کردن جمع شدن انسان ها، سازمان دادن و رهبری توده انسان ها، ارتقا تجربه مبارزاتی این انسان ها از جانی به جای دیگری، بهبود واقعی در زندگی انسان ها و غیره، کارهای کم انقلابی و کم اهت به نظر میرسد. برای آنارشیست نبرد وجود ندارد، جمع آوری نیرو برای یک نبرد، تعریف پیروزی و ممکن کردن پیروزی معنی ندارد. دنیا حول فرد و مواضع "من" میگردد.

برایانهای غیر اجتماعی، انفرادی منش و خرده بورژوا خاصیت کار دستجمعی و اجتماعی انسان ها را، که قهرمانی توده های زیادی از انسان ها را ممکن میکند، نمیفهمد. برای خرده بورژوا تنها فرد، مقتضایات فرد و قهرمانی و شهادت فردی اهمیت دارد. برای خرده بورژوازی آنارشیست سازمان دادن کار دستجمعی، ممکن کردن جمع شدن انسان ها، سازمان دادن و رهبری توده انسان ها، ارتقا تجربه مبارزاتی این انسان ها از جانی به جای دیگری، بهبود واقعی در زندگی انسان ها و غیره، کارهای کم انقلابی و کم اهت به نظر میرسد. برای آنارشیست نبرد وجود ندارد، جمع آوری نیرو برای یک نبرد، تعریف پیروزی و ممکن کردن پیروزی معنی ندارد. دنیا حول فرد و مواضع "من" میگردد.

میدهد و بقول لنین این کمیته که کارگر کمونیست، دقان کمونیست، روشنفکر کمونیست، تن فروش کمونیست و ... را در یک جا متشکل میکرد. کمیته کمونیست هائی بود که کارشان را بلد بودند. حرفه ای بودند.

روشن است که بسیاری از رهبران علنی در جنبش های اجتماعی که عضو حزب سوسیال دمکرات بودند نمیتوانستند با نام واقعی خود در نشریات سوسیال دمکراسی اظهار نظر کنند و بحث کنند و بناچار همگی نام مستعار یا نام قلمی داشتند. این دو هویتی باعث میشد که رهبر و فعال اجتماعی بتواند در قالب شخصیت علنی خود آنچه در تناسب قوا میگذرد را بگوید و انجام دهد و نقش اجتماعی و علنی خود را بازی کند و در قالب مستعار شخصیت حزبی و حرف و بحث حزبی خود را پیش ببرد بدون اینکه یکی مانع دیگری شود.

یکی از خواص وجود حزب لنینی تامین ادامه کاری و تضمین امنیت حزب و سازمان های غیر حزبی است. بدون یک شبکه محکم حزبی هیچ سازمان توده ای و غیر حزبی نمی تواند روی پای خود بماند. یک شبکه محکم و سر خط حزبی ستون فقراتی است که میتواند یک سازمان غیر حزبی را در بدترین شرایط حفظ کند. اشاره کردم که در سنت چپ رادیکال سازمان غیر حزبی و سازمان حزبی عملا یکی هستند. سازمان غیر حزبی یک فریب است. یک نما یا روکار حزب است. آن وقت نه حزب واقعی است و نه سازمان غیر حزبی.

میخواهم بگویم حزب و سازمان غیر حزبی دو فونکسیون مختلف هستند که هر دو لازم هستند و نباید به جای هم بنشینند. مثل این است مثلا شما هم معلم و هم سرپاز باشید. معلم بودن یک شغل یا یک نوع کارها و حرف ها را ایجاد میکند و سرپاز بودن نوع دیگری از حرف و کار. اگر سر کلاس شروع به تیراندازی کنید و یا در میدان جنگ تخته سیاه بگذارید و سخنرانی کنید نه سرپاز خوبی خواهید بود و نه معلم موفقی.

فعالیت حزبی در یک سازمان غیر حزبی حق همه احزاب است و جزو پایه ترین آزادی های سیاسی است. این بورژوازی ضد کمونیست، جمهوری اسلامی، ایورتونیست ها و پرووکاتورها هستند که فعالیت کمونیست ها در سازمان های غیر حزبی را ممنوع اعلام میکنند. روشن است که یک سازمان غیر حزبی در ارتباط با جهت گیری خود نسبت به این یا آن سنت سیاسی و حزبی تمایل دارد میتواند فراکسیون بعضی از احزاب را به رسمیت بشناسد یا نشناسد. به رسمیت شناختن فراکسیون یک حزب به معنی آن است که آن حزب میتواند از امکانات خاص آن شکل غیر حزبی در حد تعریف شده ای استفاده کند. بسیاری از سازمان ها و جمعیت ها در کشورهای دمکراتیک با همین شکل کار میکنند و تنها سازمان هائی که از بودجه دولتی ("خزانه مردم") استفاده میکنند موظف هستند که به همگان یکسان خدمات و امکانات بدهند.

به هر صورت این مسئله امروز در ایران با توجه به اختناق مطرح نیست. اما یک سازمان چپ، مانند "دب"، باید بداند که فعالیت کمونیست ها و سوسیالیست، نه تنها مانند همه احزاب دیگر در آن مجاز

است، بلکه در شرایط دمکراتیک به سازمان هائی که خود را سوسیالیست میدانند اجازه فراکسیون خواهد داد. این احزاب میتوانند فعالیت کنند و اعضا و رهبران "دب" را قانع کنند که در زمینه فعالیت هائی که در چارچوب "دب" میکنند خط و سیاست این یا آن حزب را در پیش بگیرند، برای خود عضو گیری کنند و از امکانات "دب" در حد معینی استفاده کنند.

این فعالیت حزبی امروز طبیعتا مخفی صورت میگیرد. اما این چارچوب باید دانسته هر سازمان چپ غیر حزبی باشد. غیر حزبی بودن به معنی ضد حزبی بودن نیست. سازمان های غیر حزبی از حزب بهتر یا بدتر نیستند دو نوع سازمان یابی متفاوت هستند که آلترناتیو یکدیگر نیستند. موازی هم باید پیش بروند.

لازم است تاکید کنیم که تبلیغات جریان نئوتوده ایستی آذین - مقدم در این مورد بشدت ارتجاعی و عقب مانده است. اینها فعالیت کمونیست ها و انقلابیون بطور کلی را در سازمان های غیر حزبی ممنوع اعلام فرموده اند. از نظر اینها اگر مثلا فردا اطلاعات جمهوری اسلامی زیر شکنجه از فلان رهبر حرکت برای رهائی زن در تبریز اعتراف بگیرد که عضو حزب حکمتیست است، یا در شرایط دمکراتیک خود آن فرد این تعلق خود را اعلام کند، همه ما مجرم هستیم. جنبش غیر حزبی زنان را قربانی اهداف پلید حزبی مان کردیم! این یک شارلاتانیسم مفتضح است.

چ - آیا "دب" یک سازمان است؟

این را نمیشود به سادگی جواب داد. بسته به این است که منظور تان از سازمان چه باشد. در شرایط اختناق تفاوت میان شبکه غیر متمرکز و سازمان نیافته با سازمان خاکستری است.

اگر منظور از سازمان وجود یک سازمان تعریف شده هرمی در همه سطوح است، مثل دفتر تحکیم وحدت یا انجمن ها و شوراها ی اسلامی، آنوقت باید گفت نه! "دب" یک چنین سازمانی نیست.

در شرایط اختناق میشود یک سازمان غیر حزبی چپ، با این معنی را ممکن است بطور کوتاه مدت بشود ایجاد کرد. اما بعید است که در میان مدت و یا طولانی مدت چنین سازمانی در این شکل امکان ادامه حیات داشته باشد. حتی سندیکا را هم نمیشود طولانی مدت به این شکل نگاه داشت.

برای یک دوره محدود سندیکای شرکت واحد، سندیکای کارگران شرکت نفت یا این نوع تشکل ها ممکن است چنین شکلی بخود بگیرند اما اگر این پروسه به باز شدن فضا یا به یک شرایط انقلابی منجر نشود، که خود این شرایط هم موقتی و گذرا هستند، این سازمان ها زیر فشار اختناق و پلیس به یک شکل غیر رسمی، غیر هرمی، بشدت فدرال رانده میشوند. سطح تمرکز و درجه فدرالیسم هم البته تناسب قوا مربوط میشود.

در شرایط اختناق این سازمانهای علنی حول شبکه های اکتیویست ها، فعالین و آژیتاتورهای خود سازمان پیدا میکنند. این شبکه ها عملا علنی و البته غیر حزبی هستند. مثل شبکه فعالین و آژیتاتورهای سوسیالیست. این شبکه ها، معمولا چندین

صد نفر را بهم وصل نگاه میدارند، مخفی نیستند و هر چه وسیعتر باشند میتوانند علنی تر فعالیت کنند. واقعیت این است که شبکه پانصد - ششصد نفری دانشجویان چپ دانشگاه های تهران "دب" تهران را تشکیل میدهند. دفتر ندارند اما معلوم است که مثلا ده نشریه، پنجاه کانون مختلف و فعل و انفعال های مهم سیاسی در دانشگاه های تهران به آنان گره خورده است. این نشریات و کانون ها از آنان خط میگیرد و توسط آنها هدایت میشوند. معلوم است که اگر تصمیم بگیرند مراسم ۱۶ آذر را برگزار کنند، این مراسم برگزار میشود. اگر کسی بخواهد در این مراسم در فعالیت های چپ در دانشگاه نقشی بازی کند باید به این جمع وصل باشد. همه این ها نشانه ای از وجود سازمان است. میخواهم بگویم در شرایط اختناق از سازمان علنی بیش از دفتر و دستک و یک طرح سازمانی شسته و رفته، باید یک شبکه عملا علنی توده ای را فهمید.

به این اعتبار "دب" قطعا یک سازمان است. این سازمان بنا به خصلت کار خود و شرایط موجود به شدت فدرال و خود مختار است. شهر ها تابع هم نیستند. مثلا کسی که در ارومیه به خودش "دب" میگوید و کسی که در مشهد به خود "دب" میگوید گرچه هر دو در چارچوب اهداف و هویت عملا تعریف شده "دب" هستند، اما ممکن است حرف های متفاوتی بزنند و تصمیمات متفاوت بگیرند. البته عملا کمتر این اتفاق می افتد چون در این سازمان، در سطح فرا شهری هم اتوریته وجود دارد اما این اتوریته معنوی است.

شبکه دانشگاه ها و شهرهای معین بنا به کار و نقش شان نفوذ کلام و اتوریته پیدا میکنند. این دوره "دب" تهران این اتوریته را پیدا کرد.

به این معنی اتحادیه های کارگری، سازمان های مبارزه برای حقوق زن و غیره هم اساسا شبکه های کارگری و شبکه های مبارزه برای حقوق زنان و غیره هستند. امروز مثلا اگر در مشهد یا شیراز و اصفهان ... باشید و بپرسید "دب" "کجاست، همه میتوانند یک "جماعت" چند صد نفره و شاید چند هزار نفره را نشانتان میدهند که معلوم است اعضا، آژیتاتورها و رهبران و فعالین "دب" هستند.

این چنین سازمان یابی فدرال و منعطف، در شرایط اختناق، امکان دفاع از خود در مقابل پلیس را میدهد. فدرال بودن، عدم تمرکز، اختیارات وسیع محلی، و وجود یک رهبری معنوی و کانون های فکری مرتبط و به اعتبار همراه با نشریات متعدد و غیره سرکوب این جریان را برای پلیس بشدت مشکل میکند.

تهران را بزنند، مشهد جایش را پر میکند، مشهد را بزنند اصفهان و شیراز نقش را بر عهده میگیرند و غیره.

به نظر من این خاصیتی بود که این دوره "دب" از خودش نشان داد. تعداد زیادی از رهبران شان را قبل از ۱۳ آذر گرفتند ولی وجود یک شبکه که اتوریته باعث شد که روی پای خودشان بایستند و دوباره عکس العمل نشان بدهند. وجود خود مختاری و عدم تمرکز باعث شد که در حالی که تهران اساسا حمله پلیس قرار گرفت، دامنه ضربه کمتر متوجه شهرستانها بشود. همه اینها مکانیزم دفاع از خود است.

آن چیزی که در عمل نقش شبکه اعصاب

و ستون فقرات این حرکت های غیر حزبی را بازی میکند شبکه احزاب سیاسی است. یک حزب کمونیستی لنینی یک سازمان انقلابیون حرفه ای (نه معنای حقوق بگیر، بلکه به معنی اینکه کارشان را در یک سطح حرفه ای بلد هستند) میتواند در سخت ترین اوضاع هم ارتباط درونی و امنیت رهبران را حفظ کنند. روشن است احزاب مختلف تلاش میکنند این کار را انجام دهند و حزبی و در این زمینه موثر تر فعالیت میکند عملا نقش هژمونیک تری را در این جریان غیر حزبی برعهده میگیرد.

حزب حکمتیست باید قبل از هر چیز شبکه کادرها (کمونیست های حرفه ای) باشد. کمونیست هائی که مثل یک آدم حرفه ای (پروفشنال)، و نه آماتور، کارشان را بلداند. بلداند سازماندهی کنند، بلداند مخفی کاری کنند، میتوانند از مرزها عبور کنند، پلیس را میشناسند، میتوانند در صورت لزوم پول تهیه کنند، میدانند

چگونه باید ارتباطات قطع شده را وصل کرد، بلداند که چگونه از زیر فشار پلیس بیرون بروند، بلداند که چگونه حزب شان را در زیر شدیدترین فشارهای پلیس زنده نگاه دارند و تجربه ده ها سال فعالیت کمونیستی در آنها جمع است. وجود چنین حزبی ادامه حیات یک سازمان غیر حزبی توده ای بشدت فدرال و منعطف را ممکن میکند.

ح - "دب" یک سازمان ایدئولوژیک نیست

"دب" نه تنها نباید یک سازمان ایدئولوژیک باشد بلکه یک حزب کمونیستی هم نباید یک سازمان ایدئولوژیک باشد. ایدئولوژیک نیست به این معنی نیست که گویا ایدئولوژی ندارد. به این معنی است که اولاً تصمیمات اش را بر اساس قضاوت اعضایش میگیرد و نه بر اساس اصول ایدئولوژیک و ثانیا شرط پیوستن به آن و فعالیت در آن پذیرش یک ایدئولوژی خاص نیست.

ما حزب حکمتیست را غیر ایدئولوژیک اعلام کردیم که ما از کسی برای عضویت در حزب امتحان ایدئولوژیک نمی گیریم. هر کسی که اهداف عمومی برنامه حزب را قبول داشته باشد میتواند عضو شود. حتی اگر نماز بخواند ما مانع عضویت او نمیشویم. این که نماز خواندن با قبول برنامه دنیای بهتر در تناقض قرار میگیرد، تناقضی است که عضو مربوطه باید خودش حل کند. البته معلوم است همانطور که در حزب محافظه کار و کارگر انگلیس یک کمونیست نمیتواند در تصمیم گیری ها و در شبکه حزبی جای دوری برود، در حزب ما هم یک مذهبی یا محافظه کار یا سوسیال دمکرات عملا جای زیاد دوری نمیتواند برود. "دب" هم همین طور است. لیبرالی چون پیمان عارف و یا نویسنده مجهول الهویه جریان نئوتوده ایستی آذین - مقدم ممکن است عضو "دب" شوند اما جای زیاد دوری نمی روند.

"دب" و سایر سازمان های غیر حزبی، مانند سازمانهای کارگری، دفاع از حق زن و غیره. نباید ایدئولوژیک باشند. مثلا یک سندیکا نمیگوید من فقط کارگرهای چپ کارخانه را سازمان میدهم. اگر این را بگویند به یک گروه کوچک تنزل پیدا میکند. یک سندیکا ممکن است چپ باشد

اما از کسی امتحان چه بودن نمیگیرد.

خ- "داب" آلترناتیو احزاب سیاسی نیست

"داب" و هیچ سازمان غیر حزبی دیگری نمیتوانند و نباید آلترناتیو احزاب سیاسی بشوند. یکی کردن این دو پدیده اشتباه مهملکی است.

"داب" آلترناتیو احزاب سیاسی نیست و قرار نیست کار احزاب سیاسی را انجام دهد. به این معنی که "داب" قرار نیست قدرت را بگیرد، قرار نیست که بورژوازی را سرنگون کند و نمیتواند این کارها را انجام دهد. همانطور که اتحادیه شرکت واحد یا سازمان رهایی زن نمیتواند اینکارها را بکند. برای این کارها سازمان پیدا نکرده اند و این کارها از آنان ساخته نیست.

ابزار فعالیت در سرزمین سیاسی، یعنی در سرزمینی که قدرت سیاسی در آن دست به دست میشود، احزاب سیاسی هستند. احزاب سیاسی هم برای انجام این کار باید علاوه بر سازمان حزبی خود با همزبانی در تعداد کثیری از تسمه نقلیه های اجتماعی، توده ای و غیر حزبی این کار را انجام دهند. نه از یک سازمان دانشجویی میتوان خواست که رژیم را سرنگون کند و نه از سازمان رهایی زن و نه از هیچ سازمان غیر حزبی دیگر.

عدم تشخیص اینها و جانشین کردن یکی بجای دیگری قفط باعث متلاشی شدن این سازمان های غیر حزبی میشود. کار داب این است که برای گسترش آزادیهای سیاسی و چه نگاه داشتن فضای دانشگاه کار کند. سرنگونی رژیم احتیاج به یک حزب انقلابی دارد که شرایط و مکانیسم های کارش متفاوت است و ما در اساسنامه و مصوبات حزب به آنها پرداخته ایم.

یکی از اشتباهات رایج در "داب" همین است که "داب" را با حزب سیاسی عوضی میگیرند. کمترین عارضه اشتباه گرفتن این دو این میشود که برای "داب" نسخه ای را میبچید که قادر به انجام آن نیست. "داب" را به جنگی میبیرد که نه جنگ "داب" است و نه "داب" از پس آن بر می آید. این از بدیهیات است که مهمترین اشتباه رهبر یک حرکت اجتماعی این است که آدمها را به جنگی ببرد که برای آن نیامده اند یا آمادگی اش را ندارند. صف چنین تشکیلاتی در آن جنگ منهنز میشود. بخش زیادی از شهامت و قهرمانی در صفوف یک سازمان و یا حرکت ناشی از اعتماد به امکان پذیری پیروزی است. بدون چنین اعتمادی هیچ توده ای به حرکت در نمی آید و هر وقت متوجه بشود که پیروزی ممکن نیست پراکنده میشود. این الفبای سیاست است.

شما نمیتواند جمعی را برای دفاع از برابری حقوق زن و مرد جمع کنید بعد یک دفعه معلوم بشود که آنها را جمع کردید تا به عنوان هواداران فلان حزب کار دیگری نکنند. صرف نظر از ریاکاری مستتر در چنین حرکتی، آنها را به جنگی برده اید که برای آن نیامده اند. به هر حال سازمان دادن انقلاب کار سازمان های غیر حزبی نیست. کار احزاب سیاسی است. البته احزاب سیاسی هم هر کدام انقلاب خودشان را سازمان میدهند. مثلا احزاب سیاسی طرفدار رضا پهلوی یک چیز می خواهند، حزب دمکرات یک چیز دیگر، و

ما انقلاب پرولتری میخواهیم. اینکه یک سازمان غیر حزبی به کدام سمت متمایل میشود و یا بیشتر از کدام افق تاثیر میگیرد بستگی به این دارد که کدام حزب از آنوریه، اعتبار و شبکه حزبی قابل تری برخوردار است. یا کدام حزب میتواند حقانیت خود را به اکثریت اعضای آن سازمان غیر حزبی بقبولاند.

مخلوط کردن اینها البته بعضا نتیجه فضای اختناق، عدم بلوغ سیاسی در جامعه و بعضا حاصل "زنگ بازی" کوتاه نظرانه چه خرده بورژوا است. که فکر میکنند میشود با کلک و "پلیتیک" در سیاست انقلابی به جایی رسید.

۶- چشم انداز "داب"

چشم انداز "داب" را بر متن نکات فوق میتوان مورد بحث قرار دهم.

الف- موقعیت فعلی

"داب" امروز به همت مبارزه واقعا قهرمانانه همه دانشجویانی که در مقابل این تعرض تسلیم نشدن با قدرت سرپايش ایستاده است. دانشجویانی که با حرارت و جسارت ایستادند و از خود و جنبش شان دفاع کردند. تمام کسانی که در سراسر دنیا به دفاع از دستگیرشدگان آمدند و رژیم را عقب زدند، تعرض رژیم به ضد خودش تبدیل شد. رژیم میخواست "توطئه" ایجاد یک سازمان دانشجویی چه را نقش بر آب کند، آن را متولد کرد. امروز بخش اعظم دانشجویان چه دانشگاه های ایران با افتخار خود را دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میخوانند. "داب" امروز یک واقعیت در فضای سیاسی ایران است.

گرچه رژیم چندین شهر را مورد حمله قرار داد، اما تعرض اساسا دامن تهران را گرفت. بخش اعظم دستگیرشدگان به همت مبارزه سراسری که برای آزادی آنها از زندان رژیم بیرون کشیده شدند. البته با وثیقه های سنگین و زیر شمشیر داموکلس دادگاه اسلامی. نفس وثیقه های سنگین باعث شد که غالبا هست و نیست یک خانواده و چه بسا خانواده های بسیاری در گرو رژیم قرار گیرد. اکثر خانواده هایی که قابلیت تامین وثیقه را نداشتند از طرف اقوام و دوستان و آشنایان مورد حمایت قرار گرفتند، کسان زیادی خانه هایشان گرو گذاشتند.

حاصل این وثیقه ها این شده که بسیاری از دانشجویانی که در این موقعیت با بیرون زندان میگذارند، شاید برای اولین بار، پیچیدگی وابستگی های اقتصادی و اجتماعی را تجربه میکنند. این دانشجویان دیگر آن دانشجوی آزاد و بدون وابستگی سابق نیستند. میبند رژیم ممکن است کسان دیگر، خانواده و دوستانش، را خانه خراب میکند. چنین کسی مانند همه انسان های این جامعه طبیعتا احتیاط بیشتر و ریسک کمتری از سابق میکنند. دانشجویی که تازه به این دنیای واقعی پا گذاشته است، مثل کارگر و زحمتکش عمل میکند که از ترس بیکار شدن، خانه خرابی خود و خانواده اش در مبارزه محتاط میشود. این دانشجوی با خودش میگوید تمام هست و نیست خانواده و گاه اقوام و آشنایان در خطر است.

باید این موقعیت را فهمید و آن را به حساب رسیدن به معنی کلاسیک آن نباید گذاشت. آدم زیر دادگاه که با وثیقه سنگین آزاد شده است دست و پایش بیشتر از سابق بسته است. این یک محدودیت جدی برای "داب" است که رژیم به آن تحمیل کرده است. بخشی از رهبران و فعالین قابل آن را تا اندازه ای کنار زده است.

اما اولا این محدودیت اساسا شامل تهران شده و شهرستان ها به درجه زیادی از این دستگیری ها مصون مانده اند. ثانياً یک نسل جدید و وسیع به "داب" جلب شده اند. نسل وسیعی از دانشجویان جوان، دانشجویانی که تازه به صحنه دانشگاه آمده اند این حرکت را به عنوان حرکتی محبوب و حرکتی با اعتبار میشناسند. و آماده هستند که به سرعت یاد بگیرند و جای این رفقای شان را تا حدی پر کنند.

بعلاوه واقعیت این است که در مبارزه سیاسی و بخصوص برای یک دانشجوی فعال زندان مدرسه بلوغ است. کسی که از زندان بیرون می آید جدا از شکنجه هایی که شده و لطماتی که خورده است از نظر اجتماعی، سیاسی و انسانی دنیا را با نگرشی عمیق تر و پیچیده تر نگاه میکند. به نظر من این رویداد ها نسل یخته تری از رهبران سیاسی را تحویل حرکت چه داد که نتایج آن را در آینده کمونیسم در ایران خواهیم دید.

ب- اهمیت تحکیم موقعیت - گسترش "داب" - آمادگی برای اول مهر

در ارتش وقتی جانی را تصرف کردید اولین کارتان نه ادامه حمله به اهداف جدید بلکه تحکیم موقعیت در سنگر تصرف شده است تا دشمن نتواند آن را مجدداً از دست شما در بیاورد. ادامه حمله یا بدتر از آن تعیین اهداف جدیدی بدون تحکیم موقعیت بدست آمده اشتباه محض است. به احتمال زیاد شکست خواهید خورد.

ما بعد از سیزدهم آذر توصیه مان، به عنوان حزب، این بود که باید موقعیت بدست آمده را تحکیم کرد. هنوز تحکیم موقعیت در شرایط فعلی اهمیت محوری دارد. هنوز هم ما دوره ای روپرو هستیم که تعطیلات دانشگاه در پیش است و قدرت بسیج "داب" کم میشود. همین اهمیت تحکیم موقعیت بدست آمده و پرهیز از هر نوع درگیری ناخواسته را بیشتر میکند. از این فرصت باید برای باز سازی شبکه ها، آماده کردن کادر های جوان نهایت استفاده را کرد.

باید برای دادگاه های تابستانی آماده بود. اگر رژیم حدس بزند که احکام دادگاه ها با اعتراض عمومی روبرو میشود دست نگاه میدارد، آنها را عقب میاندازد و یا عملاً معلق میکند.

هر اسمی، هر انجمنی، هر جلسه ای، هر نشریه ای، هر کانون و کلوب و هر ... که ممکن است را باید تشکیل داد و یا اگر هست مورد استفاده قرار داد. اشتباه است اگر فکر کنیم که "داب" فقط از طریق انجمنهای طرفدار "داب" یا از طرف شعبه های "داب" رشد میکند. اشاره کردم که در شرایط مختنق "داب" بیش از هر چیز یک شبکه و هزاران فرم ابتکاری سازمانی فقط با یک ترکیب خیلی ماهرانه مبارزه برای رفرم (مثل مبارزه برای آزادی آگاهی است و از نظر سازمان علنی امروز

بیشتر از طریق این نشریات، کلوب ها، کانون ها، انجمن ها و ... رشد میکند. خاصیت همه این تشکل ها این است که علنی هستند.

باید نه تنها مانع از غیر قانونی شدن "داب" شد، بلکه باید ابعاد حرکت دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از نظر سازمانی بشدت گسترش داد. اول مهر آینده باید رژیم با یک "داب" به مراتب بزرگ تر و وسیع تر، به مراتب قوی تر و سیاسی تر و به مراتب تر میلیتانت تر روبرو شود. برای این کار باید از همین امروز شروع کرد.

۷- پاسخ به بعضی از سوالات

۱- پرسیده اند که

"با توجه به افول جنبشهای اجتماعی، جنبش کمونیستی توان اجتماعی شدن را ندارد. در این شرایط استراتژی جنبش کمونیستی چیست؟ اصولا سبک کار کمونیستها در دوران سرکوب چیست؟ آیا کمونیستها باید منتظر باز شدن فضای جامعه با انکاء به بحرانهای درون حاکمیت باشند؟ در صورتی که فضای جامعه بسته باقی بماند امری که با توجه به اوضاع فعلی محتمل به نظر میرسد جنبش کمونیستی چه راهی را باید در پیش بگیرد؟"

پاسخ: این سوال البته به "داب" و بحث امروز خیلی مربوط نیست ولی به نکاتی در این مورد اشاره میکنم.

در شرایطی که اختناق هست و اختناق دست بالا پیدا میکند فعالیت وسیع محدود تر میشود. این روشن است. اما باید در این زمینه به فاکتورهای توجه کرد:

اولا، یکی از مولفه های باز شدن فضا باز خود ما هستیم. صرف فعالیت حزبی نمیتواند فضا را باز کند مگر اینکه این فعالیت با فعالیت های اجتماعی، علنی و توده ای گره بخورد. اتفاقاً "داب" و سازمانها و حرکت های شبیه آن یکی از همین فعالیت ها هستند که میتواند فضا را باز کند. مثلاً اگر اول مهر که دانشگاه دوباره باز میشود ما با نسلی از دانشجویان با انرژی و یک "داب" که خود را آماده کرده است شویم اوضاع به سرعت عوض میشود. اگر مثلاً شانزده آذر سال آینده جمعیتی چندین برابر و یا حتی به اندازه امسال با شعار آزادی و برابری به میدان بیایند فاکتور مهمی در تغییر تناسب قوا خواهند بود. نکته من این است که بخش بزرگی از اینکه چه اتفاقی می افتد به ما برمیگردد. شکل دهنده اوضاع آینده ما هستیم و نه تضادهای داخل حاکمیت.

تضادهای داخل حاکمیت بعضی وقتها فضا را باز میکنند ولی حتی برای اینکه تضادهای درون حاکمیت را دامن بزیند باید فشار را زیاد کرد. اسب ها در سر بالائی همدیگر را گاز میگیرند. باید جامعه را برای رژیم سربالائی کنیم.

اگر فردا در محیط های دانشگاهی چندین نشریه، کانون، کلوب و انجمن حول داب درست شود دانشجویان زیادی دور آن جمع خواهند شد و این خود ابزار دست بردن در تناسب قوا است.

بحث من این است که مبارزه کمونیستی فقط با یک ترکیب خیلی ماهرانه مبارزه برای رفرم (مثل مبارزه برای آزادی

سیاسی، مبارزه برای باز کردن فضای سیاسی دانشگاهها و... با مبارزه برای انقلاب کمیونستی میتواند به یک سرنگونی آگاهانه جمهوری اسلامی و سازمان دهی انقلاب پرولتری منجر شود. این تمایز خط لنین و همنظور حکمت با چپ خرده بورژوا و چپ رفرمیست است.

“داب” اتحاد کارگری علیه بیکاری، مبارزه برای اضافه دستمزد، مبارزه علیه ستم بر زن، و... برای ما پوشش و “پلیتیک” نیست. بخش جدائی ناپذیر مبارزه برای دنیای بهتر و مبارزه برای سازمان دادن انقلاب مان است.

“در دوران سرکوب مکانیزم فعالیت کمیونستی چگونه است؟”

پاسخ به این سوال بیش از هر چیزی به گره خوردن به مبارزه برای بهبود شرایط، برای رفم یعنی برای بهبود زندگی انسان ها و تبدیل شدن به لولای قدرتمند کردن انسان ها در دفاع از خود بستگی دارد. سازمانهای غیر حزبی علنی، کار قانونی، نشریات، باشگاه ها، مجامع عمومی کارگری، سندیکا و هر چیز ممکن را باید درست کرد. اینها همه ابزارهای این کار هستند.

ثانیا، ترکیب سازمان دادن مبارزه برای رفم و سازماندهی انقلاب برای فعالیت کمیونستی حیاتی است. گسترش حزب، گسترش شبکه ها و کمیته های کمیونستی، تبدیل کردن حزب به لولای قدرت، لولای قابلیت دفاع از خود که پایه بحث حزب و قدرت سیاسی است رکن حیاتی فعالیت ماست.

بحث حزب و قدرت سیاسی بحث تبدیل شدن به لولای قدرتمند شدن کارگر و زحمتکش و انسان ستم دیده در دفاع از خود و زندگی خود در مقابل دولت بورژوازی است. و حزب حکمتیستی که یک شبکه محکم حزبی واقعا پروفشنال و حرفه ای که بلد است که کارش را انجام دهد دارد میتواند

۲ - پرسیده اند:

آیا برگزاری آکسیون سیزده آذر به صورت مستقل درست بود؟ اگر جواب آری است چگونه میتوان از آن در برابر این جریاناتی که آن را آکسیونستی و ماجرا جویانه میدانند دفاع کرد؟

پاسخ: این سوال را نسبتا به تفصیل جواب دادم. فکر می کنم که تصمیم درست و جسورانه ای بود و باعث شد که چپ سنگر های جدیدی را فتح کند و البته برای این فتح هزینه هم پرداختند. اینکه میشد هزینه اش کمتر باشد یا نه، بحث دیگری است و باید کارشناسانه به آن پرداخت.

۳ - میپرسند:

چگونه میتوان جایگاه جنبش دانشجویی را از دیدگاه مارکسیستی تعیین کرد؟

پاسخ: به این سوال هم مفصل جواب دادم. گفتیم که من کلمه “جنبش دانشجویی” را گمراه کننده می دانم و حرکت دانشجویی و اعتراض دانشجویی را گویا تر می بینم. توضیح دادم که از دیدگاه مارکسیستی این اعتراض آینه اعتراض طبقات مختلف است. هدف کار کمیونست ها در این اعتراضات را هم توضیح دادم.

۴ - میپرسند:

با توجه به اینکه اکثر فعالان کمیونست که بازداشت شده اند توانایی فعالیت علنی و رادیکال را ندارند آیا جنبش زیان دیده است یا سود برده؟

پاسخ: معلوم است که “داب” لطمه دیده و هزینه داده است. بچه های زیادی شکنجه شده اند، دست و پایشان بسته است. اما از نظر سیاسی هیچکس این جنبش را شکست خورده نمیداند، جز شکست خوردگان حرفه ای تاریخ. همه فکر می کنند اتفاق مهمی افتاده و چپ در ایران دوباره عروج کرده است جز عده ای که از پیروزی و موقعیت جدید میترسند و دوست دارند به شکل سنتی در حاشیه زندگی کنند. من فکر می کنم که یک نسل رهبران پخته تر را امروز داریم به اضافه نسل جدید و وسیعی که به “داب” و چپ جذب شده است. کسانی که رهبران آینده این حرکت هستند و نسل قبلی باید به کارهای دیگری مشغول بشود.

بالاخره “داب” تهران دیر یا زود این دوره نقاقت را پشت سر خواهد گذاشت. از همین الان این حرکت قابل مشاهده است و طبیعی هم هست.

۵ - سوال آخر، میپرسند:

رژیم اتهاماتی مبنی بر فعالیت مسلحانه به دانشجویان دستگیر شده زده است، سیاست شما در قبال حرکات مسلحانه چیست؟ آیا گارد آزادی با اهمیت فعالیت کمیونستی در تناقض قرار نمی گیرد؟

پاسخ: این سوال چند تا لایه دارد و میخواهم در رابطه با این لایه ها، بطور جداگانه، صحبت کنم.

اول - اتهاماتی که رژیم مبنی بر فعالیت مسلحانه به دانشجویان زده کاملا دروغ است. پاپوش دوزی برای ارباب و غیر قانونی کردن “داب” است. برای این است که فعالین را برترسانند و خانه نشین کنند. باید قاطعانه این اتهامات را رد کرد. هر کس که از این سر وارد بحث بشود به نظر من از نظر سیاسی سالم نیست.

دوم - در پاسخ به این سوال که “سیاست ما در قبال حرکات مسلحانه چیست آیا گارد آزادی و امنیت فعالیت کمیونستی در تناقض قرار می گیرد؟” بحث من این است که یکی گرفتن فعالیت مسلحانه با فعالیت گارد آزادی دو ایراد دارد. یکی اینکه گویا احزاب وقتی میگویند گارد آزادی را قبول دارند باید فعالیت مسلحانه بکنند و دیگر اینکه گویا اصولا احزاب کمیونستی فعالیت مسلحانه نمی کنند.

به نظر من احزاب کمیونستی به طور عادی و در شرایط متعددی مجبور میشوند که به کارهای مسلحانه دست بزنند. این بحث، بحث من نیست بحث لنین است. بحث لنین در مقابل منشویک ها در فاصله سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۸ است.

ببینید بحث این است که یک حزب کمیونستی غیر قانونی و زیر فشار بورژوازی بارها مجبور می شود که دست به یک اقدامات غیر قانونی با اتکا به اسلحه بزند. مثلا برای تامین مالی خود. مثلا در دوره لنین دعوا بر سر این بود که واحدهای پلشویک میرفتند برای اینکه هزینه حزبی شان را تامین بکنند بانک یا امکان دولتی را میزدند. منشویکها اعتراض داشتند. به نظر من کسی که علی الاصول و بطور

مطلق فعالیت مسلحانه را جز در دوره انقلاب برای احزاب کمیونستی ممنوع اعلام کند یک ابله سیاسی است. چنین حکمی ابلهانه و نسخه شکست است. فرض کنید در کردستان شرایط انقلابی هم نیست ولی وضعیت طوری شده در آن جامعه اسلحه به سیاست گره خورده است. شما نمیتوانید چهره مسلح نداشته باشید.

منظور این نیست که هر روز با اسلحه بروید و عملیات انجام بدهید. منظور این است که باید پتانسیل نظامی داشته باشید.

یا مثلا حزب در یک منطقه زیر فشار مالی می رود. مجبور میشود در این مورد اقدام کند و جانی را مصادره کند. ممنوع اعلام کردن این کار بردن کمیونستها به مسلح بورژوازی است. اتفاقا در این شرایط امروز یک حزب کمیونستی باید قادر باشد که اگر لازم شد، همه این کارها را انجام دهد.

این موضع من راجع به رابطه اسلحه و سیاست در حیات روزمره یک حزب کمیونستی است. اما آیا یک حزب کمیونستی باید فورا یا هر روز مبارزه مسلحانه بکند؟ به نظر من نه. باید متوجه بود که این کار میتواند به اهرم سرکوب اعتراضات مردم تبدیل شود. در نتیجه باید هر مورد را بطور کامل بررسی کرد و مطمئن شد که این کار درست انجام میشود و لطمات آن بخصوص دامن حرکتهای اجتماعی و دامن سازمانهای غیر حزبی را نمیگیرد. مهم نیست که دامن حزب را بگیرد، چون حزب ابزار دفاع از خود را دارد و بنا به تعریف ممکن است این کارها را انجام دهد. اما قطعاً نباید دامن حرکتها و سازمانهای اجتماعی و غیر حزبی را بگیرد. کشیدن پای این سازمان ها و حرکات به چنین عملیات هائی یک اشتباه مهلک است. عملیات مسلحانه یک نمونه بارز کار غیر قانونی است که پای تشکیل های قانونی را نباید به آن کشید.

اما از این واقعیت رسیدن به این نتیجه که احزابی که فعالیت مسلحانه میکنند حق فعالیت در سازمانهای قانونی را ندارند، در واقع غیر قانونی اعلام کردن فعالیت احزاب غیر قانونی در تشکیل های قانونی است و این عین هدف پلیس و رژیم است. پوچ است و توده ایستی است، انحلال طلبی و مطلق و پاسیفیسم سوپر دولوکس است.

به نظر من آنچه که “داب” باید تبدیل شود یک سازمان علنی و قانونی است، قانونی به همان معنی که گفتیم، و نباید آن را درگیر فعالیت غیر قانونی، از جمله فعالیت مسلح کرد.

سوم - گارد آزادی در اساس راجع به اسلحه برداشتن نبود. روشن است که به اسلحه میرسید اما به معنی بلاواسطه دست بردن به اسلحه نیست. از بحث گارد آزادی دو برداشت هست که پشت و روی یک سکه هستند. یک برداشت این است که فکر میکنند گارد آزادی یعنی اسلحه برداشتن و به مبارزه چریکی میرسند. و برداشت دیگر این است که چون گارد آزادی به معنی اسلحه برداشتن و در شرایط امروز درست نیست نباید اصولا امروز گارد آزادی را تشکیل داد.

من هیچوقت گارد آزادی را از این سر توضیح نداده ام. گارد آزادی محمل قدرت شدن است و اتفاقا در مصوبات رسمی حزب به صراحت و مکررا گفته ایم که در خارج از کردستان گارد آزادی مسلح نیست. مثال آوردیم که نود درصد ارتش

آزادخواه ایرلند اصلا اسلحه نداشتند. جوانهای محل بودند که به خودشان میگفتند ارتش آزادبخش. مگر همه طرفداران حماس اسلحه دارند؟ مگر همه طرفداران حزب الله اسلحه دارند؟ مگر همه طرفداران حزب دمکرات اسلحه دارند؟ یا همه طرفداران کومله اسلحه دارند؟ اینطور نیست.

چفت شدن به قدرت یعنی تبدیل شدن به محمل قدرت یعنی اینکه شما نتوانید مثلا در محله تان گذارید نیروی اسلامی به کسی گیر بدهد. بحث گارد آزادی از این درآمد. ضرورت گارد آزادی از ضرورت مبارزه مسلحانه با رژیم نیست. از ضرورت مخلوط شدن مرز میان پوزیسیون و اپوزیسیون است. مقتدی صدر پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ حزب الله، پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ حماس پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ پژاک پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ پ ک ک پوزیسیون است یا اپوزیسیون؟ سلفی ها و قوم پرست ها پوزیسیون هستند یا اپوزیسیون؟ اینها که حتی در اروپا هم اگر به عنوان مخالف شان حرفی بزنید می زندتان. دنیای قرن ۲۱ است. این با دنیای مارکس و لنین و حتی با سال های انقلاب ۵۷ فرق کرده است. اگر این قابلیت را به خودتان و به حزبستان ندهید، اگر قابلیت دفاع از خود حتی با چوب یا سنگ یا اصلا با کنار هم بودن و با یک میلیتاریسم را ندهید میزاید. رفیق عضو کارگر حزب کمیونست کارگر عراق، کارگر پیشرو و خیلی با شرفی هم هست اما برای اینکه از زندگی اش دفاع کند مجبور است که برود و اسلحه مقتدی صدر را بردارد. برای اینکه از زندگی خانواده و محله اش دفاع کند. ما نمیتوانیم از او دفاعی بکنیم او هم نمیتواند بنشیند و شاهد کشتار خانواده اش توسط این و آن بشود. فهمیدن این منطق سخت است؟

بحث گارد آزادی راجع به دامن زدن به مبارزه مسلحانه و هسته درست کردن و اسلحه برداشتن و این و آن را زدن نبوده و نیست. جای دیگری اشاره کرده ام که اگر گارد آزادی ما دو تا مراسم سنگسار را به هم میزد، که اسلحه هم نمی خواهد، اگر دو تا اعدام علنی را به هم میزد، با اسم گارد آزادی یک میلیون زن و مرد شرافتمند امروز خود را با گارد آزادی و این فعل و انفعال تداعی میکردند.

گارد آزادی با سازمان کمیونستی نه تنها تناقضی ندارد بلکه در قرن بیست و یک و در شرایطی که جامعه ما در آن زندگی میکند این کار را نکنیم بر باد میرویم.



اوضاع سیاسی ایران

توپ در زمین ما است

مظفر محمدی

جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت مذهبی و فوق ارتجاعی، رابطه جمهوری اسلامی و مردم ایران، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی و قدرت سیاسی در عراق اشغال شده توسط امریکا، تهدید نظامی ایران توسط امریکا، اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی، مساله لبنان و حزب الله، فلسطین و حماس و دیگر مسایل جانی این اوضاع و ... جمهوری اسلامی را به یکی از کانون های بحران منطقه ای و جهانی تبدیل کرده است. این وضعیت همواره موضوع بحث و تحلیل و تفسیرهای گوناگون بوده است. نیروهای اپوزیسیون راست مثل پاندول به این نوسانات و تحولات آویزان شده و به این و آن طرف کشیده شده اند.

۸ سال انتظار اصلاحات و پوچی آن، چند سالی انتظار حمله نظامی امریکا، اپوزیسیون بورژوازی دنباله رو این اوضاع را سرانجام به بن بست قطعی کشاند و نقشه هایشان را نقش بر آب ساخت. سازش با رژیم اصلاح شده و یا کسب قدرت با تبدیل شدن به پیاده نظام حمله نظامی امریکا، انتظار برگزاری رفراندوم، انتظار تقسیم ایران و ایجاد دولتهای فدرال... سناریوهای بورژوازی اپوزیسیون بود که نه ربطی به منافع مردم داشت و نه خود آنها را به قدرت رساند.

اما ضرر این دوره های انتظار و توهم به تعبیر رژیم از درون و یا با فشار از بیرون، در تمام این سالها بخش بزرگی از مردم را نیز دچار توهم کرده و از روی آوری به نیروی مستقیم خود و اراده مستقیم خود باز داشته است. این دوران به پایان رسیده است

اکنون توپ در زمین مردم است. بی افقی بورژوازی و بی آلترناتیوی و خلاء موجود بار دیگر کمونیسم و طبقه کارگر را به مصاف جدی برای پر کردن این خلاء فرا میخواند. مساله محوری اوضاع سیاسی ایران و جدال و کشمکشهای اجتماعی و سیاسی کنونی، جدالی بین مردم و جمهوری اسلامی است. جدالی طبقاتی است. در این جدال طبقه کارگر و مردم ستمدیده ایران با رژیمی به مراتب یک دست تر، با اعتماد به نفس بیشتر و تبدیل شده به یک قدرت منطقه ای و در آستانه اتمی شدن... روبرو هستند. رژیمی که رقبای گوناگون خود را از اصلاح طلب، رفراندوم خواه، فدرالیست، طرفداران حمله نظامی امریکا و بطور کلی اپوزیسیون بورژوازی سبیم خواه، کنار زده است.

با وجود ناآمادگی طبقه کارگر و سازمان نیافتگی مبارزات و اعتراضات توده ای، اما این جدالی عمیقاً برای رژیم ترسناک است. جمهوری اسلامی در طول حکومتش بارها سیلی مردم را خورده است. از اعماق درد و رنج و نفرت و قدرت اعتراض و توقع و زیاده خواهی و عدم تسلیم و تمکین مردم آگاه است. نه تنها رژیم اسلامی بلکه هر ناظر خارجی که از دور نگاهی به جامعه ایران داشته باشد، این کوه آتشفشان را

می بیند. از مسوولین وزارت اطلاعات تا خبرنگاران خارجی صحبت از جامعه ای می کنند که اکثریت آن با نرم های جمهوری اسلامی سازگاراند. در زیر زمین زندگی مردم نوعی از زندگی در جریان است که با قوانین و شریعت و نرم های اسلامی مطلقاً خوانایی ندارد. این را همه اعتراف میکنند.

جامعه ما بارها شاهد بیرون زدن و علنی شدن پتانسیل قدرتمند مبارزه و اعتراض و ناراضی و خواست سرنگونی جمهوری اسلامی بوده است. جمهوری اسلامی بارها صدای بلند و صریح نه مردم به خودش را شنیده است. در یک کلام مردم جمهوری اسلامی را نمی خواهند. این نخواستن را علاوه بر رژیم حتی ناظران خارجی که گذارشان به خیابان ها و محلات و زیر زمین های زندگی جوانان و زنان و کارگران می افتد می دانند و می شناسند.

توازن قوا

در توازن قوای بین مردم و رژیم، ۳ فاکتور اساسی وجود دارند:

۱- احمدی نژاد رییس دولت اسلامی اکنون نه تنها در ایران بلکه در منطقه و بعضاً جهان به یک قهرمان ملی، اسلامی و ضد امپریالیست تبدیل شده است. این موقعیت جدید، علاوه بر اینکه اپوزیسیون بورژوازی پروغرب را خلع سلاح کرده، بورژوازی بین المللی و دولتهاشان را ناچار میکند که از سر سازش با جمهوری اسلامی در آمده و تلاش کنند تا این سرکرده اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی و در آستانه اتمی شدن را حتی الامکان و با تهدید و تشویق، سر عقل آورده و در عین حال موقعیتش را برسمیت بشناسند. این برای جمهوری اسلامی موقعیت خطیری است. جمهوری اسلامی اکنون یک قدرت منطقه ای بدون رقیب و منکی به کوهی از دلار حاصل از فروش نفت و در بورس معاملات اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک با بورژوازی بین المللی است.

۲- قهرمانان دروغین مردم، اصلاح طلبان ناجی جمهوری اسلامی در لباس دوستان مردم، خیانت کارانی که مردم را به انتظار هخا و قوم پرستان آذربایجان و خوزستان و حمله نظامی امریکا به عنوان ناجی مردم نگه داشته بودند یکی پس از دیگری آبرو باخته و به حاشیه افتاده اند. این باخت بزرگ و افتادن پرچم از دست ناسیونالیست ها، شکست فدرالیست ها و پیاده نظامهای منتظر حمله نظامی امریکا، اگر چه به نفع طبقه کارگر و مردم است، اما همه اینها به معنای پیروزی جمهوری اسلامی هم هست.

۳- فاکتور سوم، رابطه مستقیم و بلاواسطه طبقه کارگر و مردم زحمتکش با جمهوری اسلامی است. ظاهر مساله را نگاه کنید موقعیت کنونی جمهوری اسلامی و قدر قدرتی آن در جهت تداوم حاکمیت و تحکیم و ثبات بیشتر آن پیش میروند. از منظر بورژوازی در اپوزیسیون اینگونه است. چرا که در ضرب اول آنها شکست خورده اند. پرچم ملی گرایان دستشان افتاده و نیرویی در ماورا مرزها که به آن اتکا کنند وجود ندارد. اینها مرعوب، شکست خورده و بی افق شده اند.

اما شکست بورژوازی، ناسیونالیسم و قوم

پرستی، شکست مردم نیست. توقع نجات مردم با این روش ها و افق و سناریوها توقعی پوچ و مسخره بوده و هست. این دوره دوره خودآگاهی است. طبقه کارگر و توده های میلیونی مردم ایران، زنان و جوانان و محرومان، به تجربه هم دریافته اند که تنها نیروی تعیین کننده سرنوشت شان با جمهوری اسلامی، خود آنها هستند و ناجی دیگری وجود ندارد.

دوره انتظار و دنباله روی از بورژوازی برای بخش آگاه جامعه به پایان رسیده است. شکست سیاست انتظار، یک دوره ناامیدی مردم را به دنبال داشت. پر کردن خلاء شکست و ناامیدی سناریوهای مختلف بورژوازی از اصلاحات تا انتظار حمله امریکا، وظیفه ای است که بر دوش چپ و کمونیسم و طبقه کارگر افتاده است. کمونیسم در ایران میتواند بر این واقعیت حساب کند که دو دهه توهم و انتظار و افق راه نجات از بیرون، در میان مردم شکست خورده است. اما مردم و توقعات شان شکست نخورده است.

نتیجتاً میخوام بگویم که طبقه کارگر و توده مردم زحمتکش و رهبرانشان، در تحولاتی که خود در آن نقشی ندارند و خارج از اراده آنها ممکن است اتفاق بیفتد نقش تحلیل گر و مفسر را بر عهده ندارند. معادلات سیاسی و اقتصادی و رابطه جمهوری اسلامی با بورژوازی منطقه و بین المللی چه سرنوشتی پیدا میکند، سرمایه داری ایران در بازار جهانی ادغام می شود و جمهوری اسلامی به کمپ بورژوازی جهانی می پیوندد یا کماکان منشا بحرانهای سیاسی و در تعارض با دولتهای منطقه و بورژوازی جهانی بخصوص امریکا باقی می ماند، تناقضات درونی رژیم اسلامی و اختلافات بخشهای مختلف آن ادامه می یابد و کار به کشمکش های جدی و نظامی هم کشیده و بخشی علیه بخش دیگر به کودتای نظامی متوسل می شود، کما اینکه دوره احمدی نژاد را کودتای سپاه پاسداران علیه مخالفان و منتقدان دولت می نامند و غیره. همه اینها در توازن قوای بین مردم و رژیم تاثیر جدی و گاه تعیین کننده دارد. اما هیچکدام از اینها صورت مساله مردم نیست.

بورژوازی در اپوزیسیون میتواند بنشیند و چرتکه بیندازد که کدام یک از اینها اتفاق می افتد و احتمال دهد که به کدام مسیر وجهت و افق آویزان میشود. اما برای طبقه کارگر و مردم ایران مساله تعیین کننده رابطه بلاواسطه شان با جمهوری اسلامی است. سرنوشت مردم و قدرت سیاسی باید در این میدان تعیین گردد. هر تحول خارج از این چهارچوب تاثیر خواهد داشت اما صورت مساله را تغییر نخواهد داد.

سرمایه داری، ملی گرای و اسلامیت رژیم

جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم سرمایه داری مانند همه نظام های دیگر سرمایه داری، تعرض به طبقه کارگر و ارزان کردن هر چه بیشتر کار برای سود آوری سرمایه جزو ذاتی اش بوده و هست. این تعرض در تصویب یک قانون کار که قانون بردگی طبقه کارگر است تا سرکوب اعتراضات کارگری و به گلوله بستن کارگران و شلاق زدن کارگر معترض و ... خود را نشان داده است.

اما علیرغم تعرضات تا کنونی به سطح

معیشت مردم و تحمیل بی حقوقی محض به طبقه کارگر، بحران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بعنوان یک مسئله پایه ای که ج.ا. بنا به ماهیت اش با خود آورده است، سر جایش باقی و لاینحل مانده است. این وضعیت، علاوه بر بحران ذاتی سرمایه داری، ریشه در رونمای سیاسی و حکومتی و فرهنگی نظام جمهوری اسلامی نیز دارد. در اسلامیت رژیم و در نقش قوانین و نهادها و نرم هایی که با رابطه کار و سرمایه در نظام های سرمایه داری متعارف خوانایی ندارد. رشد و سود دهی سرمایه به درجه ای از امنیت نیاز دارد. سرمایه داری متعارف و تضمین امنیت آن و سود دهی بیشتر و ارزان کردن کار، الزاماً از تشدید اختلاف، تعرض بیشتر به طبقه ای کارگر، شلاق زدن کارگر و افزایش بیش از پیش فقر نمیکند. دستمزد کارگر را ۶ ماه ۶ ماه ندانند و شلاق زدن کارگر راه حل بحران رژیم و تضمین امنیت سرمایه نیست.

بورژوازی مطمئن به خود سهمی ولو ناچیز به کارگر میدهد تا راضی نگهش دارد و کارش را بکند. درجه ای از تشکلهش را مانند اتحادیه برسمیت میشناسد تا وانمود کند با او قرار داد مینماید. کارگر چینی روزی یک دلار می گیرد. یا کارگر ژاپنی ۱۲ تا ۱۴ ساعت کار میکند اما پولش را سر هفته ای ماه می گیرد و خانه می رود. مسکن دارد، بیمه و دکتر و درمان دارد و شلاق هم نمی خورد. این تناقض همیشگی جمهوری اسلامی بوده است.

برنامه ی اقتصادی (سازنده گی) رفسنجانی و برنامه اصلاحات سیاسی خانی هر دو این اهداف را تعقیب میکنند. حفظ نظام، سودآوری سرمایه و ادغام در بازار جهانی. این که شکست خوردند به دلیل برخورد با تناقض بنیادی جمهوری اسلامی، هم با اصلاحات اقتصادی و هم سیاسی است.

احمدی نژاد، سمبل ملی، اسلامی و ضد امپریالیست، آیا پرچم افتاده آن جناح ها را بر میدارد و عامل تغییر بنیادی در ساختار اقتصاد سیاسی و اصلاحات اقتصادی و سیاسی میشود؟ این سوال جواب مثبت ندارد. نمیتواند.

ملی گرای و گرفتن پرچم ناسیونالیسم از دست ناسیونالیستهای ایرانی پروغرب توسط دولت احمدی نژاد، یک فاکتور واقعی است. این به همراه در آمد کلان نفتی، به عمر جمهوری اسلامی میافزاید. اما اشتباه است اگر فکر کنیم این چرخش جمهوری اسلامی به طرف ملی گرایانه نشانه رویگردانی از ارتجاع اسلامی و فرستادن سیستم فتوی و ولایت فقیه و آخوندها به حوزه های علمیه، خاتمه دادن به آپارتاید جنسی، حجاب اجباری و دخالت مذهب در زندگی مردم و غیره است.

دولت ملی گرای احمدی نژاد و یا دولت های اصلاحات و سازندگی قبل از او، همگی بر بنیادهای سیاسی اسلامی اداره جامعه و قوانین آن ایستاده اند. رفسنجانی و خانی و هم اکنون احمدی نژاد و دولت سپاه پاسدارانش برای پیوستن به بازار آزاد سرمایه بین المللی، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و و دیگر بلوک بندیهای موجود، آب از لب و لوجه شان آویزان است و له له میزنند، در همان حال همه اینها میدانند که رسیدن به این آرزوها با مبانی دینی و عقیدتی و اسلامی که رژیمشان بر آن استوار است، در تناقض است. رسیدن به این اهداف برای جمهوری اسلامی از غیرممکن ها است.



غیره، اساسا بر سر استراتژی بقاء رژیم اسلامی در این شرایط است. خاتمی و اصلاح طلبان تلاش کردند تا با درجه ای سازش و تعدیل، به عنوان یک جمهوری اسلامی که نوعی "قانونیت" را مبنای کار خود قرار داده است، بر عمر رژیم بیافزایند. جناح مقابل متوجه این خطر بود که هر تعدیل و یا عقب نشینی رژیم از بنیادهای ایدئولوژیک و سیاسی و فرهنگی و قوانین مذهبی به روزنه ای برای گسترش تحرک مردم علیه کلیت رژیم منجر میشود و لذا باید زد تا ماند. هر نوع سازش رژیم، به ناسازگاری بیشتر مردم و گسترش مبارزه برای آزادی و برابری و سرنوشتی کل رژیم میانجامد. از سوی دیگر دوره "زدن و ماندن" گذشته و چنین سیاستی از پیش محکوم به شکست است. در پشت پرده همه تمهیدات رژیم برای برون رفت از بحرانهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، مساله امنیتی نهفته است. به این معنا که هر گام ولو کوچک عقب نشینی رژیم از بنیادهای و قوانین و سرکوبش به معنای واگذار کردن سنگری برای پیشروی مردم است. با شل شدن هر بندی از بندهایی که بنیاد نظام اسلامی را تشکیل داده اند، بخشی از ساختمان نظام زیر پای مردم فرومیروید.

شورشهای شهری را به همراه دارد. نان و آزادی در دو، مساله حیاتی امروز طبقه کارگر و مردم محروم ایران است. در دل این اوضاع، سازماندهی یک قیام آگاهانه بر عهده حزب کمونیستی کارگران است. جمهوری اسلامی نهایتا با خیزش انقلابی مردم و به شیوه قهرآمیز سرنگون خواهد شد. رژیم اسلامی نه بخودی خود مضحل میشود، نه به زبان خوش کنار میرود و نه میتواند به تدریج به چیز دیگری تبدیل شود. باید سرنگون شود. فراخوان ما به طبقه ی کارگر این است که، متشکل و متحد شوید، نان و دستمزد خود را از گلو بورژوازی بیرون بکشید، رهبر جنبش و ناراضیانی ها و اعتراضات سیاسی و برای آزادی و برابری زن و مرد، رهایی جوان، سکولاریسم و آزادی های سیاسی و فردی و دفاع از حرمت انسانیتان شوید. همه اینها پا به پای هم و در کنار هم میتواند آغازگر جنبش توده ای برای سرنگونی باشد.

این جنبش، جنبشی سیاسی است. جنبشی بر سر معیشت و علیه فقر و گرسنگی و تورم و گرانی و فلاکت هم هست. این دوتا پا به پای هم جلو میروند و تا حالا هم رفته اند. اینکه در هر دوره ای یکی از دیگری پیشی میگیرد مساله دیگری است. اما این به معنای تقدم و تاخر نیست. به معنای اینکه حالا این هست و آن یکی نیست، نمی باشد.

کسی که علنا فریاد میزند که باید تکلیفمان را با این رژیم تعیین کنیم، به هردوی این عرصه ها توجه دارد. درد شلاق اسلامی کمتر از درد سفره خالی نیست. انسان مثل نان شب به حرمت انسانی نیاز دارد.

بحث من در مورد اسلام و مذهب علی العموم نیست. بحث در مورد کشوری است که در آن زن و مرد سنگسار میشوند، دست قطع میکنند، انسان را از پرتگاه به پایین پرت میکنند، کتاب درسی ویژه دختران تدوین و آموزش بر اساس جنسیت میشود، طرح امنیت اجتماعی در خیابانها هر لحظه بقیه جوانان را میگیرد... مهم نیست چه بخشی از حاکمیت این کار را میکند، با عمامه و عبا یا فکل و کراوات و یا با لباس نظامی. طرح امنیت اجتماعی را امروز زنان با لباس نظامی انجام میدهند. سپاه پاسداران بهتر از عمامه پوش ها هم حافظ سرمایه و هم دین مبین اسلام است. سرکوبگرتر و قدرتمندتر. این کار را هم "شعار" زنده باد ایران" و هم با "یا حسین" میتوان انجام داد.

پیش شرط هر تحول و پیشرفتی در مبارزات اقتصادی و رفاهی مردم و تحقق هر خواستی ولو کوچک در زمینه دفاع از معیشت و بهبود زندگی، به آزادی بیان و تشکل و اجتماعات گره خورده است. مبارزه برای آزادی و حرمت انسانی، علیه

را که می بیند با زندگی متعارف مردم زمانه خود مقایسه می کند. این نسل، جمهوری اسلامی را نمیخواهد. جنگ این نسل با جمهوری اسلامی در ابعاد وسیع و توده ای هنوز شروع نشده است. کشوری که ۷۰ درصد جمعیت اش جوان است و یک زندگی زیرزمینی دارد که با زندگی علنی و در مدرسه و خیابان و محل کار متفاوت است. این جنبش از زیر زمین بیرون می آید. بخشی از آن بیرون آمده است. توده ای نیست هنوز، اما میشود.

این وجوه متنوع مبارزه مردم و جنبشهای اجتماعی، نقطه قوت طبقه کارگر است. جنبش زنان علیه آپارتاید جنسی جزئی از مبارزه ی طبقاتی کارگران است. ایستادگی و مقاومت دائمی و روزمره علیه دخالت مذهب و برای کوتاه کردن دست آن از زندگی مردم، از زندگی جوانان، از دولت، آموزش و پرورش و سیستم قضایی، جزئی از این مبارزه است. این وجود دارد. این چیزی نیست که ما برویم بوجود بیاوریم. این تفاوت ایران با عربستان و پاکستان و دویی و امارات است. گفتم که هم دولتهای رفسنجانی و خاتمی و هم دولت احمدی نژاد راه متعارف کردن

انزجار مردم از دولت، مشخصه همه جوامع استبدادی و همه رژیمهای استعمارگر و جنایتکاری که ممکن است بعضا ثبات هم داشته باشند و یا لاقل در طی دورههایی کم و بیش طولانی بحران نداشته باشند، است. اما رژیم اسلامی، به دلیل ناخوانایی عمیق حکومت دینی با جامعه کنونی ایران، جامعه ای که مدرنیسم، سکولاریسم و رفاه الگوی زندگی واقعی اش است، نمیتواند حتی به اندازه یک دیکتاتوری "متعارف" پلیسی ثبات و تعادل داشته باشد.

ایران کشوری سرمایه داری است. مثل همه کشورهای سرمایه داری در دنیا. سرمایه داری، سرمایه داری است یا بدون مذهب. باعمامه یا کراوات یا لباس عربی یا با شیوخ و کدخداهای این و آن گوشه جهان. اما مساله جمهوری اسلامی در تناقضاتش است. تفاوت اوضاع در ایران با دیگر نظام های سرمایه داری در دو چیز است:

۱- بحرانهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که همزاد رژیم است، همیشگی داشته و به پایان نبرده است. ۲- مردمی که به شیوه زندگی در ریاضت اقتصادی و به فرهنگ و قوانین مذهبی ج.ا تمکین نکرده اند. برای مثال تفاوت جمهوری اسلامی با رژیم اسلامی عربستان در این است که، اولاً عربستان هم در بازار اقتصادی بین المللی و هم در اتحادیه های سیاسی بورژوازی ادغام شده است. دوم اینکه روبروی سیاسی و فرهنگی و اسلامیت دولت عربستان توسط مردم چالشی اجتماعی روبرو نیست.

سرمایه داری و استثمار و فقر و گرسنگی ناشی از آن و روبروی سیاسی و فرهنگی و اسلامیت رژیم ایران، دو وجه مبارزه مستمر طبقه کارگر و توده های میلیونی را علیه جمهوری اسلامی تشکیل داده اند.

در ایران، طبقه کارگر، زنان و جوانان علاوه بر مبارزه برای دفاع از سطح معیشت خود، روزمره با اسلامیت رژیم در تعارض و تناقض و در جدال و مبارزه بوده و آن را نپذیرفته اند. بیش از نصف جمعیت ایران را جوانانی تشکیل میدهند که در رژیم اسلامی چشم به حیات گشوده اند و آنچه سرمایه داری و استثمار و فقر و گرسنگی ناشی از آن و روبروی سیاسی و فرهنگی و اسلامیت رژیم ایران، دو وجه مبارزه مستمر طبقه کارگر و توده های میلیونی را علیه جمهوری اسلامی تشکیل داده اند.

جدل جناحهای حکومتی در رژیم، بر سر مسائلی از قبیل اقتصاد دولتی یا خصوصی، مکتب یا تخصص، رابطه با غرب، توسعه طلبی اسلامی یا اسلام در یک کشور و

به نظر من احمدی نژاد پدیده مانده کاری در تاریخ کنونی ایران نیست. جمهوری اسلامی از نوع دوم، یک جمهوری اسلامی تعدیل شده به عنوان نظام درپرا و سمانده گار، امکان ندارد. هر سوراخی در رژیم اسلامی انفجار و نابودیش را به دنبال دارد.

جنبش توده ای برای سرنگونی آغاز میشود

جامعه ایران در حال حاضر از دوره شورشهای شهری و اعتراضات دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ جلو تر است. جنبشهای اعتراضی و مبارزه مردم اکنون به درجه ای از خودآگاهی رسیده اند. چپگرایی رشد کرده و مستقل و بلاواسطه به میدان آمده است. طبقه کارگر و توده زحمتکشان جامعه بیهودگی جنبش اصلاح رژیم و ناکارایی سرکوب رژیم را تجربه کرده و از سر گذرانده اند. "نه" مردم به جمهوری اسلامی سر جایش باقی است.

مردم میگویند ج.ا را نمیخواهیم. این را در ۱۸ تیر، در ۱۶ آذرها، در رای دادن و ندادنها، در خانه و خیابان و مدارس و در میان طبقه کارگر و معلمان و پرستاران و در همه جا علنی است. "نه" گفتن مردم به جمهوری اسلامی میلیونی و توده ای، اما سازمان نیافته است. خلاناشی از شکست اپوزیسیون بورژوازی هنوز پر نشده است. جامعه آستان خیزش های اجتماعی و جنبشهای توده ای است. جنبش توده ای برای سرنگونی آغاز میشود. خواست سرنگونی رژیم این بار با سالهای گذشته، با دوره اصلاحات، و با دوره انتظار حمله امریکا متفاوت است. اکنون بر همگان آشکار است که تنها راه تحقق این خواست، اراده طبقه کارگر و توده های میلیونی زنان و جوانان است. این کشمکش در شرایط بحران اقتصادی و فقر و تورم و بیکاری و گرسنگی، عصیان، تظاهرات خیابانی، اعتصابات سراسری،

آپارتاید جنسی، علیه دخالت مذهب در زندگی مردم و غیره، تا کنون استبداد مذهبی و دستگاههای سرکوب بورژوازی را بارها پس زده و به عقب نشینی واداشته و شکافهایشان را عمیق تر کرده است. این ویژگی جامعه ایران است. این سنگسری است که طبقه کارگر و کمونیستها میتوانند حفظ کنند و از آن برای کسب آزادی بیان، تشکل، تضییع و اجتماعات استفاده کنند و تعرض سرمایه داران و دولت را به سطح معیشت جامعه نیز پس بزنند.

یک مثال در این مورد شاید روشنگر باشد. امروز در ترکیه دفاع از سکولاریسم و مبارزه علیه دخالت مذهب در دولت و آموزش و پرورش و خانواده و زندگی مردم برای طبقه کارگر ترکیه در اولویت قرار گرفته است. به جای ژنرالهای ترکیه طبقه کارگر باید جلوه تعرض حزب اسلامی عدالت را که دولت را هم در دست دارد، به آزادیهای فردی و اجتماعی و دخالت مذهب بگیرد. در همان حال در همین ترکیه تورم و گرانی و بیکاری و فساد و فحشا هم پدید میآید و کمتر از ایران نیست.

اگر این اتفاق بیفتد، اگر طبقه کارگر پیشتاز و رهبر اعتراض مردم به اسلامیزه کردن جامعه و دفاع از سکولاریسم گردد، میتواند توده های محروم جامعه را پشت سر خود بسیج کند. این به اندازه چند ده سال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را جلو میبرد. اما اگر طبقه کارگر بخواهد این کار را بکند به حزب سیاسی نیاز دارد. طبقه کارگر از طریق حزب سیاسی میتواند بر این جنبش عظیم تاثیر تعیین کننده بگذارد و رهبری اش را به دست بگیرد. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بدون حزب سیاسی، سیاسی نمیشود.

در ایران هم طبقه کارگر باید پرچم آزادی و برابری را در ابعاد اجتماعی بر دارد. در مقابل تعرض به سطح معیشت و تعرض به آزادی و حرمت انسانی زن و کودک و دانشجو و جوان و معلم و کارمند سد ببندد. به این معنا چشم انداز سیاسی طبقه کارگر و کمونیسم در ایران، کماکان تلاش برای سازماندهی یک جنبش توده ای برای سرنگونی است. این کار را اپوزیسیون بورژوازی نمیتواند انجام دهد. این کار یک حزب سیاسی کمونیستی است. کار ما است.

حزب حکمتیست نماینده "نه" گفتن مردم به ج.ا و علیه هر تلاشی برای اصلاح آن و علیه تعرض رژیم به سطح معیشت طبقه کارگر و مردم محروم است. "نه" به جمهوری اسلامی، "نه" به فقر و گرسنگی، "نه" به تبعیض، "نه" به اسلام، "نه" به حجاب و آپارتاید جنسی، افزایش دستمزد به نسبت تورم، بیمه بیکاری، ۳۵ ساعت کار و ... همه اینها اجزای یک مبارزه وسیع و گسترده و هماهنگ از کارخانه و محله و دانشگاه و در میان زنان و جوانان و توده های محروم جامعه ایران هستند. این ماتریال یک جنبش توده ای عظیم برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد جامعه ای سوسیالیستی و آزاد و برابر است. پرچم

این جنبش، آزادی و برابری در گوشه و زاوای جامعه ایران برافراشته شده است. خلاصه کنم،

بحث من متعارف شدن یا نشدن رژیم نیست. اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان، وضعیت نا متعارفی را به مردم جهان تحمیل کرده است. جنگهای منطقه ای، تروریسم اسلامی، مساله فلسطین و اسرائیل و حماس، لبنان و حزب الله، جنگ قدرت در عراق، بحران افغانستان و یا حتی جاهایی که جنگی هم در کار نیست، برای مثال رژیمهایی از نوع موکابیه و غیره گوشه هایی از این وضعیت و مشخصات آن را نشان میدهند که با متعارف و غیر متعارف نمیتوان توضیح داد. جهان وارد یک دوره تجدید تقسیم و بحرانهای اقتصادی و سیاسی و نظامی و در نتیجه، تشدید گرسنگی و فقر و مرگ و میر شده است. جهان وارد دوره روابط نا متعارف و خصامات نا متعارف شده است. ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بخشی از این اوضاع و بعضا در مرکز این تحولات و بحران ها قرار گرفته است. اما بحث من در این سطح نیست.

ایران سرمایه داری است مثل همه جوامع سرمایه داری دنیا. در اینجا بورژوازی حاکم این سطح نیست.

ایران سرمایه داری است مثل همه جوامع سرمایه داری دنیا. در اینجا بورژوازی حاکم این سطح نیست.

ایران سرمایه داری است مثل همه جوامع سرمایه داری دنیا. در اینجا بورژوازی حاکم این سطح نیست.

ایران سرمایه داری است مثل همه جوامع سرمایه داری دنیا. در اینجا بورژوازی حاکم این سطح نیست.

ایران سرمایه داری است مثل همه جوامع سرمایه داری دنیا. در اینجا بورژوازی حاکم این سطح نیست.

ایران سرمایه داری است مثل همه جوامع سرمایه داری دنیا. در اینجا بورژوازی حاکم این سطح نیست.

ایران سرمایه داری است مثل همه جوامع سرمایه داری دنیا. در اینجا بورژوازی حاکم این سطح نیست.

ایران سرمایه داری است مثل همه جوامع سرمایه داری دنیا. در اینجا بورژوازی حاکم این سطح نیست.

ایران سرمایه داری است مثل همه جوامع سرمایه داری دنیا. در اینجا بورژوازی حاکم این سطح نیست.

ایران سرمایه داری است مثل همه جوامع سرمایه داری دنیا. در اینجا بورژوازی حاکم این سطح نیست.

– جنبش رهایی فرهنگی جوانان را کنار می زند.

– ضدیت با مذهب و اسلام و مبارزه برای سکولاریسم را حاشیه ای می کند.

– قوانین شریعت و خانواده و غیره نهاده شده و برای مردم قابل قبول میشوند.

– حزب قدرت سیاسی، حزب رهبر جنبش "نه" به جمهوری اسلامی به حزب مبلغ و مفسر اوضاع و کار رویتن در شرایط متعارف تبدیل میشود. اژیتاسیون سوسیالیستی و تهییج و به حرکت در آوردن مردم و به خیابان کشاندن و سازماندهی اعتصابات سراسری و تظاهرات خیابانی و شورش و قیام جای خود را به بحث اثباتی و تبلیغ و اژیتاسیون "سوسیالیسم خوب است" و یا شرح بدبختی های مردم میدهد...

– این از غیر ممکن های جمهوری اسلامی است. در خاتمه اضافه میکنم که،

اپوزیسیون بورژوازی با سرمایه داری بودن رژیم مشکلی ندارد. وجه مشترک بورژوازی حاکم و در اپوزیسیون، حفظ سیستم سرمایه داری و کار ارزان است. بنا بر این توقع مبارزه ی ضد سرمایه داری از اپوزیسیون بورژوازی درون و بیرون رژیم، و یا از شعبات چپ این بورژوازی، توقعی واقعی نیست.

چرا باید شعبات و شاخه های گوناگون بورژوازی مخالف سودآوری سرمایه در نتیجه کار ارزان باشند!

اینها نه کلیت رژیم بلکه بخشی از آن را، مانع حضور و شرکت خود در این بازار پر سود و سهم بری از قدرت میداندند. اینها نمیگویند جمهوری اسلامی برود. میگویند حکومت آخوندی برود. بورژوازی پرو غرب، مجاهد، ناسیونالیست ها و فدرالیست ها و ... مشکلی با نظام سرمایه داری و ارتش و با دین مبین اسلام ندارند. اگر دولت احمدی نژاد و یا جانشینانش بتوانند جمهوری اسلامی را به سمت پیوستن به بلوکه های اقتصادی و سیاسی و نظامی جهانی ببرند، چه بر سر طبقه کارگر و مردم ایران می آید از نظر آنها چه باک. در این روند همه خواه در داخل یا در تبعید پشت سر دولت خود صف میبندند و حمایت میکنند. اپوزیسیون بورژوازی ، ناراضیانی مردم و فشار های بین المللی بر رژیم را به عنوان ابزاری برای رسیدن به هدف خود و بخصوص در این دوره، اساسا سازش با جمهوری اسلامی و سهمی شدن در قدرت و ثروت می خواهد و نگاه میکند.

راه مبارزه طبقه کارگر و توده مردم از راه بورژوازی بطور کلی جدا است. مردم میخواهند جمهوری اسلامی عامل فقر و گرسنگی و تباهی جامعه و نافی حرمت انسان، حرمت زن و جوان را به گور

بسیارند.

در ایران، عنصر آگاه، پیشرو، انساندوست، برابری طلب و آزادبخش، و آزاداندیش و مدرن، باید ارتجاع را در همه جبهه ها با اعمال قدرت از میدان بزد کند.

این فقط از کمونیسم و کارگران برمیآید، این یعنی حکومت کارگری، یعنی یک جمهوری سوسیالیستی.

در ایران، عنصر آگاه، پیشرو، انساندوست، برابری طلب و آزادبخش، و آزاداندیش و مدرن، باید ارتجاع را در همه جبهه ها با اعمال قدرت از میدان بزد کند.

این فقط از کمونیسم و کارگران برمیآید، این یعنی حکومت کارگری، یعنی یک جمهوری سوسیالیستی.

در ایران، عنصر آگاه، پیشرو، انساندوست، برابری طلب و آزادبخش، و آزاداندیش و مدرن، باید ارتجاع را در همه جبهه ها با اعمال قدرت از میدان بزد کند.

این فقط از کمونیسم و کارگران برمیآید، این یعنی حکومت کارگری، یعنی یک جمهوری سوسیالیستی.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

هر جا که هستید با هم متحد شوید، جمهوری اسلامی و مرتجعین را عقب برانید!

واحد های گارد آزادی را تشکیل دهید!

اعتراضات در خارج کشور علیه اعدام



حمله نیروی انتظامی به کارگران هفت تپه



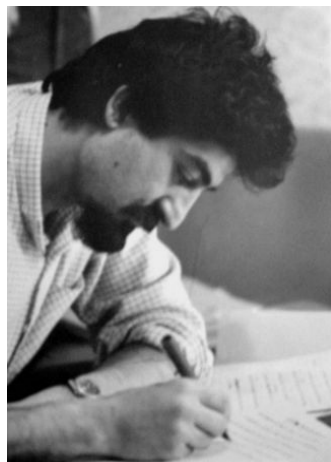


صحنه هایی از تظاهرات کارگران نیشکر هفت تپه



منصور حکمت و کمونیسم دخالتگر

حسین مرادیگی



مقدمه

قبل از هر چیز از مینو همیلی و کمیته کانادا و دوستانی که این امکان را فراهم کردند که من در هفته منصور حکمت در کانادا حضور پیدا کنم صمیمانه تشکر میکنم، همچنین منم به سهم خود به سعیده خانم مادر منصور حکمت و به همه حضار گرمی در اینجا خوش آمد میگویم.

در مورد خود بحث، یعنی منصور حکمت و کمونیسم دخالتگر، لازم است نکاتی را به عنوان مقدمه عرض کنم. وقتی بحث بر سر تغییر و نه تفسیر جهان است، کمونیسم خود ابزار این تغییر است، کمونیسم جنبشی است برای تغییر وضع موجود. مارکس در تزه‌های خود در باره فویرباخ در این مورد چنین میگوید: "کمونیسم برای ما یک مقررات مشخصی نیست که باید برقرار شود. ایده آلی نیست که واقعیت باید خود را با آن تطبیق بدهد. ما کمونیسم را به آن جنبش واقعی اطلاق میکنیم که میخواهد اوضاع موجود را تغییر بدهد." وقتی از دید مارکس به کمونیسم نگاه کنیم، وقتی از دید منصور حکمت به کمونیسم نگاه کنیم، منصور حکمت و داستان زندگی خود منصور حکمت تجسم این درک از کمونیسم و دخالتگری این کمونیسم در تغییر وضع موجود بوده است. تصویری هم که من در مورد کمونیسم از منصور حکمت گرفته ام و برای آن تلاش میکنم، یک کمونیسم دخالتگر، یک کمونیسم پراتیک است. اجازه بدهید در این مورد بخشهایی از نامه ای که منصور حکمت به روزبه که در سپتامبر ۱۹۹۹ نوشته است را برایتان بازگو کنم، می نویسد:

".. صحبتیم بر سر خوشبختی نیست. فکر میکنم فقط بعنوان نمونه همین نامه تو به من و محبتی که یک انسان آزاده آن سر دنیا ندیده و نشاخته به من ابراز میکنند برای سالها احساس مسرت کافی است. صحبتیم بر سر ارزش زندگی است. بر سر ملاکی است که ما یکجایی در نه ذهنمان برای خودمان میگذاریم. برای من این ملاک، شاید از سر پررویی، دیدن و شریک بودن در ساختن یک کمونیسم قوی است. کمونیسمی که شانس واقعی دخالت در دنیا را داشته باشد. تمام زندگی‌ام (واقعا تمام زندگی‌ام و نه فقط از دوره دانشگاه) چپ و ضد تبعیض بوده‌ام. بیست و شش هفت سال است که آگاهانه مارکسیست و کمونیست هستم. واقعا، و الا آن دیگر بعنوان کسی که باید این دنیا را برای چه‌اش توضیح بدهد، زورم می‌آید که دنیا اینطور است. چطور کارمزدی را توضیح بدهم؟ چطور زندان و اعدام را توضیح بدهم، چطور فقر را توضیح بدهم، چطور کودک‌آزاری را توضیح بدهم. دلم خوش است و امیدم به این است که بر سر همه این مسائل جنگی بزرگ در جریان است و من یک طرف این جنگم. همین را هم به دخترم گفته‌ام.

برای من کمونیسم قوی، دخیل، و قابل

پیروز شدن، صورت مسأله است. این البته هزار حلقه دارد، جنگ بر سر عقاید، تئوری، تاکتیک، سازمان، انسان، منابع، روحیه. جنگ بر سر اصول و جنگ بر سر نیرو، جنگ بر سر همه چیز. اما برای من همه اینها نهایتا جنگی بر سر ایجاد یک کمونیسم قوی است. این حلقه‌ها همه برای عبور کردن‌اند. هیچیک به تنهایی فلسفه کار ما نیست. من از این زاویه به خودم و حزب و به هر مبحث و وظیفه و مرحله ای که در مقابل ما قرار میگیرد نگاه میکنم. آیا واقعا در انتهای این مراحل امید ظهور یک کمونیسم قوی که مهربان را به دنیای نسل بعدی بگوید وجود دارد؟ بله بنظر من قدرت تعیین کننده است. تمام ماجرا بر سر گذار از انتقاد به تغییر است. گذار از قربانی به ناجی، از تماشاچی به بازیگر در صحنه تاریخ جاری جامعه. و این نه فقط کمونیسم خوش فکر، پاک، اصولی، بلکه همچنین یک کمونیسم قوی میخواهد." با این مقدمه و با این نقل قول از نامه منصور حکمت به روزبه وارد خود بحث میشویم. با توجه به وقتی که من در اینجا در اختیار دارم واضح است نمیتوان و نمیرسیم که در مورد همه عرصه های دخالتگری کمونیستی صحبت کرد، لذا من تنها به نکاتی که اکنون و از نظر من مهم اند، اشاره میکنم. در ضمن همه نکاتی که در اینجا مورد نظر من است، مفصل تر در نوشته های متعدد منصور حکمت وجود دارد. من سعی کرده ام در این دوره مجدد بر آن تاکید کنم.

رابطه کمونیسم و پدیده قدرت در جامعه به کمونیسم دخالتگر همانطور که از نامه منصور حکمت هم مشهود است، از زوایای مختلفی میتوان پرداخت. ابزار عبور از همه این مراحل، تبلور کمونیسم در یک حزب سیاسی کمونیستی است که رابطه خود را با قدرت سیاسی و پدیده قدرت در جامعه روشن کرده باشد. پدیده قدرت هم در اندیشه این حزب و هم به عنوان یک واقعیت در پراتیک آن. حزبی که مانند رودخانه خروشان موانع سر راه خود را از میان بردارد و راه پیشروی خود را باز کند، حزبی که توانایی گردآوری نیرو و تاثیرگذاری بر معادلات قدرت در جامعه را داشته باشد. وگرنه به مردم یگونیسم مارکسیست هستیم اما نتوانیم در زندگی مردم تاثیر بگذاریم به خودی خود چیز را عوض نمیکند. بنابراین در اولین گام کمونیسم اگر ابزاری برای تغییر باشد، اگر بخواهد دخالتگر باشد، اگر بخواهد همین امروز بر زندگی توده کارگر و مردم زحمتکش تاثیر بگذارد، باید قوی باشد و اگر بخواهد قوی باشد، دخالتگر باشد، باید قبل از هر چیز رابطه خود را با قدرت و قدرت شدن و کسب قدرت در جامعه روشن کرده باشد. کمونیسم در حاشیه و غیر دخالتگر را کسی به چیزی نمیکرد و منشاء اثری نیز نخواهد شد.

اما کمونیسم چگونه قوی میشود و چگونه خود را به تن قدرت در جامعه میدود؟ روی این کمی مکت میکنم.

یک نکته را باید از قبل روشن کرد آنهم اینکه کمونیسم و حزب کمونیستی از طریق فعالیت تدریجی به قدرت نمیرسد. این را باید برای خودمان بطور قطع روشن کرده باشیم. این اولین مولفه یا نقطه شروعی است در شرایط کنونی که رابطه کمونیسم دخالتگر و حزب کمونیستی را با قدرت و کسب قدرت سیاسی تعیین میکند. نه آموزش کمونیسم، نه آموزش

وقتی که قدرت در جامعه رها شده است باید به سمت کسب قدرت خیز بردارد. باید جامعه را روی مصافهای اصلی آن قطبی کند. اینهم با اینکه من هستم و نشیبه ایم منتشر میشود و تلویزیون کار میکند نمیشود، باید جامعه و مردم قدرت این کمونیسم را لمس کرده باشند، باید این را در ناصیه او به بینند که میتواند بگیرد و نگهدارد.

راه دیگر قوی شدن و قدرت شدن کمونیسم در شرایط به اصطلاح غیر انقلابی گره زدن کمونیسم به سنت یا سنتهایی معینی در جامعه است. کمونیسم اگر بخواهد به قدرت برسد باید به سنت تبدیل شود. اگر بخواهد قوی شود و در صحنه به ماند باید به سنتی در جامعه تبدیل شود. سنت است که دوره چه انقلابی باشد چه نباشد باقی میماند. سنت است که پس از آن میماند و بر روی آن حاکمیت مربوط ساخته میشود. برای مثال سلطنت طلبان سنت دارند. شاه و حکومت سلطنتی سنت اینهاست. با مشروطه و بی مشروطه همان است. سالها با این سنت حکومت کرده و جامعه را اداره کرده اند. با آن خود را تداعی کرده و جنبش خود را باز تولید میکنند. یکی دیگر فقط برای ملی کردن نفت میشود و اقدام به موقع، شم رهبری کمونیستی دخالتگر است وگرنه به تدریج به جامعه بی ربط میشود. تازه وقتی هم نیرو جمع کردی مگر میتوانی به میل خود قیام کنی؟ مگر انقلاب دست ماست؟ اگر جامعه نخواهد وارد انقلاب شود، میباید سرکوبت میکنند. شرایط امروز نسبت به ده سال قبل نیز به سرعت تغییر کرده است. مرز بین اپوزیسیون و پوزیسیون در هم ریخته است. سیاست بیشتر از هر زمانی به اسلحه گره خورده است. اپوزیسیون بورژوازی قبل از پوزیسیون میاید سراغ کمونیستها، سراغ کارگر و توده مردم زحمتکش. کمونیسم بدون ابراز پتانسیلی از قدرت نمیتواند از حق کارگر، از حق کودک، از حق مردم زحمتکش دفاع کند، نمیتواند جلو کشتار زنان توسط پوزیسیون و اپوزیسیون را بگیرد. برای این باید قومی شود و این قدرت را جامعه با تمام وجود خود لمس کند.

از دو حال خارج نیست، یا شرایط انقلابی است و جامعه با یک تحول سیاسی روبرو است. که در این صورت وقتی اپوزیسیون بورژوازی خراب میکند حزب کمونیستی طبقه کارگر باید فرصت را دریابد و درست

کمونیسم دخالتگر و نقد سوسیالیستی به جامعه سرمایه داری

جنگ بر سر اصول و عقاید و تئوری و خطوط فکری و سیاسی یکی دیگر از

خوشبختی آدمهایی است که به اصلاح نژاد و قوم و رنگشان چیز دیگری است، آدمهایی که حتی با "قوم تو" جنگیده اند. جامعه و مردم باید به چنین حزب سیاسی کمونیستی ای در این قامت نگاه کنند و این تصویر را از آن داشته باشند. دادن چنین تصویری از یک حزب کمونیستی دادن امکان انتخاب کمونیسم به طبقه کارگر و به جامعه است. یک حزب کمونیستی فقط که نباید جنگ کند باید کمک هم بکند. باید ابزار تاثیر گذاری بر زندگی مردم و پایه گذاری روابطی انسانی در میان مردم باشد. آدمهای زیادی در جامعه از این سر نیز به کمونیسم جذب میشوند. در این مورد متأسفانه کمبودهای جدی ای وجود دارد.

انگلس تکثیر کاپیتال را دلیلی بر رشد کمونیسم در میان طبقه کارگر و افزایش خودآگاهی طبقه کارگر به منافع طبقاتی خود میدانست. امروزه حضور ما، کمونیستی در جامعه و در میان مردم باید به معنی افزایش خودآگاهی کارگران و دیگر مردم خواهان آزادی و برابری و رشد انسانیت و مدنیت و محترم داشتن حقوق حقه آنها باشد حتی اگر مخالف ما باشند. باید در قامت صاحبان آینده جامعه ای آزاد و برابر ظاهر شد. تعلق خاطر به خوشبختی و رفاه و آسایش و خنده و شادی و امنیت و آسایش زندگی انسانها باید خود را در حرکت هر روزه ما نشان دهد. حتی اگر در یک پلمیک سیاسی شرکت میکنیم و یا با مخالفین خودمان رابطه میگیریم، اینها نه در گفتن و نوشتن روی کاغذ خود باید در پراکنش خود را نشان دهند. یک بار دیگر باید این تصویر را از خود با تاکید بیشتری به جامعه نشان داد. در قامت کمونیستهایی که قدرت خود را در به قدرت رسیدن انسان و انسانیت در جامعه می بینند.

کلام آخر، وقتی میگوئیم نوشته ها و آثار منصور حکمت را بخوانید، منظورمان افسانه سازی از منصور حکمت نیست، منظور این است که خواننده خود مستقیماً از طریق نوشته های خود منصور حکمت، بدون تفسیر من یا شخص دیگری از آن، او را بشناسد. آن روشن بینی کمونیستی و اعتقاد به رهائی بشریت و تلاش پیگیری را که در سطر سطر نوشته های او میتراود خود آن را احساس کند. دیگر اینکه منصور حکمت پدیده ای متوسطه به گذشته نیست، مربوط به همین امروز است. منصور حکمت جامعه بورژوازی را از اقتصاد و سیاست و دموکراسی و فرهنگ و اخلاقیات آن را قبول ندارد اما برای جایگزینی آن در جامعه ای مبتنی بر یک دنیای بهتر آترناتیو داده است. خواننده خود از تاکید بر مارکسیسم در همان روزهای درگیر شدن منصور حکمت با کمونیسمهای موجود تا علیه سقط جنین و غیره و غیره که لحظات زندگی پر باری است که منصور حکمت به عنوان یک مارکسیست بزرگ معاصر و یک رهبر سیاسی مارکسیست داشته است، پی خواهد برد.

یاد منصور حکمت را گرامی میداریم. یادش برای همیشه عزیز و گرامی است. یک بار دیگر برای حضور در میان شما تشکر میکنم.

متن سخنرانی حسین مرادیگی در هفته منصور حکمت در تورنتو، کانادا، ۸ ژوئن ۲۰۰۸

میگویند آدمهای شریفی هستید، اما انتخاب خود را از میان ما نمیکنند. میروند دنبال جناحهای بورژوازی و یا سندیکالیستی که بلد است سندیکا بزند. بنابراین بودن در کنار رهبران و فعالین کارگری و حتی فعالین دیگر عرصه های مبارزاتی در شرایط حساس و در سنگربندیهای مختلف، لازمه همراه شدن رهبران و فعالین کارگری با یک حزب سیاسی کمونیستی است. و بالاخره درگیر شدن یک حزب سیاسی سر مسائل و جدلهای درون شبکه های فعالین کمونیست و رادیکال و آن مباحثات و جدلهایی که در میان آنان جریان دارد. اخبار مبارزات کارگران را لازم نیست دوباره برای آنان تکرار کرد. یا در مورد آن انشاء نوشت، باید وارد جدلهایی شد که رهبران و فعالین کارگری سر آن قطبی میشوند. وجود این رابطه و این سوخت و ساز بیانگر دخالتگری کمونیستی در حیات طبقه کارگر و در سنگربندیهای این طبقه در جامعه است.

کمونیسم دخالتگر و مساله انسان

میگوئیم و تکرار میکنیم که مساله کمونیسم انسان است، میگوئیم و تکرار میکنیم که سوسیالیسم یعنی باز گرداندن اختیار انسان به انسان، در یک کلام میگوئیم ما کمونیستها از انسانیت دفاع میکنیم، در اینصورت رابطه واقعی ما هم باید بر این مینا استوار باشد. باید رابطه ما با انسانهای یک جامعه بر اساس محبت بنا شود. نه بحث منصور حکمت در این مورد و نه تاکیدی که من اینجا بر این مساله میکنم، ابداع اخلاقی نیست. رابطه کمونیسم و انسان باید بر اساس محبت بنا شود در غیراینصورت یک جای کار اشکال دارد. احترام به حقوق مدنی انسان و به همدیگر، نگاهداشتن حرمت همدیگر باید آن تصویری باشد که جامعه از کمونیستها میگیرد. هرکس از دور به یک حزب سیاسی کمونیستی، به ما نگاه میکند باید بگوید که این جریان فوق العاده انسانی است بدینجهت به آن می پیوندند. باید بگویند که قدرت این سازمان در به قدرت رسیدن انسان است به این جهت او را انتخاب میکنند. و این را نه در ادعا که در حرکت روزانه باید نشان داد. باید مردم متوجه شوند و بگویند که اینها جامعه را با زور دیم به جایی نمی برند، بلکه با قدرت گرفتن اینها انسانهای یک جامعه قدرت میگیرند. باید بگویند که اگر قدرت دست اینها باشد مردم به آزادی و رفاه و آسایش و امنیت واقعی دست خواهند یافت. انسانها روبات نیستند، حتی در روابط تشکیلاتی نیز نمیتوان هرچقدر خواست آنان را چلاند و یا بعد از مصرف آنان را بپرت کرد. ایجاد رابطه بر اساس محبت را باید چه در درون حزب و چه در جامعه تقویت کرد. وقتی میگوئیم اگر قدرت دست ما بود و یا دست ما باشد، دیگر کسی بی سرپناه نخواهد ماند، دیگر کسی از گرسنگی نخواهد مرد و یا مردم یک دره خوشبختی خواهند داشت، منظور خوشبختی خود و خانواده ات نیست، اینهم هست، اما فراتر از آن خوشبختی آدمهاییست که آنان را نمی شناسی، خوشبختی کسانی است که حتی دل خوشی از تو ندارند، خوشبختی کسانی است که حتی یک ماه و یا چند هفته پیش با آنان سر مساله ای دعوی داشته اید.

کمونیسم باید بورژوازی را در جهان امروز و با امکانات امروزی آن شکست دهد. بحث بر سر نوشتن صرف نیست. دخالتگری کمونیستی وقتی مادیت پیدا میکند که پای نقد سوسیالیستی به جامعه موجود رفت و راه نشان داد. کمونیسم اگر بخواهد قوی شود، اگر بخواهد قدرت شود، باید نماینده رادیکالیسم طبقه کارگر به جامعه موجود باشد. در عین حال باید پای حرفهای روی زمین باشد. مردم بگویند که این کمونیستها الکی حرف نمیزنند، راهی را که نشان میدهند قابل پیاده کرده است بگویند اگر اینها سرکار بیایند حتما چیزهایی را تغییر خواهند داد.

کمونیسم دخالتگر و طبقه کارگر

یک رکن دیگر دخالتگری کمونیستی وجود یک رابطه مداوم بین حزب کمونیستی و طبقه کارگر در جامعه است. داشتن رابطه ای ملموس با رهبران و شبکه های فعالین کمونیست و رادیکال و از این طریق تاثیر گذاشتن بر مبارزات کارگران و بر جامعه. بدون داشتن این حداقل از رابطه ملموس با شبکه کارگران کمونیست و رادیکال، حزب سیاسی کمونیستی نمیتواند قدرت را تصاحب کند. ترکیبی از این دو هنگام گرفتن قدرت و تحول سوسیالیستی در جامعه نقش مهم و تعیین کننده ای خواهند داشت. جنبه مهمتر و تعیین کننده تر در همین رابطه دادن امکان انتخاب کمونیسم به طبقه کارگر است. طبقه کارگر کمونیسم را از طریق تبلیغ و ترویج صرف انتخاب نمیکند. این نکته هم باید روشن شده باشد. باید کاری کرد که طبقه کارگر کمونیسم را در میان آترناتیوهای موجود در جامعه انتخاب کند. لازمه این کار اعتراف جامعه به این کمونیسم و حزب کمونیستی آن به عنوان پرچمدار کمونیسم در این جامعه است. اینجااست که مجدداً قدرت تعیین کننده است، که کمونیسم قوی تعیین کننده است، که کمونیسم دخالتگر تعیین کننده است. اگر کمونیسم قوی در میدان نیاید، کارگران خیلی ساده میروند دنبال احزاب محافظه کار و ملی و یا سندیکالیستی که فکر میکنند از حداقلی از دستمزد آنها دفاع خواهد کرد. نمونه های این را در کشورهای مختلف هر روزه شاهدیم که چطور تروتسکیستها آش شان را با کارگران میخورند اما موقع انتخابات، کارگران رای شان را به حزب لیبرال محافظه کار میدهند.

جنبه دیگر بودن رهبران و کادرهای یک حزب کمونیستی در کنار رهبران و فعالین طبقه کارگر است. رهبران و فعالین کارگر در مصافها و نقطه عطف ها و در مبارزات روزانه خود و در سنگربندیهای که این طبقه در مقابل دولت و سرمایه داران انجام میدهد باید رهبران و فعالین یک حزب کمونیستی را همراه و در کنار خود به بینند و گرنه با آن حزب نمی روند. اینجوری نیست که با یک بار دیدن، رهبران و فعالین کارگری همراهِ شان میروند. زندگی کارگر به دلیل موقعیتش تولید مشابه زندگی ما نیست، کارگر نمیتواند به آسانی از آن به کند. مجبور است در محل به ماند و به مبارزه و مقاومت خود در مقابل دولت و سرمایه داران ادامه دهد. اگر رهبران و فعالین کارگری در لحظات حساس ما را در کنار خود نبینند خیلی ساده همراه ما نمیایند. به ما

عرصه های نبرد و دخالتگری کمونیسم برای قدرت شدن در جامعه است. همینطور نقد سوسیالیستی تیز و روشن به سرتاپای جهان بورژوازی، از سیاست و فلسفه و اقتصاد آن گرفته تا دموکراسی و مذهب و هنر و میدیا و سینما و اخلاقیات آن. مثل نقد مارکس، مثل نقد منصور حکمت در این دوره. مقاله ماهواره و ال احمدی پلاستیکی را بقول منصور حکمت از مدد دگراندیش گرفته تا امپراتور هیروهیتا خواندند و در مورد آن حرف زدند. در این مورد میتوان به کوهی از ادبیات که از منصور حکمت به جا مانده است، اشاره کرد. بیانی سوسیالیستی که صراحت، روشنی و تیزی سیاسی از آن میتراود.

جای این نقد متأسفانه در میان ما هنوز خالی است. چه آنجا که به جلوه هایی از نظام وارونه سرمایه داری، از وضعیت طبقه کارگر و توده های محروم در جوامع مختلف مربوط میشود و چه آنجا که به مذهب و خرافات و اخلاقیات عقب مانده و بی حقوقی زن و کودک و کلیه مصائب نظام بورژوازی که دامنگیر طبقه کارگر و بشریت امروز شده است مربوط میشود، اثر چندان تکان دهنده ای از این نقد نمی بیند. فجاج و مصائبی که سرمایه داری و دولتهاشان به بشر امروز تحمیل میکنند حد و حصری ندارد. آفریقا برای مثال نمونه ای از آن است. قطعی و مرگ و گرسنگی و بیماری و جنگ را به جان این مردم انداخته اند. نمیتوان از کمونیسم دخالتگر صحبت کرد و در این مورد حرفی نزد و از کنار این وضعیت راند شد. نمونه دیگر ژورنالیزم و مصیباتی نوکر صفت جامعه بورژوازی است که بیست و چهار ساعت آشکارا دروغ تحویل مردم میدهند. یک آخوند بودایی را به بطوم می بندند که قطعاً باید آن را محکوم کرد یک هفته تمام آنرا سر و صداه راه میاندازند و دنیای را از تبلیغ و در دفاع از آنان پر میکنند، اما جلو چشمان آنها روزانه کودکان فلسطینی را عمداً به گلوله می بندند. یک ذره "وجدان" ژورنالیستی شان را آزار نمیدهد و در مورد آن سکوت میکنند. گرسنگی را دارند به سه میلیارد از ۶ میلیارد بشر این جامعه تحمیل میکنند. قیمت مواد غذایی مورد نیاز مردم را بالا می برند. زندگی توده کارگر و مردم زحمتکش را آشکارا گرو میگیرند، در کنار این، سختکویان و پروفیسورها و آکادمیسین های جامعه بورژوازی نیز سر میرسند و به توجیه این وضعیت می پردازند. یکی میگوید قیمت نفت باعث بالا رفتن آن شده است، دیگری میگوید افزایش گرمای محیط زیست و آن دیگر میگوید افزایش جمعیت کره زمین! در بازار هم هرچقدر بخواهی مواد خوراکی مورد نیاز مردم هست، اما توده کارگر و مردم محروم را قدرت دسترسی به آن نیست. فقر نشانه بی حقوقی مردم است. عقب ماندگی نشانه سرکوب و اختناق و بی حقوقی فردی و اجتماعی مردم است. از ایران رنگ میزنند و میگویند آثار سوء تغذیه بر صورت کودکان خانواده های کارگر و زحمتکش و حتی فراتر از آنها نیز هر روز بیشتر مشاهده میشود.

دخالتگری کمونیستی بدون نقد سوسیالیستی عمیقی از این وضعیت نمیتواند تامین شود. کمونیسم بدون وارد کردن نقد خود در این عرصه که عرصه های مرگ و زندگی توده کارگر و مردم محروم است، نمی تواند قوی شود.

منصور حکمت؛ سبک کار و هویت کمونیستی

متن پیاده و ادیت شده سخنرانی
اعظم کم گویان در هفته حکمت ۲۰۰۸

برای من جای خوشحالی و افتخار هست که در جمع شما و در گرامیداشت افکار و نقش منصور حکمت سخنرانی می کنم. برای نسل من، جمعی از کمونیستهایی که در اینجا حضور دارند و صدها و هزاران کمونیستی که در سه دهه گذشته در مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، در سازماندهی فعالیت کمونیستی و تحزب کمونیستی نقش داشته اند، بحث سبک کار منصور حکمت و نقد او از سبک کار پوپولیستی بسیار متحول کننده بوده است.

منصور حکمت از تناقض میان سبک کار پوپولیستی و بروزات این سبک کار از قبیل آکسیونیسیم و فعالیت ناپایدار و محدود، آنکا به تظاهرات و دنباله روی از اوضاع جاری و سازمان سازیهای تصنعی و پوچ پوپولیستی با هویت کمونیستی در برنامه و تاکتیک کمونیست ها شروع می کند. منصور حکمت تاکید می کند که مبارزه کمونیستی غامض و پیچیده و غیرقابل درک نیست، مقولات تئوریک و یک جدول وسیع از مرزبندیها و اعلام مواضع نیست و مانورهای عجیب و غریبی نمی خواهد. منصور حکمت در کنگره ام.ک. نقد سبک کار پوپولیستی را یک حلقه اساسی تکامل جنبش کمونیستی نامید و سبک کار کمونیستی را مضعلی در حد مسائل برنامه ای خواند. منصور حکمت تاکید کرد که مادام که پس از نقد پوپولیسم در سیاست، برنامه و تاکتیک، سبک کار و روشهای فعالیت و سازماندهی پوپولیستی و خرده بورژوازی را نقد نکنیم، از پوپولیسم و سوسیالیسم خرده بورژوازی گسست نمی کنیم.

از منظر منصور حکمت شکل دادن به یک جنبش کمونیستی انقلابی، به یک جنبش پرولتری - سوسیالیستی اصیل و قدرتمند در ایران مستلزم یک پروسه کمابیش طولانی منفک کردن و مستقل کردن است. منفک کردن و مستقل کردن کمونیسم به مثابه یک تفکر و یک پراتیک از آنچه که در جامعه بنام کمونیسم تبلیغ و عمل میشد.

سبک کار کمونیستی: گسست از سنن عملی طبقات دیگر

آنچه منصور حکمت بر آن انگشت گذاشت این بود که حتی نظریات اصولی و خالص کمونیستی به خودی خود و به صرف حقانیت طبقاتی و انقلابی اش، به ایده ها و آرمانهای بخش پیشرو کارگران یک جامعه معین در یک دوره معین بدل نمیشود و یک کمونیسم قدرتمند کارگری را بوجود نمیآورد. مگر آنکه جنبش کمونیستی روشهای عملی خود را نیز با منافع و اهداف طبقه کارگر و با موجودیت عینی اجتماعی این طبقه سازگار و متناسب کند. از منظر او سبک کار کمونیستی صرفاً نسخه ای برای تنظیم آرایش و عملکرد نیروی موجود سازمانی حزب کمونیست نیست. نسخه ای برای انطباق با شرایط جدید امنیتی نیست، نام دیگری برای مدیریت سازمانی نیست، بلکه بیان یک جهت گیری بنیادی طبقاتی است. سبک کار کمونیستی، درست مانند برنامه کمونیستی ابزار قرار دادن کمونیسم در دسترس طبقه کارگر و تبدیل کردن این

کمونیسم به بستر و مبنای وحدت طبقاتی کارگران است. آن روش ها و سنت های کار عملی مبارزاتی است که امکان میدهد کارگران به مثابه یک طبقه معین اجتماعی متشکل شوند، و به مثابه یک طبقه خاص اجتماعی انقلاب کنند. بر همین اساس سبک کار یک جریان کمونیستی با سبک کار چریکی، رفورمیستی و سندیکالیستی، و سبک کار احزاب پارلماناریست متفاوت قدرت سیاسی.

نقد منصور حکمت از سبک کار پوپولیستی مستدل کرد که این نوع سازماندهی و تفکر ناظر بر آن از نگرش سرمایه به کارگر در تولید ناشی می شود و اینکه این سازماندهی نه سازماندهی کمونیستی بلکه ناشی از تفکر و فعالیت جنبش سوسیالیسم خرده بورژوازی است. وقتی این چپ میخواهد از کارگر سخن بگوید متوجه محرومیت و فقر او میشود. این چپ راجع به اینکه این طبقه کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی در چه موقعیتی است و چه میکند، آیا اساساً زندگی و سوخت و ساز سیاسی، فرهنگی، معنوی و هنری ای دارد یا خیر، آیا اعتراضی در درون آن در جریان است یا خیر و اشکال این اعتراض کدامند و غیره چیز زیادی نمیداند. این چپ وقتی با کارگران سخن میگوید زبان کودکان را بکار میگیرد.

بحث سبک کار کمونیستی منصور حکمت دارای سه رکن اساسی است: مبحث رابطه حزب کمونیستی و طبقه کارگر، مبحث اصول و شیوه های رهبری کمونیستی، و مبحث حزب کمونیستی و قدرت سیاسی.

حزب و طبقه

وقتی که بر می گردیم و به گذشته و سطح شعور عمومی چپ و آنچه که از کمونیسم موجود در زمینه سبک کار و سازماندهی به ارث برده بودیم نگاه می کنیم متوجه تحول اساسی که در نگرش و روش فعالیت کمونیستی ما حاصل شده می شویم. از جمله در مورد رابطه حزب و طبقه یک سلسله درکها و مفروضات غلط در چپ سنتی ایران وجود داشت که منصور حکمت در بحث "سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر" از نقد آن شروع کرد. تصور مسلط در چپ از رابطه حزب و طبقه اینست که در یک قطب عنصر تئوری، ایدئولوژی، آگاهی و تشکل و انضباط و در یک کلام کلیه فضائل وجود دارد و در قطب دیگر توده های کارگر وجود دارند که

تشیکیلاتی برخوردار است. سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر بدون برسمنت شناختن این اشکال، بسط و گسترش دادن مکانیسم سازمانیابی انقلاب کمونیستی به آنها و متکی شدن به آنها امکانپذیر نیست. منصور حکمت مستدل کرد که طبقه کارگر یک صف بدون رهبر نیست. کارگران تحت هر شرایطی یک مکانیسم درونی رهبری و شبکه رهبران عملی و مستقیم خود را دارند. وی تاکید کرد که طبقه کارگر، ولو در غیاب احزاب سیاسی کارگری، همواره بستر مجموعه ای از گرایشات و خطوط فکری و سیاسی فعال در یک سو توده های کارگر هستند در شکل اتمهای انسانی و در سوی دیگر سازمان میپیوندند و وارد مبارزه آگاهانه و هدفمند میشوند. بعبارت دیگر در یک سو توده های کارگر هستند در شکل اتمهای انسانی و در سوی دیگر سازمان و حزب قرار دارد بصورت تجسم آگاهی، تشکل و انقلابیگری. اینجا داریم در مورد تئوری پیوند چپ سنتی صحبت می کنیم. نقد منصور حکمت از سبک کار پوپولیستی مستدل کرد که این نوع سازماندهی و تفکر ناظر بر آن از نگرش سرمایه به کارگر در تولید ناشی می شود و اینکه این سازماندهی نه سازماندهی کمونیستی بلکه ناشی از تفکر و روش فعالیت جنبش سوسیالیسم خرده بورژوازی است. وقتی این چپ میخواهد از کارگر سخن بگوید متوجه محرومیت و فقر او میشود. این چپ راجع به اینکه این طبقه کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی در چه موقعیتی است و چه میکند، آیا اساساً زندگی و سوخت و ساز سیاسی، فرهنگی، معنوی و هنری ای دارد یا خیر، آیا اعتراضی در درون آن در جریان است یا خیر و اشکال این اعتراض کدامند و غیره چیز زیادی نمیداند. این چپ وقتی با کارگران سخن میگوید زبان کودکان را بکار میگیرد.

حکمت در بحث "سیاست سازماندهی ما در میان طبقه کارگر" از نقد آن شروع کرد. تصور مسلط در چپ از رابطه حزب و طبقه اینست که در یک قطب عنصر تئوری، ایدئولوژی، آگاهی و تشکل و انضباط و در یک کلام کلیه فضائل وجود دارد و در قطب دیگر توده های کارگر وجود دارند که

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حکمت تاکید می کند که این اشکال سازمانیابی طبقه کارگر نه تنها مغایرتی با سازمانیابی حزبی کارگران ندارد و نه تنها آلترناتیو سازمان حزبی نیست، بلکه در واقع حزب سیاسی طبقه کارگر بدون این اشکال، بدون اتکا به آنها و بدون رشد دادن آنها نمیتواند قدم از قدم بردارد.

در سیاست سازماندهی منصور حکمت حوزه ها خود تمرکزهایی در درون شبکه های محافل کارگری محسوب میشوند. کانونی پیشرو در درون محفل است. حوزه های حزبی کانون هایی هستند برای نزدیک کردن سیاسی و عملی این شبکه ها به حزب و حزب به آنها. کانون هایی که آگاهانه برای گسترش این محافل، فعال شدن آنها در مبارزات کارگری و بوجود آوردن شفافیت سیاسی و نظری در درون محافل تلاش میکنند.

یک وجه مهم بحث سبک کار منصور حکمت بحث مبارزه قانونی است که ایضا نه تنها دیدگاه و روشهای فعالیت ما را متحول کرد بلکه مابۀ ازای اجتماعی قدرتمندی در جنبش طبقه کارگر داشت. منصور حکمت تاکید می کند که منظور از مبارزه قانونی از نهادهای رسمی نیست. بلکه منظور اشکالی از مبارزه و تشکلهای مبارزاتی است که در یک شرایط غیر انقلابی و در تناسب قوای معین در طول دوره ای توسط دولت بورژوازی تحمل میشود. ممکن است در هر مقطع در قوانین موجود ماده و تبصره کافی برای زدن و بستن ارگانها و شخصیت های مبارزه قانونی مردم وجود داشته باشد. اما دولت برای اجتناب از یک بحران سیاسی و بی ثباتی و غیره از اجرای این مقررات احتراز کند. هدف مبارزه قانونی لزوماً تصویب قوانین نیست، هرچند در این یا آن مبارزه این میتواند مطرح باشد، بلکه تحمیل و رسمیت بخشیدن به مطالبات معین و یا تحکیم یک سنت کارگری یا وضعیت اجتماعی معینی است. یک اتحادیه میتواند برای رسمیت یافتن خود تلاش کند. کارگران یک بخش ممکن است برای لغو فلان مقررات و یا آزادی فلان کارگر و سرکار برگشتن دیگری بکوشند و همه اینها را در چهارچوب یک مبارزه علنی و قانونی جلو ببرند. یک نمونه برجسته مبارزه رادیکال قانونی اول ماه مه های کارگران سندج است.

شناخت و برسمیت شناسی مکانیسم های سازمانیابی و رهبری در طبقه کارگر از قبیل آژیتاتورهای پرولتر، مبحث حوزه ها و شبکه محافل کارگری، تلفیق کار علنی و مخفی و برسمیت شناسی کار قانونی و اتکا به آن همگی بسط بحث سبک کار کمونیستی از سوی منصور حکمت بودند.

دومین رکن بحث سبک کار منصور حکمت اصول و شیوه های رهبری کمونیستی است.

این مبحث بویژه برای حزب کمونیستی ترین گروه نسبت به قوانین حرکت و اثر و خنثی کرده است. نقش تعیین کننده ای داشت و با برداشتن موانع ذهنی نقش مهمی در به پیش راندن عناصر پیشرو در حزب کمونیستی داشت. از منظر منصور حکمت رهبری کمونیستی خود را موظف به رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا بمثابه یک طبقه جهانی در تمام مراحل و وجوه آن میداند، از اینرو تحت فشار نیازهای مرحله ای جنبشهای عملی افق و دورنمای کار سیاسی و وظایف خود را محدود نمیکند.

از نظر منصور حکمت رهبری کمونیستی یک رهبری صرفاً سازمانی نیست و دامنه فعالیت رهبران کمونیست نمیتواند و نباید به چهارچوب تشکیلات خود محدود بماند. رهبری کمونیستی پیشروی و پیروزی در این یا آن عرصه معین مبارزه طبقاتی و انقلابی را پایان وظایف خود نمیپندارد و خواستار تحقق کلیت برنامه کمونیستی در برابر سرمایه داری و نظام جهانی آن است. بحث وی مبتنی بر این است که رهبری کمونیستی خود را ملزم به هدایت دائمی جنبش و تشکیلات حزبی و خنثی کردن کلیه گرایشات و سیاستهای غیرپرولتری در جنبش کارگری و کمونیستی میداند.

رهبری کمونیستی موظف به ایفای نقش پیشتاز است. رهبران کمونیست تصمیمات خود را نه با معدل گیری و با تلفیق نظرات گوناگون موجود در حزب و جنبش طبقاتی، بلکه بر مبنای پیشروترین نظرات موجود اتخاذ میکنند. رهبری کمونیستی نه یک رهبری میانجی گرانه، بلکه رهبری ای جانبدار و مصمم است.

منصور حکمت رهبری کمونیستی را یک رهبری آینده نگر می داند که به استقبال مسائل آتی جنبش و تشکیلات خود می رود و از قبل سازمان حزبی خود و طبقه کارگر را برای مقابله با موانع آتی مبارزه آماده میکند. تمرکز، استمرار و ادامه کاری، یک اصل تخطی ناپذیر در رهبری کمونیستی است. رهبری باید بویژه به کادراهای پیشرو آگاه تشکیلات متکی شود.

حزب و قدرت سیاسی

در مورد این رکن از بحث سبک کار منصور حکمت با نقل قولی از خود وی شروع می کنم:

”من طرفدار غلیظ ترین مارکسیسمی هستم که بشود پیدا کرد. فکر میکنم غلیظ ترین مارکسیسم آن مارکسیسمی است که میتواند بر دنیای بیرون تاثیر بگذارد. اساس حرف مارکس این بود که گفت جامعه اصل است. جامعه است که روح ما، فکر ما، عواطف ما، شعور ما، زیبایی شناسی ما و همه چیز ما را شکل میدهد، و حال درست همان کسانی که جامعه قرار است در تعقل شان این مکان تعیین کننده را داشته باشد، بی تفاوت

ترین گروه نسبت به قوانین حرکت و اثر و خنثی کرده است. مکانیسم های خود جامعه از آب در آمده اند. وقتی بحث آژیتاتورهای کمونیست و محافل کارگری را میکشیم که ببینید حداقل مکانیسمی که خود جامعه برای متحد شدن کارگران بوجود آورده است چیست، بیائید برویم به این وصل بشویم و با آن کار کنیم. حرفهائیان را آنجا بزنید. آنجا گوش شنوا وجود دارد. بحث محافل کارگری بر سر بازشناسی گوشه ای از مکانیسم های واقعی جامعه بود. یادآوری این بود که طبقه کارگر یک موجودیت اجتماعی و اجتماعاً شکل گرفته است.“

بحث حزب و قدرت سیاسی بعنوان یک بحث استراتژیک برای کمونیسم کارگری مابۀ ازای سبک کاری تعیین کننده ای داشته و دارد. از نظر منصور حکمت آنچه که یک سازمان را یک حزب سیاسی میکند و آن را از گروههای فشار، محافل فکری، فرقه های عقیدتی، کانون های ادبی و انتشاراتی و شبکه های محفلی متمایز میکند، در درجه اول رابطه آن سازمان با قدرت سیاسی است، چه بعنوان یک مفهوم در اندیشه آن سازمان و چه بعنوان یک واقعیت در حیات و پراتیک آن سازمان. منظور وی از قدرت سیاسی فقط قدرت دولتی نیست. منظور صرفاً کسب قدرت دولتی نیست، بلکه توانایی یک سازمان برای گردآوری نیرو و تاثیر گذاری بر معادلات قدرت در یک جامعه و تبدیل شدن یک سازمان به یک وزنه مهم در تعیین تکلیف سیاسی جامعه است. مبنای بحثی است که بطور مثال ما در زمینه کنترل محلات کرده ایم.

نقش فرد در جامعه و چگونگی ملموس کردن سازمان و رابطه آن با مردم وجه دیگری از بحث حزب و قدرت سیاسی بود. منصور حکمت در این مورد می گوید اگر شما میخواهید مردم دنبال شما بیایند باید خود را نشان بدهید. باید دعوت خود را علنی کنید و مردم را دنبال خود بکشید. نمیتوانید بدون اسم و رسم و هویت و چهره سیاسی این کار را بکنید. فرد در مبارزه سیاسی مهم است. می گوید فرد آن پدیده ای است که به اتحادیه ها، احزاب سیاسی و جنبشها چهره میدهد، برای توده وسیع مردم ملموسشان میکند و آنها را در دسترس مردم قرار میدهد. در نگاه به هر نهادی شما نه فقط فونکسیون و نقش و برنامه و فلسفه وجودی اش را بلکه به افرادی که این نهاد را تشکیل میدهند نیز نگاه میکنید و این در ملموس شدن و واقعی شدن رابطه جامعه با آن نهاد تعیین کننده است. هر فرد، هر قدر هم بخشی از یک سازمان و نهاد جمعی باشد، نقشی فردی ایفا میکند و سهم خودویژه ای در مبارزه سیاسی دارد. سازمان و جنبشی که از فرد بگذرد، فرد را قلم بگیرد، خود را بی

در عین حال منصور حکمت تاکید می کند و هشدار میدهد که کم توجهی یا کنار گذاشتن بعد سازمانی و حزبیت سیاسی، سر از دنباله روی دیگری در می آورد. اگر فقط از سر بعد اجتماعی حرکت کنید به انحلال حزب، به سندیکالیسم و یا به آنارکو سندیکالیسم میرسید. در این حالت حزب سیاسی را در جنبش های دیگر حل میکنید. مرکز حزب سیاسی قدرت سیاسی است. گرایشی که با کنار گذاشتن مبارزه سیاسی برای تصرف قدرت سیاسی، نقش خود را به یک گروه فشار در چهارچوب قدرت سیاسی بورژوازی کاهش میدهد، در عرصه مبارزه و اعتراض اقتصادی کارگران سندیکالیست میشود، در جنبش رهائی زن فمینیست، در امر پناهندگان به فعال کار خیریه و ... تبدیل میشود. این تحزبی است تنها متکی به شبکه های جنبشی و مبارزاتی، تحزب بدون حزب است.

بعنوان جمع بندی به بحث منصور حکمت اشاره می کنم که می گوید: ” بحث سبک کار سخت ترین موضوعی بود که جنبش کمونیستی با آن روبرو بوده است. بحث جدی است که انقلابیگری خرده بورژوازی و پوپولیسم را از ریشه می گیرد و یک گسست بنیادی است که تعلق طبقاتی کمونیست ها را تثبیت می کند.“

و این مساله امروز و به طریق اولی برای ما و تحزب کمونیستی که درگیر آن هستیم بخوبی صادق است و به مصافهایی که در مقابل ما وجود دارند اشاره می کند. گرگها و مصافهایی از قبیل تلفیق نقش و کار علنی و مخفی برای آژیتاتورهای کمونیست و رهبران علنی و اینکه چگونه بتوانیم موقعیت رهبران و آژیتاتورهای کمونیست را حفظ و تحکیم کنیم و در عین حال آنها بخش مهمی از تحزب کمونیستی و رهبری کمونیستی باشند؟ چگونه فونکسیونها و سازمانیابی مخفی، محکم و منضبط لنینی را با وجود آژیتاتورهای علنی که در شبکه های مبارزاتی نیرو جایجا می کنند و کارگران کمونیست رهبری آنها را قبول کرده اند، تامین کنیم؟ چگونه بعنوان کمونیستهای پس از انقلاب ۵۷ تحزب کمونیستی را در دو جغرافیای متفاوت با دو نوع شرایط متفاوت و سطح مبارزه طبقاتی تامین کنیم؟

اینها مصافهایی است که ما با اتکا به بحث و نقد راهگشای منصور حکمت از سبک کار می توانیم و باید به آنها پاسخ کمونیستی در خور بدهیم.

متشکرم.

موقعیت امروز و آینده کومه له کمونیسم ملی (بررسی موردی)

مصاحبه با رحمان حسین زاده

اکتبر: اخیرا به همراه فاتح شیخ سمیناری را تحت عنوان "موقعیت امروز و آینده کومه له - بررسی موقعیت پوپولیسم و ناسیونالیسم چپ در کردستان" برگزار کردید. ضرورت برگزاری این سمینار چه بود؟ و به چه موضوعاتی پرداختید؟

رحمان حسین زاده: موقعیت امروز و آینده کومه له در چند ماهه اخیر مورد بحث و جدال و حتی کشمکش سیاسی فراوان بوده است. قطب بندی جدید علنی و آشکار در صفوف کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) بوجود آمده است. در میان سه شاخه سازمان زحمتکشان که خود را به کومه له منتسب میکنند، کشمکش فیزیکی و نظامی به اقتضای سیاسی تبدیل شد. روزنامه ها و سایتها و فعالین سیاسی از راست و چپ به این موضوعات پرداخته اند. تحولات تحت نام کومه له در میان کارگران و مردم کردستان بازتاب دارد. بخشی از کارگران و مردم زحمتکش و خواستار آزادی و رهایی، که هنوز تصویر گذشته چپ و کمونیستی را از کومه له دارند، به نظر میرسند در نتیجه این تحولات و ادعاها و کشمکشهای درونی سه جریان موسوم به کومه له و گروهبندهای دیگری تحت همین نام دچار سردرگمی شده اند. بار دیگر پرسیده میشود، چرا کومه له به اینجا رسید؟ علت سیاسی انشعابات و جداییهای درون کومه له کدامند؟ مولفه های موقعیت امروز و آینده این جریان چیست؟ ابعاد سهم خواهی ناسیونالیسم چپ در این تحولات به چه میزان بوده و هنوز چه هدفی در تقییب میکند؟ سیاست کمونیستی در برخورد به کومه له و به این مناسبت خطاب به کارگران و کمونیستها و آزادخواهان در کردستان کدام است؟ اینها و بعضی موضوعات دیگر مجددا نیاز به بررسی و نقد و ارائه راه حل کمونیستی داشت. با توجه به این نیازها ما تصمیم به برگزاری این سمینار گرفتیم.

در این سمینار ابتدا فاتح شیخ روندهای تحولات سیاسی در منطقه و ایران و کردستان و تأثیرات این روندها را بر احزاب برشمردند. سپس تأثیرات این تحولات بر شاخه های مختلف موسوم به کومه له و سیاست کمونیستی در قبال هر کدام و مشخصا کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) را ارائه کردند. من نیز در بخش دوم بحث به طور فشرده به علت سهم خواهی ناسیونالیسم چپ و نقش آن در تحولات و سرنوشت کومه له در مقاطع مختلف، از مقطع تاسیس آن تا به امروز پرداختیم. به طور فشرده مواضع و سیاستهای این جریان را در دو دهه اخیر در جنبشهای سیاسی و اجتماعی جامعه کردستان برشمردم. سعی من بر این بود که ابرکتی و غیر قابل انکار نشان دهم در غیاب کمونیسم کارگری و افق و سیاست مارکسیستی چگونه کومه له ای که در دهه هشتاد میلادی در کردستان ایران به عنوان کمونیسم متشکل عروج کرد، از دهه نود به بعد به طرف ناسیونالیسم چرخید و نهایتا به ناسیونالیسم کرد تمکین کرده و در بستر جنبش ملی و

ناسیونالیستی حداکثر میخواد نقش جناح "چپ" این جنبش را ایفا کند. امیدوارم به زودی مباحث این سمینار قابل دسترس شود. طبعا در این مصاحبه مورد نظر شما میتوانم در چارچوب بحثی که خودم ارائه کردم، جوابگوی پرسشها باشم.

اکتبر: مصاحبه را با این سؤال و یا سئوالات ادامه میدهم که شما اشاره میکنید که کومه له به طرف ناسیونالیسم چرخید و به آن تمکین کرده است. حتی این سازمان را در بستر جنبشی ناسیونالیستی کرد معرفی میکنید، اما کومه له خود را سازمانی کمونیستی معرفی میکند و از طریق نشریات و میدیای وابسته بخود از سازماندهی و به سرانجام رساندن انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری و جامعه سوسیالیستی و... سخن میگویند. آیا این ادعای شما یک ادعای متناقض نیست؟ زمینه ها و دلایل سیاسی و اجتماعی قرار گرفتن کومه له را در جنبش ناسیونالیستی کرد چگونه توضیح میدهید؟

رحمان حسین زاده: این تناقض وجود دارد، اما این تناقض ادعای من نیست، تناقض ادعای کومه له و سیاست و پراتیک ناظر بر این جریان است. کومه له خود را کمونیست معرفی میکند، اما درست همانند بخش اعظم احزاب و جریانات پوپولیست و چپ ناسیونالیست در قرن بیستم و تاکنون، کمونیسمی که اکنون بر کومه له ناظر است، کمونیسم ملی است. کمونیسمی که برای پیشبرد امر جنبش ملی لباس مارکسیسم را بر تن کرده است. در طول تاریخ کمونیستهای ملی را متعدد تجربه کرده ایم. کمونیسم روسی، کمونیسم چینی و مانوئی، کمونیسم آلبانیایی، کمونیسم جهان سومی ضد امپریالیست و پوپولیست ایران در مقطع انقلاب ۵۷، کمونیسم کومه له ره نده ران کردستان عراق، نمونه های جهانی و منطقه ای و محلی هستند که چپ و کمونیسم ملی را نمایندگی میکردند. تقریبا همه آنها نهایتا در بستر اصلی خود یعنی ناسیونالیسم ادغام شدند. اگر چه در شرایط جهانی و منطقه ای امروز و نیمه دوم قرن بیستم و طبعا در مختصات کمونیسم ملی آن دوران و این دوره تفاوتی بسیاری وجود دارد و نمیخواهم یک به یک مقایسه کنم، اما وجه مشترک آنها چه آن دوران چه ایندوره در اینست که هیچکدام، هیچوقت کمونیسم را به عنوان اعتراض ضد سرمایه کارگر و برای لغو کار مزدی و پایان استثمار انسان به دست انسان نمایندگی نکردند. همه برای پیشبرد امر ملی به مارکسیسم آویزان شدند. کومه له فعلی از معدود جریاناتی است که هنوز برای اینکه نشان دهد، جناح "رادیکال و چپ و خوب" جنبش ملی است، خود را کمونیست معرفی میکند. این موقعیت دوگانه و متناقض کومه له و اینکه ناسیونالیسم و کمونیسم هر دو در سرنوشت کومه له نقش ایفا کرده و سهم دارند، ابا بدون سابقه و پیشینه و زمینه نبوده و نیست. اینجا است به بخش دوم سؤال میرویم و اگر اجازه بدهید برای یک بار دیگر به سابقه تاریخی و سیاسی مسئله بپردازیم، چون برای نتیجه گیری موقعیت امروز و آینده کومه له نگاهی به این گذشته ضروری است.

پیدایش کومه له از دو فاکتور جهانی و محلی پوپولیستی و ناسیونالیستی مایه گرفته است. کومه له در شرایطی در سال ۱۳۴۸ یعنی اوایل دهه ۶۰ میلادی در کردستان ایران تاسیس میشود، که به دنبال اصلاحات ارضی در ایران و گسترش مناسبات سرمایه داری، روابط و مناسبات اجتماعی و سیاسی گذشته متحول میشود. جامعه کردستان به نیروی چپ احتیاج پیدا میکند. بخش مهمی از الیت روشنفکری و تحصیلکردگان و دانشجویان آن مقطع جامعه کردستان با درک این نیاز و با درک و آگاهی آزمان خود از کمونیسم به ایجاد سازمان چپ و مارکسیستی همت میگذارند. این حرکت مستقیما از فضای اعتراض جامعه کردستان الهام میگردد. در آن مقطع اثرات جنبش ملی کرد بعد از اتفاقات موسوم به جمهوری مهاباد هنوز بر فضای سیاسی جامعه سنگینی دارد. با تأثیر از این روند ناسیونالیسم چپ در کردستان که قالب حزب سنتی ناسیونالیسم کرد، یعنی حزب دمکرات را برای خود قالب مناسبی نمیداند، عملا در تحرک ایجاد کومه له نقش اساسی ایفا میکند. مسئله اینست این تحرک با اعتبار و روند حرکت یکی از قطبهای به اصطلاح جهانی کمونیسم ملی هم خوانایی پیدا میکند. کمونیسم مانوئی و چینی در تقابل با کمونیسم روسی الهام بخش بسیاری از تحركات و حرکتهای ملی گرایانه و ناسیونالیستی و چپ گرایانه در سطح جهانی میشود. ایجاد کومه له با روند جهانی مانوئیسم انطباق پیدا میکند. در نتیجه این دو فاکتور از همان ابتدا ناسیونالیسم و چپ گرایی هر دو در ایجاد کومه له نقش و سهم ایفا میکنند. هر دو در مقطع انقلاب ۵۷ ایران در هدایت و بزرگ کردن و اجتماعی کردن کومه له نقش بازی میکنند. اما انقلاب ۵۷ و نیازهای واقعی و عینی مبارزه اجتماعی یک جامعه سرمایه داری، پایه های کمونیسمهای بورژوازی و از جمله مانوئیسم و ناسیونالیسم چپ را در سراسر ایران زیر سؤال میبرد. همین واقعه ضرورت به میدان آمدن مارکسیسم انقلابی را در جامعه ایران برجسته میکند. در جواب به این نیاز اتحاد مبارزان کمونیست و مارکسیسم انقلابی عروج میکند و به سرعت فضای چپ ایران را قطبی و تحت تأثیر خود قرار میدهد. در جامعه کردستان فضای انقلابی و رادیکال مبارزات اجتماعی و واقعیات روزمره مبارزه طبقاتی و ضدیت ناسیونالیسم کرد با اهداف و مطالبات کارگران، زنان، جوانان، دهقانان فقیر و مردم زحمتکش و تحت ستم، بیش از پیش نیاز به عروج کمونیسم و رادیکالیسم مارکسی و متفک شده از افق و تصویر و سیاست ناسیونالیستی را برجسته میکند. کومه له تنها سازمان چپ موجود وصل شده به محیط سیاسی جامعه کردستان به سرعت از این روند تأثیر میگردد. سر بلند کردن خط مارکسیسم انقلابی در دور رهبری کومه له از این ضرورت مایه میگردد.

بر این اساس اولین انتخاب سیاسی مهم در مقابل کل کومه له قرار داده میشود. مارکسیسم انقلابی سر بلند کرده در رهبری کومه له در تقابل با خط مشی سنتی پوپولیستی و ناسیونالیستی تا آزمان در فروردین ۱۳۶۰ در کنگره دوم کومه له در حرکتی بالنده انتخاب مارکسیسم انقلابی را در مقابل کومه له قرار میدهد. خوشبختانه این کنگره با اعلام قبول خط مشی مارکسیسم انقلابی اتحاد مبارزان کمونیست به روند به چرخیدن کل کومه له و انتخاب مارکسیسم رهبری شتاب جدی میدهد. این روند به تصویب برنامه کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲ منجر میشود. از مقطع کنگره دوم کومه له و بویژه بعد از ایجاد حزب کمونیست ایران تا مقطع کنگره ششم کومه له با تأثیر از این روند قدم به قدم و در جدال بیوقفه با ناسیونالیسم و تصویر و سنتهای کارش، افق و تصویر و سیاست و پراتیک کومه له مسیر کمونیستی روشن پیدا میکنند. ناسیونالیسم و پوپولیسم در کومه له میماند اما حاشیه ای و بدون ادعا میشود. در دوره بعد از کنگره ششم کومه له دوره جدیدی در حیات سیاسی کومه له شروع میشود. ختم جنگ ایران و عراق اعلام میشود. فعالیت نظامی و بخش علنی کومه له با محدودیات و با مخاطرات جدی روبرو میشود. در مقابل این وضعیت جدید علاوه بر خط مشی کمونیستی رهبری وقت حزب کمونیست ایران، بعد از سالها گوشه نشینی ناسیونالیسم کرد موجود در کومه له و در سطح رهبریش به تحرک در میاید و سیاست و خط مشی سنتی جنبش ملی کرد که اتکا به زیستن در شکافهای دولتها و قدرت های منطقه است، را جلو میکشد. همین ماجرا بعد از سالها تقابل کمونیسم و ناسیونالیسم را در کومه له دوباره احیا میکند.

یک بار دیگر انتخاب سیاسی در مقابل کومه له قرار میگردد. اکثریت رهبری و کادری و اعضای مستقیما دخیل تشکیلات علنی با حمایت از سیاست کمونیسم کارگری و منصور حکمت موجبات شکست خط مشی ناسیونالیستی رهبری وقت و کنونی کومه له را در پلنوم شانزدهم آن حزب فراهم میکنند. (همین جا علاقمندان به شناخت بیشتر از این تحولات را به مطالعه رساله دورنمای فعالیت حزب در کردستان، نوشته منصور حکمت در سایت حکمت فرامیخوانم). برای مدتی دوباره ناسیونالیسم موقعیت حاشیه ای را تحویل میدهد. اما دیری نپایید بعد از تحولات منطقه و قدرت گیری و اعلام حاکمیت ناسیونالیسم کرد در مارس ۱۹۹۱ در کردستان عراق، ناسیونالیسم کرد موجود در کومه له با اتکا به قدرت جنبش خودش، یعنی جنبش ناسیونالیستی دوباره به تحرک در آمد و در مقابل تحلیل و سیاست دورنمای کار کمونیستی کومه له قرار میگیرد. اینبار انتخاب دیگری در مقابل صفوف کومه له قرار گرفت و همانطور که خیلی ها میدانند. بار دیگر اکثریت قاطع رهبری، کادری و اعضای کومه له با قبول کمونیسم کارگری و سیاستهای آن به همراه منصور حکمت در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱ میلادی) همزیستی با ناسیونالیسم را پایان دادند. صف خود را از ناسیونالیسم و سیاست و پراتیک ناسیونالیستی جدا کردند و در حزب کمونیست کارگری متشکل شدند.

من میخوام این نتیجه را بگیرم که ناسیونالیسم همیشه از بدو پیدایش و در مراحل مختلف یک نیروی فعال و صاحب سهم در حیات سیاسی کومه له بوده است. کومه له در بطن خود و در بطن پیشبدر مبارزه در جامعه کردستان که دارای یک جنبش قوی ملی است، ناسیونالیسم را با خود حمل کرده است. در نتیجه در تجربه کومه له چرخش و بازگشت به ناسیونالیسم

زمینه قوی و تاریخی دارد. با توجه به این زمینه است که در سال ۱۳۷۰ رهبری کنونی کومه له به جای انتخاب چپ و کمونیسم الهامبخش از آلمان کومه له به رهبری منصور حکمت، بر عکس خط مشی ناسیونالیستی و پوپولیستی را به رهبری عبدالله مهندی انتخاب کرد. این سرآغاز چرخش بنیادی بود، که نه تنها سازمان ناسیونالیست افراطی و فدرالیست مهندی، ایلخانی را از خود بیرون داد، بلکه سرنوشت امروز کومه له را هم رقم زد. کومه له کنونی علیرغم ظاهر چپ وادعای کمونیستی به طور عینی به عنوان شاخه "معتدل تر ناسیونالیسم" در جنبش ملی هضم شده است. با اندکی دقت متوجه میشوید که کومه له کنونی اساساً به جنبش ملی وصل است. نیازها و ملزومات این جنبش را در جزئیات منعکس میکند. اولویتها و مشغله ها و پراتیک و آرایش خود را در انطباق با نیازهای آن سازمان میدهد. به خاطر ملزومات و نیازهای این جنبش میتواند ۲۰ سال تمام درشکافهای منطقه و احزاب و دولتها زندگی کند. دوستی و نزدیکی با سازمانها و احزاب راست در منطقه را تحت نام "دیپلماسی و تنظیم رابطه" ادامه دهد. اما در خدمت همان نزدیکی با راستها، دوری و بعضاً خصومت با کمونیستها و سازمانها و نهادهای رادیکال اجتماعی در کردستان عراق و ایران را توجیه کند. بر اساس مصلحتهای ناسیونالیستی در مورد قایق زیادی در جامعه سکوت کند. خود را کمونیست میدانم اما علیه خرافه مذهب و ناسیونالیسم و فرهنگ عقب مانده سکوت میکند. بر این مبنا در این دو دهه به کارگاه پرورش ناسیونالیسم تبدیل شده و انواع گروه بندیهای ناسیونالیستی را از خود بیرون میدهد. در جنبش اجتماعی کارگران و زنان به دنبال رو عقب مانده ترین گرایشات تبدیل شده است. همدوره اینها انطباق کاملی با کاراکتر کمونیسم ملی و جریان ناسیونالیست چپ دارند که اکنون بر سیاست و رهبری کومه له ناظر است. بر این اساس چرخش سیاسی و پراتیکی که کومه له کنونی در دو دهه گذشته از سر گذرانده است، پراتیک و مناسبات این جریان را با جامعه و جنبش های اجتماعی جامعه به نسبت دوره فعالیت رادیکال و گذشته انقلابی این جریان تغییر داده است. به این ترتیب کاراکتر کومه له از سازمانی که دورانی اولویتها و مشغله ها و پراتیک آن برخاسته از جنبش و مبارزه طبقاتی کردستان بود و در این مبارزه پرچم مبارزه طبقه کارگر و مردم زحمتکش را به عهده داشت، به سازمانی که گام به گام در جنبش ملی هضم میشود و مانع تشدید و شفاف شدن مبارزه طبقاتی در جامعه میشود، تبدیل شده است. اگر علاقمندید در ادامه مصاحبه به طور کنکرت تر به چرخش سیاسی دودهده اخیر کومه له میپردازیم.

اکتبر: شما به زمینه و سابقه تاریخی سهم خواهی ناسیونالیسم کرد در حیات و سرنوشت سیاسی کومه له اشاره کردید. گفتید در غیاب ناظر بودن خط مشی کمونیستی بر رهبری و سیاست کومه له یک چرخش بنیادی در این جریان بوجود آمده است. مؤلفه های اصلی این چرخش سیاسی کدامند؟

رحمان حسین زاده: قبلاً اشاره کردم، سرآغاز یک چرخش سیاسی بنیادی در کومه له با قدرت گیری ناسیونالیسم کرد

در منطقه و در کردستان عراق توأم شد. به دنبال ماجرای اشغال کویت توسط رژیم بعث عراق و جنگ اول خلیج در سال ۱۹۹۱ رژیم بعث از ارتش آمریکا شکست خورد. با تضعیف قدرت رژیم صدام حسین، کردستان عراق از سیطره رژیم بعث بیرون افتاد. تحت حمایت آمریکا ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق به قدرت رسید. این رویداد کل ناسیونالیسم کرد را در منطقه تقویت کرد. ناسیونالیسم کرد در کومه له هم بار دیگر سر بلند کرد. این بارصراحتاً به فکر جدا کردن مسیر سیاسی و صف خود از خط مشی و رهبری کمونیستی حاکم بر حزب کمونیست ایران و کومه له آن دوره افتاد. عبدالله مهندی که در مقطع کنگره دوم کومه له در سال ۱۳۶۰ نقش پرچمدار گرویدن به مارکسیسم انقلابی و کمونیسم منصور حکمت را به عهده داشت، اینبار درست یک دهه بعدتر بر عکس با پرچم ناسیونالیسم در مقابل کمونیسم منصور حکمت نقش سخنگو و هدایت کننده جریان ناسیونالیستی را بر عهده گرفت. نکته قابل توجه اینست رهبری کنونی کومه له آن زمان پشت سر مهندی علیه کمونیسم کارگری به خط میخورد. این رویداد ناسازگاری بیشتر کمونیسم و ناسیونالیسم درون کومه له را برجسته میکند. این ناسازگاری با جدایی کمونیسم بعد از جدایی کمونیسم کارگری و اکثریت قاطع رهبری و کادرهای کمونیست آن جریان در سال ۱۳۷۰، در حزب کمونیست ایران و کومه له بیجا مانده، دوره جدید سیاسی آغاز میشود. اولین مشخصه این دوره جدید اینست که بر عکس گذشته آن جریان، مارکسیسم و کمونیسم موقعیت سکندار و هدایت کننده را از دست میدهد. ناسیونالیسم کرد هر چند تحت پوشش پوپولیسم میدانداز آن دوره تاکنون لحظه به لحظه گامی کند و دوره هایی شتابان و حتی جهشی شاهد بازگشت کومه له جدید به بستر ناسیونالیستی و پوپولیستی شناخته شده هستیم. در سمینار اخیر من به سهم خود مؤلفه های اصلی این چرخش را توضیح دادم. در اینجا دوباره به آنها میپردازم.

الف: آشتی کردن با ناسیونالیسم کرد و اثبات برادری در جنبش ملی:
قدرت گیری ناسیونالیسم در کردستان عراق باعث شد جریان باقیمانده در حزب کمونیست ایران و کومه له طبق سنت چپ پوپولیست با فرمول "حمایت از جنبش توده ها" در واقع از ناسیونالیسم کرد و تحولات ناسیونالیستی در کردستان عراق حمایت کند. کومه له از معدود جریانهای است که به نام چپ رسماً و علناً به "منطقه امن و نوفلایزون" حاصل از نظم نوین جهانی آمریکا در کردستان عراق حمایت و سمپاتی نشان داد. بلاتکلیفی و وضعیت سرگردان بوجود آمده در کردستان عراق را تحت نام "پیشرفتی برای مسئله کرد و دولت نوپا" تأیید کرد. پای بیانییه های ارتجاعی متعددی با جریانانات راست ناسیونالیستی از جمله پ.ک.ک و حتی جریانانات حاشیه ای ناسیونالیست امضا گذاشت. نشست و برخاست و ایجاد دوستی با انواع جریانانات راست ناسیونالیست در کردستان عراق را شتاب بخشید و همزمان بایکوت و ابراز خصومت با کمونیسم و چپ به میدان آمده در

کردستان عراق را پیشه کرد. **ب- تمکین به حزب دمکرات**
رهبری کومه له جدید در روند آشتی کردن با ناسیونالیسم کرد، با پشیمانی از گذشته انقلابی در برابر حزب دمکرات و دادن آوانسهای زیاد به این حزب سنگ تمام گذاشت. خیلی زود عبدالله مهندی در موقعیت نمایندگی کومه له در بارگاه رهبری حزب دمکرات پافشاری انقلابی و واقعی گذشته خودش و کومه له به برکشش حزب دمکرات و کومه له به عنوان انعکاس مبارزه طبقاتی در جامعه کردستان اعلام ندامت کرد و آن را به عنوان لکه سیاه پرورنده گذشته خود و کومه له قابل فراموشی دانست. ظاهراً جهت گیری ناسیونالیستی مهندی و کومه له در ذهن مهندی مبارزه طبقاتی در جامعه کردستان را فرعی قالب میگرد، غافل از اینکه در دنیای واقعی دو دهه گذشته تشدید مبارزه طبقاتی و اجتماعی در جامعه کردستان یک واقعیت عینی بوده است.

ج- افق ناسیونالیستی و فرمول "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"
یک وجه اساسی آشتی کردن با ناسیونالیسم کرد در حرکت دو دهه اخیر اینها آنجا برجسته میشود، که بر خلاف گذشته رادیکال قبیلتر دیگر ما شاهد هیچ

جدال فکری و سیاسی جدی از جانب این جریان علیه افق و تصویر و سیاست و سنت ناسیونالیستی نیستیم، بر عکس به وضوح خود در ادراکات و افق و تصویر ناسیونالیسم هضم شده اند. جدی ترین نقد آنها به ناسیونالیستها فقط بر جنبه "امید بستن این جریانات به آمریکا" متمرکز است. اگر به هر دلیلی امید بستن جریانات ناسیونالیست به آمریکا به نقطه پایانی برسد، کومه له کنونی دیگر حرف جدی و نقدی نسبت به این جریانات ندارد. میخ شدن این جریان به فرمول عمومی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی و تاریخی دوره کنونی با دورانی که این فرمول نقش مترقی و کارساز داشت، عملاً این جریان را در کنار هر حرکت ارتجاعی تحت نام "حق ملی" قرار میدهد. دفاع بی چون و چرای اینها از تحركات ارتجاعی قومی در خوزستان، آذربایجان، بلوچستان و در خود کردستان از همین جا ناشی میشود. تز "حق ملل در تعیین سرنوشت و تصمیم دادن بی قید و شرط آن به هر حرکت قومی و ملی پاشنه آشیل این جریان و به توجیه کننده تئوریک خط ناسیونالیستی کومه له تبدیل شده است.

به دلیل عدم مرزبندی کومه له با افق و تصویر ناسیونالیست کرد و با توجه به داده های مشترک و بستر مشترک با جریان ناسیونالیستی، کومه له در دو دهه اخیر به کارخانه تولید ناسیونالیسم و آن هم ناسیونالیسم افراطی از قافله عقب مانده تبدیل شده است. از جمله چند سال قبل جریان فدرالیست و فالانژیزست سازمان زحمتکشان از آنها جدا شد. برخورد رهبری کومه له با شکل گیری و انشعاب آن دوره و اتفاقات امروز سازمان زحمتکشان گویای بند ناف مشترک ناسیونالیست آنها با این جریان است. شکل گرفتن این ترند ناسیونالیست افراطی تا مقطع انشعاب آنها و تا زمانی که اتفاقاً مهندی- ایلخانی زاده پیشقدم شدند و اعلام کردند که اختلافات پایه ای دارند، توسط رهبری کنونی کومه له مسکوت گذاشته شد. آن وقت هم که انشعاب اتفاق افتاد و حتی در ارزیابی همین یک سال قبل دبیر اول کومه له اشاره میشود که این دسته اساساً نارضایتی تشکیلاتی داشتند، و به این ترتیب از نقد افق و تصویر پایه ای آنها طفره رفتند. چه در دوران همزیستی سازمانی و چه تاکنون امتیازات سیاسی زیادی را برایشان قائل شده اند. سابقه توطئه گریها و اسناد جمعی سیاه آنها را به عنوان اسناد هم جنبشی های خود هنوز از افکار عمومی مخفی نگه داشتند. در کنگره سال گذشته حزبشان از عادی بودن رابطه شان با این جریان هم صحبت میکنند. در مقطع انشعاب جریان مهندی- ایلخانی نقد بی امان ما کمونیست کارگريها علیه سازمان زحمتکشان و در دفاع از گذشته کمونیستی کومه له را چپ روانه و تند سازمان زحمتکشان در چند ماه اخیر کومه له از دخالت سیاسی روشن حتی در دفاع

از اعتبار و نام کومه له کوتاه آمده است. هم اکنون یک گروه بندی ناسیونالیستی دیگر در درون کومه له با قدرت گیری تشکیلاتی بیشتر ادعای سهم میکند. همه این اتفاقات این واقعیت را نشان میدهد که وجود ناسیونالیسم قوی در کومه له، بستر

جدال فکری و سیاسی جدی از جانب این جریان علیه افق و تصویر و سیاست و سنت ناسیونالیستی نیستیم، بر عکس به وضوح خود در ادراکات و افق و تصویر ناسیونالیسم هضم شده اند. جدی ترین نقد آنها به ناسیونالیستها فقط بر جنبه "امید بستن این جریانات به آمریکا" متمرکز است. اگر به هر دلیلی امید بستن جریانات ناسیونالیست به آمریکا به نقطه پایانی برسد، کومه له کنونی دیگر حرف جدی و نقدی نسبت به این جریانات ندارد. میخ شدن این جریان به فرمول عمومی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی و تاریخی دوره کنونی با دورانی که این فرمول نقش مترقی و کارساز داشت، عملاً این جریان را در کنار هر حرکت ارتجاعی تحت نام "حق ملی" قرار میدهد. دفاع بی چون و چرای اینها از تحركات ارتجاعی قومی در خوزستان، آذربایجان، بلوچستان و در خود کردستان از همین جا ناشی میشود. تز "حق ملل در تعیین سرنوشت و تصمیم دادن بی قید و شرط آن به هر حرکت قومی و ملی پاشنه آشیل این جریان و به توجیه کننده تئوریک خط ناسیونالیستی کومه له تبدیل شده است.

مشترک پیدایش شاخه های مختلف ناسیونالیستی درون کومه له میباشد. جنبه های بسیار دیگری از نزدیکی، همراهی و همسویی کومه له با جریانات ناسیونالیستی در این دو دهه اتفاق افتاده است که فرصت پرداختن به همه آنها وجود ندارد.

د- **تداوم مناسبات غیر اصولی و غیر مجاز با رژیم بعث عراق (زیستن در شکاف دولتها)**

یکی از مشخصه های احزاب ناسیونالیست کرد زیستن به هر قیمت در شکاف دولتهای ارتجاعی منطقه است. ادامه مناسبات کومه له با رژیم بعث عراق تا مقطع سرنگونی این دولت در سال ۲۰۰۳ در چارچوب همین نگرش ناسیونالیستی قابل توضیح است. سابقه و ضرورت رابطه کومه له تا سال ۱۹۹۱ هر چه بود، اما از قطع بیرون رانده شدن رژیم بعث عراق از کردستان عراق در همان سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ که این رژیم توسط آمریکا سرنگون شد، ادامه رابطه یک جریان که خود را کمونیست میدانست با رژیم بعث عراق، هیچ مبنای پرنسیپی، اصولی و سیاسی و عملی درستی نداشت. به طور خلاصه به دلایل آن میپردازم:

حاکمیت رژیم بعث در کردستان عراق، منطقه ای که رهبری و بخش عینی تشکیلات کومه له مستقر بود، دیگر وجود نداشت و لذا هیچ محدودیتی از جانب این دولت نمیتوانست بر فعالیت و تحرک این جریان وجود داشته باشد تا با توجه "تنظیم مناسبات و تسهیل امکانات فعالیت سازمانی ادامه پیدا کند. مضافاً مسائل و تحولات جامعه عراق بعد از اشغال کویت و رویدادهای بعد از آن خود به یک محور کشمکشهای جهانی ومنطقه ای تبدیل شده بود و هیچ جریان جدی سیاسی که کومنیست هم معرفی کند، نمیتوانست به بهانه مناسبات دیپلماتیک به این مسائل و تاثیر آن بر سرنوشت کارگر و مردم و جامعه عراق و منطقه نپردازد. اما کومه له به بهانه ادامه مناسبات با رژیم بعث عراق این سکوت را کرد. مهمتر در کردستان عراق جریانات کومنیستی و تحرک رادیکال اجتماعات عروج کردند. یک بعد اساسی مبارزه اینها تلاش برای سرنگونی رژیم بعث عراق و مبارزه روزمره علیه این رژیم بود. در موقعیت جدید، جریانی که خود را کومنیست میدانست، می بایست در کنار این جریانات میبود نه دشمنان آنها. در صورتی که این مناسبات وارونه یعنی از یک طرف ارتباط و دیپلماسی با دولت عراق و از طرف دیگر بایکوت و خصومت با کومنیستها را کومه له ادامه داد. مسئله دیگر نیازهای مالی، لجستیکی و نظامی کومه له در این دو دهه به دلایل متعدد که در اینجا فرصت اشاره به آنها نیست، هیچ موجهی برای ادامه این مناسبات و این بده و بستان با رژیم بعث را باقی نگذاشته بود. آنچه ادامه این ارتباط و دیپلماسی غیر مجاز را توجیه میکرد، انعکاس ناظر بودن خط مشی ناسیونالیستی و سنت همیشگی ناسیونالیسم کرد "سیاست انتظار و زیستن در شکاف دولتهای منطقه برای روز مبادا" بود. احتمال اینکه نکند روزی رژیم بعث دوباره در کردستان عراق حاکم شود، رهبری کونی کومه له را به طرف ادامه این مناسبات غیر مجاز و غیر اصولی با رژیم بعث عراق سوق میداد. خلاصه

کلام با برجسته شدن مفروضات ناسیونالیستی این جریان، یک وجه مشخصه ناسیونالیسم کرد، یعنی زیستن در شکافها دولتهای ارتجاعی منطقه را به کاراکتر پایدار این جریان تبدیل کرد.

اکتبر: ما به ازاء اجتماعی این راست روی سیاسی و چرخش به سمت ناسیونالیسم را چگونه می بیند؟

رحمان حسین زاده: چرخش به راست و ناسیونالیسم در کومه له مناسبات این جریان را با جامعه و جنبشهای اجتماعی از پایه تغییر داد. به سر خط این تغییرات در چند عرصه اجتماعی اشاره میکنم:

- کومه له و جنبش کارگری:

کومه له سوسیالیست و کومه له ای که در دوران ما مستقیماً از مارکسیسم و کمونیسم کارگری تاثیر میگرفت در جامعه کردستان در جنبش کارگری و در دفاع از منافع کارگران حرف اول را میزد. جریان خط دهنده و مبتکر در این جنبش بود. برای مثال اول ماه مه های سنندج و مبارزات کارگران کوره پزخانه ها در سالهای ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۰ دو مورد برجسته دخالتگری کومه له چپ را در آن دوران نشان میداد. به دنبال جدایی ما در عرصه جنبش کارگری سیاستهای رادیکال را بایگانی کردند. مشغله ها و اولویتهایشان در این عرصه حیاتی تغییر کرد. با تجدید نظر در سیاستهای اساسی مثل عودیت کارگری در حزب، سازمانیابی توده ای کارگری و چرخیدن به سازمانیابی اتحادیه ای در مقابل مجمع عمومی و شورا، بایگانی کردن مطالبه ۳۵ ساعتکار در هفته و ذهنی شمردن همه این مباحثات و دیگر سیاستهای دوران کمونیسم کارگری، به دنبال روی از جریانات عقب مانده "کارگر کارگری" سطحی روی آوردند. بی خطی خود در جنبش کارگری را تحت نام "کارگران به رهنمود از بالا" احتیاج ندارند را توجیه کردند. بی خطی کومه له در جنبش کارگری و دنباله روی آن از جریانات عقب مانده در جنبش کارگری حاصل این وضعیت است. مورد برجسته این سرگردانی و دنباله روی کومه له از دسته بندیهای مختلف "کمینه هماهنگی" انعکاس این وضعیت است.

- کومه له و مبارزات زنان:

کومه له متأثر از کمونیسم پرچمدار مبارزه ای شفاف علیه بی حقوقی و ستمکشی زن در جامعه کردستان بود. در دو دهه اخیر و دقیقاً به دلیل پشت کردن نسبت به سیاستهای رادیکال کومنیستی این پرچم از دست این جریان افتاده است. اکنون در سیاست و پراتیک کومه له هیچ جدال سیاسی و عملی قابل توجه این جریان را علیه مرد سالاری، ریشه های ستمکشی زن، سنتهای عقب مانده ناسیونالیستی علیه زنان در جامعه کردستان، وصل بودن به مبارزه و تحرک قابل توجه زنان در جامعه را نمی بینید. در ۵ سال گذشته در جامعه کردستان و در شهری مثل سنندج ما شاهد تحرک اجتماعی زن هم از زوایه چپ و هم از زوایه راست بودیم. به جرات میتوان گفت اگر پای صحبتهای فعالین تحرکات مختلف جنبش زنان بنشینید، ردی از تاثیرگذاری کومه له را از آنها نمی شنوید. برای مثال اگر از روئیا طلوعی که جزو جهرهاش حرکت راست زنان در جامعه کردستان بود،

بیرسید از تاثیر پ.ک.ک و پژاک و ناسیونالیستها ... تعریف میکند، اما از کنار کومه له رد میشود و در صحنه مقابل از دبا علیخانی از چهره های چپ جنبش زنان بیرسید از تاثیر سیاسی کمونیست کارگریها و حکمتیستها تعریف میکند و از کنار کومه له رد میشود. همین مشاهدات نشانه بی ربطی این جریان نسبت به تحرک زنان در جامعه کردستان است. آنجا که دنباله روی از گرایش عقب مانده فمینیستی و فمینیسم سطحی کرد را از خود نشان نمی دهند. در دو دهه گذشته کردستان عراق که میزبان رهبری و بخش عینی تشکیلات کومه له است، جولانگاه ترور زنان و خشونت علیه زنان بوده است. جریانات رادیکالی مثل سازمان مستقل زنان و سازمان آزادی زن در عراق درگیر مبارزه جانانه در این مورد بودند، اما کومه له نه تنها از این جریانات رادیکال حمایت نکرد، بلکه نظام مقابل آنها بعضاً سازمانهای زنان وابسته به احزاب ناسیونالیست کرد را لانسه می نماید که خود مانع پیشروی مبارزه واقعی زنان بوده اند. به علاوه در صفوف تشکیلات عینی و نظامی این جریان وجود فضای مردسالاری علیه زنان و دختران مسلح آزار دهنده است. این واقعات انعکاس دوری این جریان از سیاست رادیکال در عرصه های مختلف و در مبارزه اجتماعی زنان است.

- کومه له و مذهب:

به پیوستن کومه له به حزب کمونیست ایران، مبارزه بی امان علیه خرافه و جهالت مذهب در جامعه کردستان بعد بسیار وسیع پیدا کرد. اما امروز به شاهدهی ادبیات و سیاست و اقدامات آنها این بعد مهم مبارزه سیاسی و طبقاتی توسط این جریانات تعطیل شده است. به غیر از نقد سیاسی جمهوری اسلامی ابعاد دیگر در افتادن ما مذهب موضوعیت ندارد. رهبری کومه له این کشف جالب را به عمل آورد که مذهب را به "مذهب توده ها و مذهب آخوندها و ملاها" تقسیم کند. درست همانند آنهايي که زمانی "کشیشان سوسیالیست" را کشف کرده بودند. خاصیت این تقسیم بندی، چیزی جز تمکین به مذهب توده ها و درجه ای از حقانیت قائل شدن بر ای مذهب توده ها و نقد نکردن آن و حداکثر مجوز صادر کردن برای نقد سیاسی مذهب آخوندها نبود. اینها از یاد میبرند که مذهب ابزار دست طبقات استثمارگر و در دنیای ما ابزار دست بورژوازی است. مبارزه با همه ابعاد مذهب و در همه سطوح یک رکن اساسی پیشبرد مبارزه طبقاتی است. به قول مارکس این "اقیون توده ها" و امروزه این ایدئولوژی گسترش گانگستریسم مذهبی و اسلامی یک بعد تخطی ناپذیر مبارزه کمونیستی است. طبعاً کومه له ای که کمونیست نمی ماند معلوم است در میان جدول بندی اسکولاستیک "مذهب مقدس" توده ها و مذهب قابل نقد آخوندها گیر می افتد و عملاً در مبارزه علیه فضای جهل و خرافه مذهبی پاسیو است.

- کومه له و حقوق اولیه مردم زحمتکش:

یک شاخص محبوبیت و پیشروی کومه له در جامعه کردستان دفاع از حقوق اولیه مردم زحمتکش در کردستان بود. بنا به این سابقه و تجربه صدور سند مهم "حقوق اولیه مردم زحمتکش" نه تنها ادعانامه

مردم زحمتکش در مقابل جمهوری اسلامی بلکه در مقابل هر نیروی آقا بالاسر مسلح مثل حزب دمکرات بود. حتی مواردی که اتفاق می افتاد و نیروی مسلح کومه له به مردم زور میگفتند، کومه له رادیکال گذشته بر مبنای این استاندارد نیروی مسلح خود را تئیه میکرد. در بطن گردش به راست و دوری از منافع مردم زحمتکش این سیاست و پراتیک را هم به فراموشی سپرده اند. در این دو دهه در مقابل پایمال شدن حقوق اولیه مردم زحمتکش در کردستان ایران و عراق توسط ناسیونالیستها سکوت کرده اند. اگر در مورد کردستان عراق مجوز "بنا به امر دیپلماسی در کردستان عراق دخالت نمی کنیم" را در جیب دارند، در مقابل پایمال شدن حقوق مردم در کردستان ایران توسط باندهای ناسیونالیستی امثال پژاک و سازمان زحمتکشان و ... چه توضیحی دارند؟ برای مثال دورانی سازمان زحمتکشان و اخیراً جریان پژاک در روز روشن و با بهانه تنبیه توزیع کننده مواد مخدر حقوق اولیه مردم را پایمال و اقدام به ترور میکنند، کومه له که خود را اجتماعی و صاحب نفوذ کلام در میان مردم معرفی میکند، سند تعهد خود به دفاع از حقوق مردم زحمتکش را به فراموشی سپرده است و حتی از صدور یک اعلامیه محکوم کردن و افشاگری هم دریغ میکند. پژاک در وسط شهر سنندج بمب گذاری میکند، در شهر ماکو اقدام به عملیات انتحاری میکند و از مردم عادی قربانی میگیرد. عملیات انتحاری را به تهران منتقل میکنند، حکمتیستها با افشاگری خود به سهم خود مانع تداوم و گسترش آن میشوند. اما از کومه له خبری نیست. در این مورد هم بندگان ناسیونالیستی قوی تر عمل میکنند.

- کومه له و چپ و کمونیسم در کردستان عراق:

کمونیسم و چپ در کردستان عراق سابقاً از کومه له دوره مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری بیشترین الهام را میگرفتند. در مارس ۱۹۹۱ و سر بر آوردن شوراها و گروههای کمونیستی و تا زمانی که کمونیسم کارگری هدایت کومه له را به عهده داشت، فشرده ترین رابطه کمونیستها و چپ با ما در کومه له برقرار بود. با جدایی کمونیسم کارگری، رابطه کومه له با کل چپ و کمونیستها و بعداً حزب کمونیست کارگری عراق نه تنها عوض شد، بلکه خصمانه شد. علاوه بر آن سکوت کومه له در مقابل مصائب اجتماعی مثل ترور وسیع زنان، ترور فعالین کارگری و تعرض بورژوازی و احزاب حاکم به سازمانها و تشکلهای توده ای کارگران و زنان و حقوق مدنی، حتی سکوت در مقابل تعرض اسلامیها به کمونیستها و فتوای قتل ربیوار احمد لیدر حزب کمونیست کارگری عراق، نشانه های بارز خصومت این جریان با جبهه کمونیسم و رادیکالیسم در کردستان عراق است. چنین دوری و خصومتی را با کمونیستها و چپ با ما ادامه رابطه غیر اصولی با رژیم بعث عراق و با نزدیکی دائمی آنها با ناسیونالیستها مقایسه کنید، تا تناقض سیاسی جدی بین ادعاهای این جریان و پراتیک راست و واقعی آن را متوجه شوید.

- کومه له و بازگشت به حوزه چپ سنتی ایران:

چرخش به راست کومه له به جامعه کردستان و تمکین به ناسیونالیسم کرد محدود نماند. به دنبال جدایی کمونیسم کارگری این راست روی در رابطه با چپ پوپولیست و سنتی ایران هم اتفاق افتاد. دوری کردن از کمونیسم کارگری با نزدیکی و آشتی کردن سیاسی با جریانات چپ سنتی توأم شد که زمانی پدیده حزب کمونیست ایران در نقد و در مقابل این چپ عروج کرد. تلاش برای راه اندازی جبهه ها و اتحاد عملهای مختلف با شاخه های مختلف چپ از راه کارگرو بعضی شاخه های فدایی، تا توفان و اتحادیه کمونیستها حاصل این روند بود. همگامی سیاسی با جریانات چپی ای تدارک دیده شد که روز خودش بخش عمده آنها کومه له را سازمان "دهقانی" معرفی میکردند. با تشکیل حزب کمونیست ایران و به چپ چرخیدن کومه له مخالفت جانانه کردند. حتی بخشی از این چپ در جنگ کومه له و دمکرات رسماً در کنار حزب دمکرات ایستاد و جریانی مثل راه کارگر به عنوان سخنگوی بورژوازی معرفی شد. دگردیسی سیاسی راست گرایانه دو دهه اخیر کومه له عکس گرفتن با این جریانات را الزامی کرده بود. به علاوه بنا به مصلحت تشکیلاتی حفظ حزب کمونیست ایران نیز روند نزدیکی با چپ سنتی را در دستور خود قرار دادند. کومه له با مصلحت داشتن آرایش سیاسی و سازمانی و چهره سراسری و جاباز کردن در میان ایزدیسون سراسری چپ، قالب سازمانی حزب کمونیست ایران را حفظ کرده است. این محاسبه گریهای سطحی و سازمانی آنها را به سمت ایجاد ائتلاف و اتحاد با گروههای چپ سنتی سراسری سوق داده است که البته تا بحال به نتیجه مطلوب نرسیده اند. بعد از ناکامی این پروژه و به منظور جذب "قلمزن تئوریک و سیاسی" و چهره سازی سراسری و ظاهراً چپ برای حزب کمونیست ایران نزدیکی با گروه منحنی سیاسی ایرج آذرین- رضا مقدم را دنبال میکنند.

خلاصه بازگشت به فضای چپ سنتی توسط کومه له را در متن راست روی وسیع سیاسی این جریان در دو دهه اخیر باید در نظر گرفت. کل این تغییرات مناسبات این جریان را با جامعه و جنبشهای اجتماعی بر بستر دیگری قرار داده است.

اکتبر: این درجه از تغییر و تحولات سیاسی و پراکنگی در یک حزب سیاسی قاعدتاً باید در ادبیات سیاسی آن جریان انعکاس داشته باشد. انعکاس این تغییرات در ادبیات سیاسی کومه له چگونه است؟ رهبری کنونی کومه له و حزب کمونیست ایران از پیوستگی سیاسی خود با ادبیات و سیمای سیاسی گذشته صحبت میکنند، این ادعا را چگونه می بینید؟

رحمان حسین زاده: اتفاقاً این راست روی سیاسی و اجتماعی به وضوح و بسیار زود در ادبیات سیاسی این جریان خود را منعکس کرد. بازگشت به بستر ناسیونالیستی و رجوع به پوپولیسم بدون مهر و موم کردن ادبیات و سیاستهای کمونیستی که نزدیک به یکدهه سیمای سیاسی کومه له و حزب کمونیست ایران را ترسیم میکرد، امکانپذیر نبود. این چرخش به راست و ناسیونالیسم اولاً دهن ادبیات مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری را ضروری میکرد و دوماً شکل دادن به ادبیات و سیاست جدید را طلب میکرد. به

دنبال جدایی کمونیسم کارگری هر دو اتفاق شتابان به جلو صحنه آمدند. ادبیات و سیاستهای کومه له و حزب کمونیست ایران که در فاصله سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ و تحت رهبری کمونیستی تدوین و تصویب و منتشر شده بود، نه تنها دیگر مورد مراجعه سیاسی، تبلیغی و مبنای پراکنگی نبودند، بلکه به عنوان ادبیات و سیاستهای دوران "نفرت" و دست و پاگیر در حیات سیاسی این سازمان معرفی شدند. آن ادبیات و سیاستهای کمونیستی که دورانی به عنوان "باورهای مشترک" از آن یاد میکردند، خود و صاحبان و نویسندگان آنها و در راس آنها منصور حکمت به عنوان ادبیات بیگانه و انسانهای بیگانه معرفی شدند. از میان کمونیستهای کردستان عراق و از فعالین سوسیالیست درون بخش علنی کومه له در سال ۱۹۹۱ و به بعد شاهدان زنده زیادی هستند، که شاهد برچیدن کتاب و جزوات کمونیستی متعلق به منصور حکمت و خط مشی کمونیستی و شاهد برچیدن نشریات تئوریک و سیاسی گذشته خود حزب کمونیست مثل شماره های مختلف بسوی سوسیالیسم و کمونیست و دیگر ادبیات دوران عروج کمونیسم از کتابخانه های بخش علنی این سازمان بودند. پاکسازی ادبیات مارکسیستی و کمونیستی گذشته حزب کمونیست ایران راه انداخته شد. بازنویسی ها و تجدید نظرهای سیاسی متعدد در مورد سیاستهای گذشته کمونیستی راه افتاد. جالب اینکه برای چند سال عبدالله مهدتی با حمایت رهبری کنونی کومه له نقش "بازتعریف سیمای سیاسی حزب کمونیست ایران و کومه له" را به عهده گرفت. در این رابط ادبیات آلترناتیو همچون نشریه افق سوسیالیسم و نوشته های به اصطلاح تئوریک تولید کرد. برنامه جدید نوشت و به تصویب کنگره سازمانی رساند. در مباحث برنامه ای و سیاسی و تاکتیکی و سازمانی و در برخورد به مسئله ملی و ناسیونالیسم و برخورد به چپ ایران تجدید نظرهای اساسی شد.

زمانی که رهبری کنونی کومه له و حزب کمونیست ایران از پیوستگی سیاسی این جریان حرف میزند، به آسانی میشود پرسید از پیوستگی با کدام خط مشی و ادبیات سیاسی گذشته حرف میزنند؟ میتوان پرسید سازمان کنونی آنها، ادامه دهنده حزب و سازمان دژ بسوی سوسیالیسم و کمونیست تحت هژمونی فکری و سیاسی منصور حکمت است یا ادامه دهنده خط "افق سوسیالیسم و خط فکری مهدتی". از نظر من واضح است که سیمای سیاسی کنونی آنها بر اساس این دو میمها و "افق سوسیالیسم" ترسیم شده و نه پایه های فکری و سیاسی دهه اول ایجاد حزب کمونیست ایران. خواستیم تاکید کنیم سیمای ملی و ناسیونالیستی این جریان دهن کردن ادبیات کمونیستی و عرضه ادبیات جدید را میخواست و در هر دو زمینه سنگ تمام گذاشتند.

بر این اساس کومه له و جریان "حزب کمونیست ایران" کنونی ادامه سیاسی کومه له و حزب کمونیست ایران دهه هشتاد میلادی نیستند. بلکه همچنانکه در این بررسی نشان دادیم، موجودیتی جدید با حیات سیاسی و پراکنگی جدید و با تاریخ و ادبیات جدید هستند. دوره قبل و بعد از جدایی کمونیسم کارگری از این جریان اکنون به وضوح دو دوره متفاوت و

تمایز هستند.

اکتبر: بگذراید به موضوع دیگری که این روزها در رابطه با کومه له موضوعیت جدی داشته، بپردازیم. به دنبال اتفاقات پلیسی، سیاسی علیه دانشجویان آزادخواه و برابری طلب با پیشقدمی آذرین - مقدم و حمایت کومه له از این ماجرا، امروزها مورد بحث است. خود شما در این مورد مطلبی نوشید. این موضوع چه اهمیتی دارد و نظر شما در این رابطه چیست؟

رحمان حسین زاده: مسئله از این نظر اهمیت دارد، که رهبری کومه له مدتها است با نزدیکی سیاسی با جریان آذرین - مقدم یک بار دیگر میخواهد کومه له را در مسیر انتخاب سیاسی بسیار خطرناک قرار دهد. بویژه انعکاس زحمت نثوتوده ایسم سیاستهای این جریان در تقابل با دانشجویان آزادخواه و برابری طلب و همسویی کومه له با این اقتضای پلیسی، سیاسی این نگرانی را جدی تر کرده است. قبلاً نوشتیم رهبری کنونی کومه له سالها است برای نشان دادن نقش فرمال یک سازمان چپ سراسری در فضای سیاست ایران قالب "حزب کمونیست ایران" را حفظ کرده است. در غیاب وجود سیاست و بینش مارکسیستی و بنا به ضرورت حفظ این قالب فرمال، رهبری این جریان از دوره بعد از جدایی ما کمونیستهای کارگری، انواع همگامی و همسویی و ائتلاف و دنباله روی با گروهها و جریانات چپ سنتی و غیر رادیکال را تجربه کرده است. نهایتاً در یک دهه اخیر همگامی و نزدیکی به منظور اتحاد سازمانی را با گروه ایرج آذرین- رضا مقدم در دستور گذاشته است. رهبری کومه له در چند سال اخیر در تحلیل اوضاع سیاسی ایران و روندهای آن، موقعیت جنبش ها و آرایش سیاسی جامعه و موقعیت جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و به طور واضحی ترزا و تئوریا، و سیاستهای شکست طلبانه، راست، پاسیو و غیر انقلابی و غیر رادیکال و توده ایستی ایرج آذرین و رضا مقدم را به عاریت گرفته است. واقعیت اینست روند حقایق مبارزه سیاسی و اجتماعی جامعه ایران به روشنی ماهیت راست و پوچ تزه های ایرج آذرین را در باب پدیده امکان فرم در جمهوری اسلامی و دست بالا پیدا کردن خط مشی دوم خردادی در فضای سیاست ایران و در جنبشهای اجتماعی و تحقیر هر نوع میلیتانیسم و مبارزه جویی را نشان داد. اینها با دوم خرداد شکل گرفتند و با پایان آن پایان یافتند. با وجود این واقعیت انکارناپذیر، اما راست روی و سیاست انتظار، پاسیفیسم و ظاهر سازی تحلیلی و سیاسی برای آرایش سیمای "حزب کمونیست ایران" و جذب "قلمزن تئوریک و سیاسی" برای این پدیده، رهبری کنونی کومه له را به جایی رسانده که غیر رسمی، غیر صریح به تئوریهما و سیاستهای راست امثال آذرین تکیه کند. علیرغم هر درجه اختلاف پایه ی ما با کومه له اما همسویی رهبری کومه له با جریان منحنی که هویت سیاسی آن دشمنی با انقلابیگری، با هر نوع خوشبینی به ایجاد تغییر و هر نوع تلاش انقلابی به نفع مردم، با هر نوع دخالتگری کمونیستی، با هر نوع پراکنگی، میلیتانیسم و دست بردن به اسلحه علیه بورژوازی و با هر نوع تلاش برای انقلاب کارگری و حتی با هر نوع تلاش انقلابی برای کنار زدن جمهوری اسلامی بوده بسیار نگران کننده

است. در ماجرای اخیر علیه دانشجویان، جریانات و شخصیتها و سایتها مسئول اقدام پلیسی سیاسی آنها را محکوم کردند. اما کومه له نه تنها سکوت کرد، بلکه متأسفانه در میان جریانات سیاسی تنها سایتهای مختلف مربوط به کومه له نوشته پلیسی، سیاسی مشهور را لانسه کردند. با وجود هشدارهای زیاد چه از درون کومه له و چه از جانب ما و درخواست فاصله گرفتن کومه له از این انحطاط سیاسی تا این لحظه هم با گذاشتن دفاعیه های به اصطلاح "دانشجویان سوسیالیست" از این اقتضای پلیسی سیاسی در سایتها و میدیای خود عملاً همسویی خود را ادامه میدهند. این اقدام آنها و به موازات آن حذف هر اثر و نشانه ای از دانشجویان آزادخواه و برابری طلب و "ممنوع شدن" این اسم از سایتها و میدیای کومه له در یک ماهه اخیر علائم یک انتخاب سیاسی نگران کننده توسط کومه له است.

رهبری کومه له بنا به هر مصلحتی، که به آن اشاره کردیم، همسویی با جریان توده ایستی آذرین، مقدم را انتخاب کرده باشد، باید بداند که عاقبت بسیار خطرناکی را برای آینده سیاسی سازمان خود تدارک می بیند. باید بداند که با تن دادن به این بازی خطرناک در میان صف آزادخواهی و چپ در کردستان منزوی و بی اعتبار خواهد شد. رهبری کومه له در عین حال باید دقت کند که نمیتواند با اعتبار و جایگاه گذشته مبارزات آشتی ناپذیر کومه له علیه جمهوری اسلامی، چنین معامله ای بکند، همانطور که جریان زحمتکشان مهدتی و ایلخانی زاده در معامله با ناسیونالیستها نتوانست و افساء و رسوا شد.

اکتبر: اخیراً جمعی از کادرهای کومه له "فراکسیون فعالیت تحت نام کومه له" را اعلام کردند. ارزیابی شما از ماهیت این اتفاق و دلایل آن چیست؟

رحمان حسین زاده: این اتفاق قابل پیش بینی بود. در بخشهای بالاتر به تفصیل گفتیم که خط مشی حاکم بر کومه له و فصل مشترکهای قوی آن با ناسیونالیسم، خود زمینه ساز سر برآوردن گروهبندهای ناسیونالیستی از درون است. تجربه سر برآوردن سازمان زحمتکشان در ۸ سال قبل و سر برآوردن این فراکسیون وانواع گروهبندهای دیگر تحت نام "طیف کومه له" که از موضع راست از کومه له فاصله میگيرند، گواه این واقعیت و توأماً تکییدی بر سطرونی سیاسی خط مشی رهبری کنونی کومه له و موقعیت شکننده این جریان در مقابل ناسیونالیسم است. به علاوه عامل دیگری که مجال داده، این فراکسیون نیرو بگیرد، انگشت گذاشتن آنها بر مشکل واقعی حفظ فرمال اسم و قالب تشکیلاتی حزب کمونیست ایران توسط رهبری کنونی کومه له است. رهبری محدود نگر و مصلحت گرای فعلی کومه له هیچگاه این روند واقعی را درک نکرد، که با جدایی کمونیسم کارگری، حزب کمونیست ایران عمر سیاسی مفید و مثبت خود را سپری کرد. چسبیدن به آن اسم و قواره نه تنها فرمال بوده و هست، بلکه مجالی داد تا ناسیونالیستهای درون کومه له، در یکدوره محفل مهدتی - ایلخانی زاده و اکنون این جمع تحت نام بازگشت به قالب سازمانی کومه له نیرو جمع کنند. جریان ما و در راس آن منصور حکمت با

ارزش داشت. میشد آن را معامله نکرد. من هنوز نمیکنم. اما از نظر سیاسی احتراسی برای خط مشی و کار و روش و امیال و آینده سیاسی تان ندارم. پلانفرم سیاسی شما یک پلانفرم راست است. این پلانفرم در دوران رکود و وقتی "جوان تحصیل کرده طبقه متوسط" قرار بود با محاسبات "بقالانه" سیاست را به نفع جایگاه طبقاتی اش کنار بگذارد، شاید میتوانست از اقبالی برخوردار شود، اما به سختی بتواند پلانفرمی برای بازگشت به سیاست و جذب نیرو در محیط سیاسی ملاحظه امروز باشد. اگر میشد، کشتگرها و امیر خسروی ها قبلا کرده بودند. بنظر من شما حزب نمیسازید، به این دلیل ساده که حزب سازی ایجاد میکند که شما "بنیانگذار" ها و "سیمای" های گرانقدر، به رای دیرگرا و به اصل انتخابات برای تعیین رهبری یک حزب احترام بگذارید و به عضویت در یک مجمع با رای برابر با جواترها و چه بسا تواناها تن بدهید. اما اگر به این حاضر بودید، پایان "کانون کمونیسم کارگری" پایانی "همراهی" (تان) با منصور حکمت برای ایجاد یک حزب کمونیست کارگری "از آب در نیامد، شما حزب نمیسازید، چون حزب سازی ایجاد میکند تفاوتها پتان را بگوید، ایجاد میکند شهادت داشته باشد نظرات اثباتی تان را صریح و روشن ابراز کنید، به قضاوت دیگران بسپارید، مسئولیت عواقبش را قبول کنید. اما اگر به این قادر بودید، نیازی به پناه بردن به "طرق دیگر" شما "خدمت به سوسیالیسم" نمی دیدید. شما حزب نمیسازید، چون اینکه ایده است. بنظر من شما حزب نمیسازید، چون اینکه ایده است. بنظر من شما حزب نمیسازید، چون اینکه ایده است. بنظر من شما حزب نمیسازید، چون اینکه ایده است.

نادر (م. ح.) ۲ ژوئیه ۱۹۹۹

زیرنویس:

(۱) این لیست احتمالا ناکامل و ناقص است و از مجموع چند لیست موجود در سایت داب گرفته شده است.

ادامه از صفحه ۳۲ ←

ایرج عزیز،
پاسخت به نامه مربوط به ختم یا محو عضویت ات در حزب منطقا نمیایست خطاب به من نوشته شود. من به حقیقت مسائلی که طرح میکنی نزدیک تر از آن بوده ام که بتوانم به نفع شهادت بدهم یا داوری باشم که قرار است حکم به برائت بدهد. منی که میدانم چرا رفتی، چگونه رفتی، به چه مشغول بودی، چکار میتوانید و نمیتوانید بکنید، منی که میدانم ظرفیت های تان چیست، سیاست های تان کدام است، حب و بغض های تان از کجاست، و محاسبات تان، چه "بقالانه" و چه جز آن، از چه قماش است، من قاعدتا مخاطب نامه تو نمیایست باشم. نامه تو برای پوشاندن و رنگ آمیزی حقایق برای کسانی است که نامی از شما شنیده اند و بغضی از ما در دل دارند. خطاب به اصغر کریمی و من است، اما رو به آنهاست.

میگویم "آموخته ام" که پشت دروغ غالبا خود فریبی نهفته است. لحن حکیمانه است، اما حقیقت چندان در این درس نیست. ۹۹ درصد دروغهای جهان امروز از دست منافع روشن سیاسی و اقتصادی و توسط دستگاه های متخصص و حرفه ای دروغ پرانی ساخته و پرداخته میشود که خود حقایق را که به قلب آن کمر بسته اند بخوبی میپاشند. مشکل اینجا است که این حکمت عاریه بیان حال خودت هم نیست. اشکال کار تو، اینجا، خودفریبی نیست.

حقیقت این است که این هم قرار است "مانیفست" تو باشد، اعتبارنامه ای برای ارائه به حزب استعفا قرار است جایی، به نحوی، برای ثبت در پرونده، تو هم برخاسته باشی و چیزی گفته باشی. این قرار است آن سکوت و کناره گیری از سر "مصلحت جنبش" و نمیشد و نمیتوانستیم ها را یکشبه جبران کند. وگرنه چرا باید راه باز کنند و فرش پهن کنند و بالای مجلس بنشانند؟ از قرار هنوز هم "دوران ناکهرمانی" است. ما دوست دیرین هم بودیم. این دوستی

مختلف تحت نام کومه له چیزی جز ناسیونالیسم عبران و بی ربطی به منافع کارگر رهبری کنونی کومه له و اساسا توسط ابراهیم علیزاده دبیر اول این جریان تعقیب شده است، که با ذهنیت گذشته رادیکال به کومه له توهم دارند، طبق حقایق انکارناپذیر فعالیت دو دهه اخیر، باید بدانند، مدت است که کومه له پرچم کارگر و کمونیسم را در جامعه کردستان کنار گذاشته است. اما مسئله مهم اینست، این پرچم بر زمین نمانده است. پرچم کارگر و کمونیسم و راهی انسان را کمونیستهای صاحب سه دهه سنت مبارزه کمونیستی سیاسی و اجتماعی و نظامی جامعه کردستان و نسلی که اتفاقا در یک دوره معین کومه له کمونیست را ساختند و در هدایت آن نقش مؤثر ایفا کردند، و نسل جوان کمونیست، ایندوره که در حزب حکمتیست متشکلند، همه این سالها این پرچم را برافراشته نگه داشته اند. اکنون آلترناتیو قوی کمونیستی در دسترس کارگران و مردم قرار دارد. به نظر هر کارگر آگاه و ضد استعمار، هر زن ضد تبعیض و هر انسان عدالتخواه و همه مبارزین پیگیر سرنوینی روزروازی و جمهوری اسلامی در کردستان سر راست میتوانند به صف کمونیستها و حکمتیستها بپیوندند که به روشنی کمونیسم و رادیکالیسم مبارزه اجتماعی کردستان را کامکان نمایندگی میکنند. انتخاب حزب حکمتیست و گارد آزادی میتواند انتخاب سر راست و واقعی کارگران و کمونیستها در کردستان باشد.

این مصاحبه توسط اسماعیل ویسی ترتیب داده شده است.

تیزیابی مارکسیستی و با احساس مسئولیت و با درک درست مقابله با قصد مصادره اعتبار کومه له توسط گرایش ناسیونالیستی در مورد ضرورت کنار گذاشتن نام و قالب حزب کمونیست ایران در نوشته "دیپلماسی و یا انتخاب سیاسی" در سال ۱۹۹۶ یعنی ۴ سال قبل از انشعاب سازمان زحمتکش و دوازده سال قبل از تشکیل این فراکسیون نوشت. در سخنرانی مشهور انجمن مارکس در سال ۲۰۰۱ به روشنی از احیای کومه له کمونیست در مقابل کومه له ناسیونالیستها صحبت کرد. واقعیت اینست این انتخاب سیاسی در مقابل رهبری کنونی کومه له قرار گرفت. ظرفیت سیاسی و جسارت انقلابی انتخاب این راه حل را نداشتند. این فرصت را از دست دادند و عواقب کومه له بینی سیاسی و اشتباهاتشان را امروز می بینند.

تا آنجایی که به ماهیت سیاسی خود این فراکسیون برمیگردد، در فرصت دیگری باید بیشتر صحبت کرد. علاوه بر شناخت قبلی ما از نگرش و سیاستهای موسسین اصلی این جریان، اما همین پلانفرم کنونی نشان مواضع آشکارا راست ناسیونالیستی این جریان را نشان میدهد. ضدیت پلانفرم آنها با کل پروژه ایجاد حزب کمونیست ایران و نفی تمامی لحظات حیات سیاسی مهمترین حرکت کمونیستی بعد از انقلاب ۵۷ و بسر بردن در رویای گذشته پوپولیستی کومه له، ضدیت با مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری الهام بخش دوران درخشان حیات کومه له و حزب کمونیست ایران، غیر عملی اعلام کردن تحق سوسیالیسم به زعم آنها به علت فراهم نبودن "ملزومات جهانی و منطقه ای و ناکافی بودن رشد نیروهای مولده" به وجد آمدن در قبال مسئله ملی و گرویدن به تبیین ها و لاجرم راه حل های ناسیونالیستی شناخته شده، تار و پود پلانفرم بدون انسجام و سطحی آنها را نشان میدهد. هدف این فراکسیون اینست که از درون و تدریجی کومه له را تصرف کنند. چنانکه به این هدف نرسند، علیرغم اعاهایشان مسیر جدایی و انشعاب را در پیش میگیرند.

اکبر: در خاتمه به عنوان یک جمع بندی، موفقیت کنونی کومه له و آینده آن را چگونه ارزیابی میکنید؟ بر خود کارگران و کمونیستها در کردستان نسبت به کومه له چگونه باید باشد؟

رحمان حسین زاده: به عنوان یک جمع بندی میخواهم تاکید کنم که با توجه دگرذیبی سیاسی که کومه له در دو دهه گذشته از سرگردان و سعی من این بود در اینجا و در این مباحث مستدل کنم، واقعیت اینست که موقعیت طبقاتی و جنبشی کومه له یک تغییر اساسی را از سر گذرانده است. در یک جمله "چرخش از نیروی محرکه جنبش طبقاتی و تبدیل شدن به نیروی حاشیه ای جنبش ملی" چکیده این تغییر است. کومه له از سازمانی که در دهه ۸۰ میلادی پرچم آگاهانه جنبش طبقاتی کارگر و مردم زحمتکش را برجسته و نمایندگی میکرد، اکنون در بطن جنبش ملی و ناسیونالیستی کرد قرار گرفته و همضم شده است. کومه له خود را کمونیست میدانند، اما این همان کمونیسم ملی است که نمونه های جهانی و منطقه ای و ایرانی و کردستانی آن را قبلا دیده ایم که نهایتا در

کومه له مداوما انتخاب چه میکرد. بویژه از کنگره دوم کومه له تا کنگره ششم آن ما سیر روبه جلو پیشروی فکری، سیاسی، پراتیکی مارکسیستی و کمونیستی این جریان را می بینیم. متأسفانه روندهای جهانی و بویژه عروج ناسیونالیسم کرد این روند را قیچی کرد و بخشی که به نام کومه له فعالیت را تاکنون ادامه داده اند، در این دو دهه مداوما انتخاب راست کرده اند. خط مشی حاکم بر کومه له و فراکسیونهای ناسیونالیستی که هر از چند گاهی از خود بیرون میدهند، همین را اثبات میکنند. بر عکس جستجوگری انقلابی و رادیکال گذشته که منجر به تحول کمونیستی و ایجاد حزب کمونیستی ایران شد، در دوده اخیر تکاپوی ناسیونالیستی و واگرایانه و عقب گرد از بنیادهای مارکسیستی و سیاستهای کمونیستی این جریان را شاهد هستیم. همین واقعه راست روی و دوری از سیاست و عملگرکرد رادیکال را موجب شده است. چه بودن سیمای سیاسی کومه له موجود را زیر سؤال برده و به این معنا از اعتبار و محبوبیت آن کاسته و میکاهد. هم اکنون چند گروه ناسیونالیستی به نام کومه له فعالیت میکنند و اغتشاش سیاسی را به علاقمندان این جریان تحمیل نموده است. این وضعیت کومه له رسمی کنونی را در موقعیت شکننده به دنباله رو جریانات اصلی

این مرده است که راه می‌رود

وقتی آذین استراژیست می‌شود و رضا مقدم؟

محمد فتاحی

ایرج آذین روزهای اخیر حضور جنجالی اش در سیاست چپ را با درج دو پست در وبسایت های خود و کومه‌له آنها ابدیت کرده است. یک اطلاعیه پلیسی و یک بیانیه سیاسی، اقدام پلیسی شان قبلا جواب گرفته است. مسئولین چند سایت اینترنتی ادعای او مبنی بر بی خبری از واقعه را تکذیب نموده و اعلام کردند که فایل اولیه آن نوشته پلیسی اول بار توسط رفقای آذین به سایت آنها ارسال شده بوده و آنها به دلیل امنیتی بودن آن از انتشارش خودداری کرده‌اند. با اثبات دروغ بودن ادعای اولیه، می‌ماند پاسخ سیاسی به جهت‌گیری سیاسی و نکات اصلی در تئوری هایش. مشی آذین مثل همیشه نماینده لیبرالیسم چپ، و در عمل اجتماعی یاسیو، متغلق، خنتی و بی‌مایه است. این جویابه به او می‌خواهد همین نکته را نشان دهد.

اما قبل از جواب به وی یک نکته را در مورد نقش جدید رضا مقدم بگویم به عنوان کسی که تشخیص آنرا به خواننده این متن می‌سپارم. او عمدا اصرار دارد که دانشجویان دستگیر شده فعالین تشکیلاتی حزب حکمتیست بوده‌اند. برای توجیه ایفای این نقش از مقالات و نوشته‌های کادری حزب فاکت می‌آورد تا به سبک مارگریها ثابت کند که ادعای پلیسی او را تأیید می‌کنند. ما به دست به نفوذ حکمتیست‌ها نه فقط در دانشگاهها که در محافل فکری و سیاسی کشور اشاره کرده‌ایم. ولی هر کس که قصد همکاری با وزارت اطلاعات را ندارد می‌داند که ما خیلی وقتها در مورد نفوذ لیبرال ها و قوم پرستان و ناسیونالیست‌های ترک و کرد هم اظهار نظر کرده‌ایم که همه هوادار سیاست‌های آمریکا در منطقه‌اند. کسی هم این نتیجه را نگرفته که منظور ما گسترش اعضای سازمان جاسوسی آمریکا و یا تعلق تشکیلاتی کسانی به احزاب سیاسی قوم پرست و ناسیونالیست است، چون همیشه میدانند اشاره نه به وابستگی تشکیلاتی که به یک گرایش سیاسی است. عینا به همان شیوه وقتی که به درجه نفوذ حکمتیست ها در دانشگاه می‌اشاره دادیم، معنی آن نه اعلام تعلق و رابطه تشکیلاتی فعالین چپ به حزب که درجه نفوذ گرایش حکمتیست ها در دانشگاهها مد نظر است.

ما بیست سال قبل در موارد متعددی به درست ادعا می‌کردیم صدها هزار کارگر و زحمتکش در کردستان کومه‌له‌اند. بدون اینکه این ادعا اعلام تعلق تشکیلاتی کسانی به کومه‌له باشد. این را امروز هیچ آدم حسی غیرشرافتمندی علیه کومه‌له و هیچ فعلی دستگیر شده‌ای به یک اتهام پلیسی تبدیل نکرد، همچنانکه امروز هم نمیکنند. امروز هم اگر بحث از وجود یک گرایش سیاسی در میان میلیونها دانشجوی کشور است، امثال رضا مقدم و ایرج آذین از آن پدیده به عنوان یک گرایش سیاسی در جامعه یک پرورنده پلیسی مشخص برای این لیست معین یا بخشی از آن درست کرده‌اند تا در دادگاه علیه شان استفاده شود.

۱- میلاد معینی ۲- بهرنگ زندی ۳- حامد محمدی ۴- آرش پاکزاد ۵- حسن معارفی ۶- انوشه آذرآفر ۷- ایلان جمشیدی ۸- مهدی گراییلو ۹- نادرآحسینی ۱۰- سعید حبیبی ۱۱- بهروز کریمی زاده ۱۲- کیوان امیری اییاسی ۱۳- نسیم سلطان بیگی ۱۴- علی سالم ۱۵- محسن غمین ۱۶- روزبه صف شکن ۱۷- روزبهان امیری ۱۸- یاسر(صدرا) پیر حیاتی

دوپیچه‌وله: دفاع شما از آنها به چه صورت خواهد بود؟

رمضان حاجی مشهدی: دفاع من اساسا این خواهد بود که موکلین من مجرم سیاسی هستند. با توجه به تصویب جرم سیاسی در جلسه قوه قضاییه، که بایستی در قوه مقننه هم این تصویب صورت بپذیرد، در آن صورت به موجب اصل ۱۶۸ قانون اساسی این موکلین باید به صورت علنی و با حضور هیات منصفه و در دادگاههای دادگستری، و نه دادگاه انقلاب، محاکمه بشوند و وکیل هم باید بتواند با فرصت کافی و خواندن پرونده از آنها دفاع بکند. موکلین من زندانیان عقیدتی هستند و داشتن عقاید سیاسی و تلاش برای اصلاح و پیشرفت امور هم نه تنها جرم نیست، بلکه دارای انگیزه‌های شرافتمندانه است. و به همین دلیل ما از دستگاه قضایی می‌خواهیم که با انعطاف و عقلانیت به این موضوع برخورد بکند و به اینها اجازه‌ی زندگی، تحصیل و تلاش و کوشش در چارچوب کشور ایران را بدهد. من اتهامی را متوجه اینها نمی‌دانم. اینها در واقع زندانیان عقیدتی بوده‌اند و داشتن عقیده هم به موجب قانون اساسی ایران و اعلامیه ی جهانی حقوق بشر آزاد است. مؤیدا این که بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز در ابتدا قول داده بودند که در واقع مارکسیست‌ها هم در بیان عقاید آزادند. با توجه به این که ادبیات مارکسیستی به موجب مصوبات شورای انقلاب فرهنگی برای تحقیق و پژوهش آزاد است، موکلین من هم، صرف نظر از گرایش های سیاسی شان، اساسا نیت‌شان شرافتمندانه است. چون برای اصلاح جامعه، برای پیشرفت و ترقی جامعه تلاش کرده‌اند.

دوپیچه‌وله: شما علاوه بر آقای عابد توناجه وکالت دیگر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را پذیرفتید، یعنی فعالان دانشجویی چپ راه اتهام این دانشجویان چیست؟

رمضان حاجی مشهدی: اتهام اینها به موجب پرونده‌های که در شعبه‌ی دوم دادرسی امنیت انقلاب اسلامی تهران مطرح شده، اقدام علیه امنیت کشور است. ولی اتهامات دیگری هم چون ارتباطات با گروههای سیاسی خارج از کشور و احزاب غیرقانونی به‌زعم دادسرا هم به اینها زده شده است، از جمله شرکت در تظاهرات. ولی عمده‌ی اقدام موکلین من یعنی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، شرکت در تظاهرات ۱۳ آذر سال ۱۳۸۶ است. این تظاهراتی خودجوش و مستقل بوده که دانشجویان به استناد حقوقی که قانون اساسی ایران، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی داده، در مورد دانشگاه به صورت مسالمت آمیز برگزار کردند. اما قبل از برگزاری تظاهرات عده‌ای از لیبرال‌های آنها، چون بهروز کریمی‌زاده (بازداشت شدند)، اینها پس از ماهها بازداشت با وثیقه‌های سنگین آزاد شدند، بجز فرهاد حاجی‌میرزایی، آخرین نفرشان هم علی کاتوری بود که ایشان هم آزاد شد. پهر تقدیر ما منتظر برگزاری محاکمه‌ی عادلانه هستیم که اینها بتوانند در این محاکمه از خودشان دفاع کنند و بالاتر از آن من بعنوان وکیلشان بتوانم فرصت کافی برای مطالعه داشته باشم.

دوپیچه‌وله: آقای حاجی مشهدی، این دانشجویان الان در چه وضعیتی از نظر تحصیل در دانشگاه یا زندگی بسر می‌برند؟

رمضان حاجی مشهدی: بعضی از اینها مثل بهروز کریمی‌زاده که از دانشگاه متاسفانه اخراج شده و بقیه هم یا بلاتکلیف هستند، یا بعضی‌ها هنوز مشغول تحصیل‌اند که این روزها باید امتحان‌شان را برگزار کنند. اما همه‌شان پرونده‌ی باز علیه اینها مطرح است که اینها عمدتا با وثیقه‌های سنگین آزاد شدند که باید علی‌الظاهر ما همین ماههای آینده شاهد برگزاری محاکمات اینها باشیم.

دوپیچه‌وله: محاکمات این دانشجویان به طور دسته‌جمعی خواهد بود یا تک تک؟

رمضان حاجی مشهدی: چون اینها در یک واقعه‌ی حقوقی دستگیر شده‌اند که همین تظاهرات بوده، باید محاکمه‌ی آنها هم تواسما رسیدگی بشود. نکته‌ای را که من در مورد این موکلین باید تصریح بکنم، جریان "آزادیخواه و برابری طلب" یک جریان دانشجویی مستقل، پویا و زنده و خودکفاست که بدون وابستگی‌های سیاسی به گروههای سیاسی خارج از کشور است که اساسا بر آرمان سوسیالیسم و بر آرمان آزادیخواهی و برابری طلبی تکیه می‌کند و در عین حال خودش را مرتبط با سایر جنبش‌های موجود در ایران، چون جنبش‌های کارگری، جنبش‌های زنان و جنبش‌های سایر طبقات دموکراتیک می‌داند.

رضا مقدم برعکس دفاعیه‌های شرافتمندانه وکیل دانشجویان بر اتهامات وزارت اطلاعات علیه شان اتکا میکند و از این طریق در جدال بین وزارت اطلاعات و وکیل داب در کنار اولی ایستاده است.

از این زاویه وکیل داب آیا نمیتواند علیه رضا مقدم و همکارانش به خاطر اتهاماتی که به مولکانش می‌زنند رسما به دادگاه شکایت و اعلام جرم کند؟

مقدم اگر برای اثبات اتهاماتش علیه اعضای دستگیر و زندانی و شکنجه شده داب به داده‌های وزارت اطلاعات تکیه دارد، در مورد سخنگوی آنها هنوز ظاهرا چیزی از وزارت اطلاعات ننشیده است. با این حال در مقاله اخیرش راسخ و قاطع او را مستقیما مامور "خارج" اعلام می‌کند: "سخنگوی خارج کشور برای این تشکل دانشجویی در داخل کشور برگزیدند تا در فضای مجازی اطلاعیه دهد و مصاحبه کند..." خواننده این متن احتمالا از خود می‌پرسد مگر این آدم خود را سوسیالیست معرفی نمی‌کند؟ و منم مقابل از خواننده سوال میکنم که مگر اکثریتی ها و توده‌ای هایی که در دوره اول انقلاب برای قتل عام کمونیست‌ها با اسلامیت و آیت الله صادق خلغالی همکاری کردند خود را سوسیالیست نمی‌دانستند؟ آن زمان هم از نظر اکثریت و توده بقیه ضد انقلاب بودند و برای دفاع از انقلاب مبارک است از سر راه کنار زده شوند. همکاری برای دستگیری و کشتار انقلابیون چه انقلابی از همین استدلال ساده شروع شد.

هدف اصلی این توضیحات نه پاسخ به ابهام کسی، که اساسا یک هشدار در مورد نقش پلیسی این گروه "سوسیالیست" است؛ ظرفیت های به نمایش در آمده این مدت اینها میگوید که ملاحظات امنیتی کامل در برخورد با اینها رعایت شود. اینها در حالیکه سخنگوی داب را وابسته به خارج اعلام می‌کنند، بی شک در مورد هر فرد دیگری می‌توانند همینطور عمل کنند و به همین طریق رسمی یا به اسامی مستعار و با شیوه‌های دیگری هر نوع اطلاعات امنیتی را در اختیار وزارت اطلاعات بگذارند. البته طرح این نکته نباید در دل کسی هراس ایجاد کند. به تجربه هم همه میدانند که عناصر صاحب چنین نقش پست همیشه جزو بزدل ترین های زمانند.

در کنار رعایت مسائل امنیتی در مقابل اینها افشای خط سیاسی شان که آذین به عنوان "سوسیالیست" نمایندگی میکند لازم است. نکات زیر به نظر میرسد مهمترین ویژگیهای اینها باشد:

۱- ضد چپ به اسم چپ

تولد اجتماعی جنبش آزادیخواهی و برابری طلب، تولد یک چپ اجتماعی بعد از اعاده‌های دهه شصت است. در جامعه متوجه حضور یک نیروی اجتماعی جدید در میدان سیاست ایران شده‌اند. در چپ ایران، این دوره همه روحیه گرفتند. از جناح چپ سازمان اکثریت گرفته تا تازه‌ترین جمع‌هایی که به خانواده چپ می‌پیوستند یا مشاهده عروج یک نیروی قدرتمند چپ غرق در غرور شدند. شاعران در وصف آن شعر سرودند، ترانه‌سرایان ترانه ساختند، نویسندگان در موردشان نوشتند. در تاریخ سیاست ایران برای اولین بار نیرویی پا به عرصه اجتماعی گذاشت که فراخوان‌های سیاسی‌اش از داخل کشور تقریبا همه احزاب سیاسی اپوزیسیون ایران از چپ و راست را به تحرك در می‌آورد.

احساس می‌شد جامعه ایران رهبری صلاحیت دار، پرچمی روشن و افقی پیروزمند یافته است.

و این درست در مقطعی بود که ناسیونالیست‌های رنگارنگ امیدوار به قدرت جنگی آمریکا بدنبال شکست نیروهای بوش در عراق به عنوان بازندگان سیاسی جبهه‌ها را ترک کرده بودند. آن روز، آن دوره بجز داب (دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب) نیرویی در مرکز سیاست ایران نمانده بود تا مقابل سروکوبگران به قول مشهور یک "ته" بگوید.

آن روزها سوسیالیسم عقیم، خنثی و بی‌خاصیت در سیاست ایران هم بدنبال به اهتزاز در آمدن پرچم آزادی و برابری "داب" امیدی یافته بود. عکس‌العمل وسیع و سریع وزارت اطلاعات و دستگیری دهها رهبر، سازمانده و کادر این جنبش برای خنثی کردن

تأثیرات آن قدرت و پرچم و برای در هم شکستن آن نیرو بود. عنصر سست نه فقط در سیاست که در هر عرصه‌ای با احساس اولین تحرک نیروی رقیب و روبرو شدن با اولین نشانه‌های یک خطر جدی دولتی و ابهامش به نفع همراهی با رقیب تمام می‌شود. "گفتیم که اشتباه است"، "گفتیم ماجراجویانه است"، "گفتیم نمی‌شود" در حرف و بعد بلافاصله همراهی با دشمن در عمل.

ایرج آذرین پرچم این دولتی‌های مقطوع روبرو شدن با خطر و این همراهی با دشمن در مراحل بعدیست. ایشان علم پیکار با نیروی چپی در جامعه ایران را برافراشته است که فی‌البداهه زیر ضرب زندان و شکنجه است. جامعه در حرکت او صفی را می‌بیند که حقارت حمله به "داب" را درست زمانی بدست گرفته است که پروسه دادگاهی رهبران و شخصیت‌های این نیرو در جریان است. پرچم ایرج و همقطارانش نه حتی پرچم تسلیم، که پرچم جنگ علیه امید چپ جامعه به اسم چپ است. به همین دلیل "ساده" در میان خانواده چپ انقلابی از همه طرف محکوم و متروک است.

۲- سوسیالیسم مرده

آذرین و هم قطانش در کومه‌له استراتژی مقابله با "داب" را در دستور "دانشجویان سوسیالیست" گذاشته‌اند و ظاهراً این نسخه در وبلاگ‌هایی که به اسم آنها باز شده اند مندرج است.

برای کسی که به تقابل داب به عنوان پرچمدار آزادی و برابری با وزارت اطلاعات و سیستم حاکم می‌نگرد، غریب به نظر می‌آید که همزمان نیرویی در اپوزیسیون چپ نه در تقابل با رژیم اسلامی، که تولد و مسیر رشد و گسترش خود را در نبرد و مقابله با داب تعریف کند. در متن اطلاعاتی پلیسی اول آمده، مقابله با داب شرط اول پیشروی "دانشجویان سوسیالیست" است. چنین نیرویی در چشم جامعه موازی با وزارت اطلاعات در مقابل چپ است. اینها خود را به عنوان جریانی تعریف کرده‌اند که قرار است از روی جنازه‌های داب پیشروی کنند. این ایده حتی یک موجود نامیمون پلیسی نیست، بلکه در نظمه مرده است. مرده است چون انقلابیون شرافتمند وارد آن نمی‌شوند. مرده است چون پرچم مبارزه علیه وضع موجود نیست، بلکه ابزار دشمن علیه نیروی اصلی آزادی و برابریست. لانه چنین نیرویی مناسب ترین مکان برای رشد ویروسهای اطلاعاتی رژیم است. وزارت اطلاعات فقط با شمشیر از رو سینه وارد عمل نمی‌شود، بلکه سازماندهی جریانات و جمع‌های موازی علیه داب و علیه چپ رادیکال هم بخشی از طرح آن است. باز کردن وبلاگ و وبسایت‌های اطلاعاتی زیر پوشش نوعی از چپ بخشی از طرح‌های آن است، که تا امروز هم با عناوین مختلف اقدام کرده است. وبلاگ‌های "دانشجویان سوسیالیست" با هدفی که تعریف کرده‌اند، فی‌البداهه بهترین ابزار برای وزارت اطلاعات‌اند و آنها را از باز کردن وبلاگ‌های ویژه دیگری بی‌نیاز کرده است. از این به بعد چشم و گوش اطلاعاتی‌ها به دنبال سلولهای احتمالی موجود "دانشجویان سوسیالیست" است تا برای پیشبرد کارشان وارد سلولهای آنها شوند.

۳- سوسیالیسم منهای اراده

آذرین ضمن تحقیر دخالتگری می‌نویسد: "گسترش یک مشی سیاسی بسادگی تابعی از فعالیت فردی و سازمانی در پراکندن ایده‌ها نیست، بلکه این جنبش‌های اجتماعی هستند که ایده‌هایی را که به کارشان بیاید، حال از هر کجا گرفته باشند، تدقیق می‌کنند و گسترش می‌دهند. میزان رواج هر مشی سیاسی ای اساساً محصول طبیعی سیر فعالیت جنبش‌های اجتماعی است."

با این حساب برای پاگرفتن و راه اقتادان جنبش‌های سیاسی نه نیازی به دخالت نیروی معینی هست و نه نقشه و پلاقرمی لازم است. جنبش‌های اجتماعی خودشان مشی سیاسی مطبوع را به تشخیص از گلستان ایده‌ها می‌چینند. طبق این حکم حکیمانه معلوم نیست چرا اعتراضات دانشجویان در دانشگاه کابل مشی سیاسی مارکس را بدست نمی‌گیرد. چرا جنبش کارگری قدرتمند ترکیه مشی سیاسی مناسبی برای پیروزی نمی‌بیند. و باز معلوم نیست چرا مثلاً در جایی مانند مصر شورش گرسنگان قادر به اتخاذ مشی سیاسی مناسب با اعتراض خود نیست. بالاتر از اینها معلوم نیست چرا تحولات انقلابی در روسیه ۱۹۱۷ به قیام اکتبر و بدست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر می‌انجامد، اما ادامه همان انقلاب پیروزمند شکست است؟ مگر قرار نیست جنبش‌ها "خودشان" ایده‌های مفید به حال خود را به دست بگیرند؟ چرا جنبش‌های کارگری و انقلابات کارگری در بقیه کشورهای اروپایی آن دوره به قیام و کسب قدرت نیانجامیدند و درهم شکسته شدند؟ مگر قرار نیست جنبش‌های اجتماعی بدون نیاز به نقش اراده و دخالت و سازماندهی حزب دخالتگر انقلاب و قیام و پیروزی را در یک عملیات رمانتیک انتخابات میان ایده‌های رنگارنگ به پیروزی برسانند؟

برای یک انقلابی پیگیر در مبارزه طبقاتی پاسخ ساده است. هیچ جنبش اجتماعی بدون دخالت، نقشه و عمل آگاهانه و بدون داشتن یک افق و استراتژی پیروزمند راه به جایی نمی‌برند. این حکم حتی به نفع گروه سیاسی خود آذرین نیست. چه در آنوقت باید توضیح دهد چرا ایده‌های این جنتلمن را از میان تمام جنبش‌های اجتماعی در یک‌دهه گذشته دو عنصر انقلابی نچیده اند؟

البته مشی سیاسی آذرین مناسب همه آنهاست که در گوشه‌های مشغول پخش ایده‌ها و احیاناً اوراد سوسیالیستی‌اند تا زمانی پرسد که جنبش‌های اجتماعی از راه برسند و آنها را تودای کنند. این متد خیلی‌ها را در سیاست بازنشسته کرده و به تعطیلات فرستاده است. جامعه طبقاتی بدون جنبش‌های اجتماعی قابل تصور نیست و آن خط مشی که جوهر دخالت فعال و انقلابی را در بدن خود ندارد، برای همیشه در عمل مرده و بی‌مشتی است. توجه کنید چه حکیمانه‌تر می‌گوید: "اما آقایان، برخلاف شما "دخالت‌گران"، ما ماتریالیست‌تر از آن هستیم که توهمی به قدرت ایده‌ها، چه ایده بطور کلی و چه ایده‌های خودمان، داشته باشیم. ایده‌های تنها وقتی نیرومند هستند که زمان‌شان فرا رسیده باشد، و آنگاه که زمان‌شان فرا رسیده باشد، چنان نیرومند هستند که هیچ چیز نمی‌تواند راه‌شان را سد کند."

به حساب ایشان انقلاب سوسیالیستی امروزه در میدان نیست به این علت است که زمان ایده آن فرا نرسیده است. چه اگر فرا می‌رسید قابل سد کردن نبود. آنها که از زندگی جهنمی امروز جان‌شان به لب‌شان رسیده است را باید خیر کرد که نگران نباشند، روزی که بهار آمد، جنبش‌های اجتماعی می‌روند ایده‌های مارکس را از آن پیر مرد تسوییل می‌گیرند و انقلاب می‌سازند. تا آن زمان قرائت اوراد سوسیالیستی و فوت کردن ایده‌ها در هوا قهرمانانه ترین کاری است که از دست ما ساخته است! خط در سیاست همین امروز عنصر کمیونست را از اتخاذ هرگونه سیاست دخالتگرانه با این انتظار احقمانه که بدون تحمل زحمت خود جنبش‌های اجتماعی-سراغش می‌بایند منفعل و خنثی می‌کند. تمام این احکام یک سوسیالیسم عقیم، بی‌اراده، عاری از دخالت، بدور از انقلابیگری، خنثی و کبک زده را تئوریزه می‌کنند که طبق آن کار سوسیالیست‌ها خوابیدن در باد انتظار حرکت "توده‌ها" است. اما هر کمیونست و عنصر دخالتگری میدانند که زمانی که جنبش‌های اجتماعی راه افتادند، کسی منتظر نسیم ایده‌ها نمی‌ماند و دیگران به عنوان صحنه گردانان

قبل از ما افسار تحولات را به دست گرفته‌اند. نقش حزب سیاسی برای روزهایی است که با تشخیص و فرض وجود همیشه در صحنه جنبش اعتراضی کارگر و یا احتمال وقوع تحولی در جامعه، نقشه به دست در محل آماده دخالت است. تین جنبش‌های اجتماعی خودشان ایده پیدا می‌کنند و خط مشی بدست می‌گیرند، انقلابات خودشان پیروز می‌شوند، کارگران خودشان نقشه قیام را با استفاده از ایده‌های منتشر در انترنت پرینت می‌کنند، نه حماقت و جهالت، که حقه بازی در حق طبقه کارگر و تقلا برای تضمین شکست او در مقابل طبقه حاکمه است. آیا در دنیای سیاست کسی نسخه دیگری از لیبرالیسم چپ برای طبقه کارگر دیده است؟

۴- تنفر از اسلحه، تنفر از نقش حزب سیاسی، تنفر از انقلابیگری

خصوصیت تئورسین لیبرال ما علیه اسلحه اما تماشایی تر است: همینها بودند که با افتخار سازماندهی گارد آزادی و خبر عملیاتهایش را منتشر کردند، میخواستند با ده هزار نفر کاخ‌های خونه‌ای و فرستجانی و خاتمی را تصرف کنند و رئیس جمهور مملکت شوند و رویای تصرف قدرت سیاسی به نیروی حزب خود را داشتند و...

خواننده این سطور حلال می‌تواند ببیند حضور احدهای گارد آزادی و سخنرانی کارها و رهبران حکمتیست در شهرهای کردستان آنهم بدون اجازه پیغامبر ایده‌ها چه کار غیرقابل قبولی و از نظر جنبش‌های اجتماعی چه اندازه ناوقت بوده است. و حای کفرآلودتر که حکمتیست‌ها رویای کسب قدرت سیاسی و سرنگونی اسلامیان را داشته اند.

کسب قدرت در تهران برای نیرویی که ده هزار نفر زن و مرد آماده جنگی برای تصرف قدرت زیرفرمان دارد، از زاویه نیروی صاحب اراده البته واقعی است. لیبرال محترم ما نمیتواند تصور کند که حکمتیست‌ها زمانی این نیروی آماده را در صفوف خود خواهند داشت که اوضاع نه فقط بحرانی، که جنبش مردمی وسیعاً به میدان آمده و در آن مقطع زمینه جذب و سازماندهی ده هزار برای حکمتیست‌ها فراهم شده است.

نمیتواند تصور کند که بدور از بالا رفتن درجه جوش اعتراض اجتماعی و بدور از یک تحرک وسیع میلیونی در تهران، ده هزار زن و مرد جنگی برای شب قیام آماده شدند. مشکل او اما نه معرفتی، که سیاسی و از جوهر مخالفت او حتی با رویای سرنگونی اسلامیان به قدرت کمیونست هاست.

آذرین می‌داند و در تاریخ بلشویک‌ها هم خوانده است، که با همین نیروی حزبی و با شمار کمتری نیروی جنگی و بدون اطلاع و کسب اجازه از "جنبش‌های اجتماعی" و در حالی‌که شایانه "توده میلیونی" در خواب بودند، بلشویکها رفتند و مخفیانه و با توصل به "نوطنه" قدرت را گرفتند. ذکاوتی لازم ندارد تا متوجه این نکته شد که آن وقت اگر آذرین حضور داشت، همان شب سراغ کنگره شوراهای میرفت و آنها را علیه اقدام بلشویکها قرا میخواند. طبقه کارگر به حزب سیاسی، به نقشه کسب قدرت، به اسلحه و به زور سازماندهی شده برای سرنگون کردن بورژوازی مثل نان شب نیازمند است. نه فقط این، کارگر سوسیالیستی که این نقشه‌ها را حتی به عنوان رویا در سر ندارد، بره شایسته‌ای برای قربانی شدن بیش نیست. تشبیه تئوری‌های آذرین به روزا لوکزامبورگ البته توهینی به نقش و شخصیت والای اوست، ولی همه می‌دانند که نادیده گرفتن نقش حزب و نقشه کارشده برای کسب قدرت و در نتیجه نداشتن "رویای" تصرف کاخ‌ها به قدرت زور سازماندهی شده و در مقابل محول کردن آن به اعتصاب عمومی مردم، نه تنها برای انقلاب کارگری آلمان شکست بدنیال داشت، بلکه سر رهبران کمیونست را هم به باد داد.

۵- آذرین در خارج و پیمان عارف در داخل

آذرین سوال میکند که چگونه ممکن است مسئله محوری سه حزب کمیونست کارگری محفل ایرج آذرین باشد؟

خوبخشناکه گروه ایشان همانطور که خود او می‌گوید، به جز یک وبسایت و نشریه چیزی ندارد. اسم او اگر این روزها بیشتر بر سر زبانهاست، باید بداند که اولاً ایشان در این موقعیت ناجاب تنها نیست. پیمان عارف فعال دانشجویی لیبرال که در پخش کتبی وبلاگ و نوشته‌ها و گفته‌های وزارت اطلاعات علیه فعالین "داب" در این دوره دست محفل آذرین را از پشت بسته است، در میان چپ‌ها از ایرج آذرین چهره بمزانب مشهورتر به این دو چهره داشته است. تفاوت برخورد به این دو چهره خوشنام تنها در این بوده که دومی بدلیل دم دست بودنش در دانشگاه، اجر کار پلیسی اش را نقداً تحویل گرفته است. جدا از کمیونست کارگری که اعتراض و افشاگریهایی لیست بلندی از فعالین و شخصیت‌های چپ و کمیونست از طیف‌های مختلف را به حساب کدامین شکار آقا باید گذاشت که یک نمونه اعتراض شماره ۱ از آنها در همین شماره نشریه پاسخ آمده است؟

البته خارج از ادعاهای ایرج آذرین، پرداختن به سوسیالیسم نوع او اهمیت خود را دارد. ایشان زبان گویای چپ بی‌خاصیت، عقیم، خنثی و بی‌دقتی و بی‌کارایی است که امروزه مثل وی وبسایت و نشریه و خط و جهت گروه و حتی سازمان و حزب هم دارند اما نقش آنها در دنیای واقعی به همان اندازه او باخاصیت است. این مسئله موضوع دیگری برای بحث در جای دیگرست.

۶- تنفر از منصور حکمت

آذرین در نقد ما اینجا و آنجا با اشارات نیشدار به منصور حکمت هم لطف کرده است. در پاسخ من جوابیه قدیمی حکمت به ایشان در ادامه می‌آید تا خواننده بداند پاسخ به ایشان از تقریباً یک دهه قبل همین خط بوده که هست: آدم کار جدی در سیاست نیست. حوصله حزب‌داری ندارد، نقشه‌های هم برای دخالت در امری ندارد، نمونه تیبیکسی از آن سیاسی کارانی که حتی به عنوان یک لیبرال عقیم و خنثی و بی‌اراده است. اینهم جوابیه حکمت به او:

"ناقهرمانان"

"قول بده، که اگر من توانستم قهرمان باشم، تو دستم چون انسانی باوجدان رفتار کنی"

جان لوکاره، خانه روسیه

ایرج آذرین در حزب کمیونست کارگری ایران دو مقاله نوشت، دو "ستون آخر" کوتاه برای نشریه اتروناسیونال. در دومین و آخرین این نوشته‌ها در مرداد ۱۳۷۲، در یادداشتی با عنوان "دوران ناقهرمانی"، از این شکوه کرد که گویا عصر قهرمانی در صفوف چپ سر آمده است. گفت رویگردانی "جوان تحصیلکرده طبقه متوسط ایران" از "فعالیت متشکل سیاسی" از سر محاسباتی "بقالانه" است، تلاشی است برای بازیابی مکانی سزاور و "متناسب با ارج طبقه اش در سلسله مراتب همین جامعه".

ایرج آذرین در مقابل اصرار داشت که "تصور وقوع انقلاب کارگری، حتی تصور پیشروی کارگران در چهارچوب همین نظام مسلط، بدون قهرمانی‌های جمعی و فردی تنها نشانه خوشبختی احقمانه میتواند باشد". ایرج آذرین این را گفت... و رفت.

کومه له امروز و نتووده ایسم آذرین - مقدم

حسین مرادیگی (حمه سور)

بخش اول
جریان آذرین - مقدم

مقدمه

نوشته حاضر دو بخش است، بخش اول آن در مورد جریان نتووده ای آذرین - مقدم است، بخش دوم آنهم در همین رابطه در مورد رهبری کومه له امروز است. آنها را از هم تفکیک کرده ام تا هر کدام جداگانه و به اعتبار خود و در عین حال در ارتباط با همدیگر، نیز خواننده را در جریان قرار دهند.

احتمالا اطلاع دارید که تنها سازمان سیاسی اپوزیسیون ایران که هم نوبی گروه نتووده ای آذرین - مقدم را با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه دانشجویان آزادپخواه و برابری طلب همراهی کرد، رهبری کومه له امروز بود. معلوم شد که جریان نتووده ای آذرین - مقدم مدتهاست از امکانات کومه له امروز تغذیه می‌کند، رهبری کومه له امروز همنوایی این جریان با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را تایید کرد. عکس گرفتن رهبری کومه له امروز در کنار جریان نتووده ای آذرین - مقدم، رویداد ساده ای نبوده و نیست، رنگ خطری است جدی برای کسانی که در کومه له امروز هنوز خود را چپ و طرفدار آزادی و برابری میدانند. آیا به این رویداد باید به عنوان یک اشتباه سیاسی زود گذر از جانب رهبری کومه له امروز نگاه کرد، یا نه، کومه له امروز به رهبری ابراهیم علیزاده تصمیم گرفته است که خود را در مسیر جریان آذرین - مقدم قرار دهد؟ در این صورت چرا؟ علت چیست؟ نوشته حاضر در بخش دوم می‌خواهد به این مسئله و به زمینه های آن و خطراتی که این کار آینده کومه له امروز را تهدید می‌کند بپردازد. اما قبل از آن لازم میدانم به بخش اول این نوشته به بپردازم به نکاتی در مورد خود جریان نتووده ایستی آذرین - مقدم اشاره کنم، هرچند این کار مفصل تر توسط بهمن شفیق و محمد فتاحی که نقد او از این جریان در همین شماره کمونیست چاپ شده است، انجام گرفته است. من تنها برای کمک به مساله مورد نظر، کومه له امروز و خطراتی که در همسویی با این جریان رهبری کومه له امروز را تهدید، سعی کرده ام بطور فشرده خواننده را در مورد این جریان و خط فکری آن قرار دهم.

سابقه این خط فکری

جریان نتووده ای آذرین - مقدم از نظر فکری در سال ۱۹۹۹ در دوره "پرو و بیای" دوم خرداد نطفه بست، زمانی که آذرین فرصت را مناسب می یابد تا در قامت مفسر درجه چندم تره های سران دوم خرداد، عروج دوم خرداد را تفسیر کند - مفسری که نشان میدهد افق فکری و سیاسی اش از افق فکری و سیاسی یک سرمایه دار بومی تجاوز نمی‌کند - پایه های این خط فکری همان موقع در فصلهای اولیه کتاب "چشم انداز و تکالیف" نوشته ایرج آذرین در میان بحثهای کشف و بی ربط و خارج از موضوع واقعا خسته کننده ای در مورد "دولت مارکسی" و "پارادایم مارکسی" و "پارادایم وبری" و غیره بیان شدند. تنها کاری که "چشم انداز و تکالیف" در آن مقطع کرد این بود که جمع ۱۲۰ نفره کمونیستهایی را که بقول خودشان دور هم جمع کرده بودند در یک روز از هم پاشند و پراکنده کرد. عنوان "سوسیالیسم کارگری برای این جریان و همچنین در این کتاب در واقع پوششی است برای قالب کردن خط فکری لیبرال چپی که بآبان امید خود را به "جنبش اصلاحات" بسته است، چیزی که آذرین آن را "سرمایه داری

شدن بورژوازی اسلامی، یا تبدیل شدن جمهوری اسلامی به حکومت سرمایه داران" می نامید. در بهترین حالت اعتراضی است از موضع سرمایه دار بومی به عدم حضور بخش یا بخشهایی از طبقه سرمایه دار ایران در حاکمیت جمهوری اسلامی، به عدم حمایت دولت بورژوازی اسلامی از سرمایه دار بومی و تولید داخلی که ایشان در "چشم انداز و تکالیف" تلاش می کنند با استناد به آن زیر پوشش "سوسیالیسم کارگری"، کارگران را پشت این یا آن بخش از بورژوازی ایران بکشاند. "تحولی" که گویا با آن طبقه کارگر را در ایران "خیری" می‌رسد.

محاصل این "تحول" برای طبقه کارگر

طرح مطالبات و خواستههای دمکراتیک ممنوع! بزعم آذرین که قرار بود جمهوری اسلامی به "جمهوری اسلامی سرمایه داران" تبدیل شود و نمایندگان آن بخش از بورژوازی مورد علاقه آذرین نیز به حاکمیت اسلامی قدم رزجه فرمایند، تحت عنوان "عدم حضور جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در صحنه سیاسی ایران"، از طبقه کارگر در ایران می‌خواهند که هیچ خواست و مطالبه دمکراتیکی را مطرح نکند چون به نفع بورژوازی! تمام میشود. می نویسند: "مادام که یک جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر از صحنه سیاست جامعه غایب است، هرگونه شعار و مطالبه دمکراتیکی به سود بورژوازی ایران تمام خواهد شد." (چشم انداز و تکالیف، ص ۱۸۵).

دخالت در امر سرتگونی و سرتگونی خواهی از کفر هم بالاتر میشود، چون سرتگونی جمهوری اسلامی خواستی است دمکراتیک! می نویسند: "... تلاش برای براه اندازی یک جنبش همگانی.. حتی حول شعار سرتگونی نیز آلترناتیو کارگری در قبال جنبش اصلاحات در وضعیت موجود نیست." (چشم انداز و تکالیف، ص ۱۳۶).

در آخر به آلترناتیو کارگری مورد نظر چپ لیبرال نتووده ای برمیگردم. دفاع و طرح شعار آزادی زندانی سیاسی و آزادی بیان و عقیده و برابری زن و مرد و لغو آپارتاید جنسی و غیره بر طبقه کارگر "حرام" میشوند چون خواستههای دمکراتیکی هستند و گویا دفاع از برابری زن و مرد و آزادی زندانیان سیاسی و لغو اعدام و آزادی های سیاسی و آزادی بیان و اندیشه و حق تکل و اعتراض و اعتصاب و غیره از طرف طبقه کارگر و دیگر مردم آزادپخواه و برابری طلب در ایران، همه به نفع بورژوازی تمام خوانند شد. در حالی که همه این آزادیهای سیاسی از بیان و اندیشه گرفته تا برابری زن و مرد محصول دخالت طبقه کارگر در جامعه و فشار این طبقه بر جامعه بورژوازی بوده است. هر نوع گشایشی در جامعه بدو محصول دخالت و مبارزه طبقه کارگر بوده است، به نفع طبقه کارگر بوده است و هر نوع قید و بند و شرط و شروطی بر آزادیهای سیاسی قبل از هر چیز به ضرر طبقه کارگر و توده پائین جامعه در مقابل دولت بورژوازی تمام شده است. اینها ظاهرا جزو الفبای مارکسیسم هستند. چپ سابق اما راست شده است، نماینده و سخنگوی سرمایه دار بومی شده است، از طبقه کارگر تحت این عنوان می‌خواهد که برای کمک به رشد سرمایه این سرمایه داران و یا گرفتن تولید داخلی سرشان را پائین بیاندازند و مزاحم دولت بورژوایی موجود نشوند. تا شاید دولت بورژوایی موجود کمکهای دولتی خود را در اختیار این سرمایه داران و برای رشد تولید داخلی، قرار دهد. "چپ خلقی" سال ۵۷ هم همین را در مورد "بورژوازی ملی و مترقی" میگفت، از طبقه کارگر می‌خواست که فعلا از

مطالبات خود چشم پوشی کند. اما این جریان نتووده ای از طبقه کارگر می‌خواهد که اقتدر غیر سیاسی شود که مطلقا کاری به کار سرنوشت جامعه و دخالت در آنچه که به آینده و به رهایی خودش مربوط است، کوچکترین دخالتی نکند!

می نویسند: "واضح است که اکثریت زنان ایران قطعا خواهان آزادی های فردی و وسیع و بی قید و شرط هستند، یا اکثر روشنفکران بنا به ماهیت خود خواهان آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان هستند، اما مساله این است که نه خود این گروهها و اقشار ظرفیت آن را دارند و نه چنان طبقه ای در جامعه وجود دارد که قدرت شکل دادن به مدلی از رشد سرمایه داری کلاسیک را در ایران داشته باشد." همانجا ص ۱۸۲ - ۱۸۳.

بزعم آذرین این خواستهها خواستههای سرمایه دارانه هستند، خواستههای سوسیالیستی نیستند، طبقه سرمایه داری هم فعلا وجود ندارد، "جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر هم در میدان نیست"، آن را از مطالبه طبقه کارگر در جامعه ابراح حد میکند. با این استدلال، مساله آزادیهای سیاسی و دفاع از برابری زن و مبارزه با آپارتاید جنسی و آزادی زندانیان سیاسی و لغو اعدام و غیره به طبقه کارگر مربوط نیست، چون سرمایه دارانه است. طبقه کارگر کارش این است که کار کند تا تولید داخلی را بگیرد و احتمالا تا چنین طبقه سرمایه داری در داخل شکل میگیرد تا سرمایه داری ایران را وارد دوره کلاسیک خود کند! در این صورت بزعم آذرین ایران بورژوازی هم کره جنوبی میشود و کارگران در ایران هم دارای تشکلهای مستقل خود خواهند شد و آنوقت زمان طرح این خواسته نیز میرسد! تا آن روز موعود نسلهایی از طبقه کارگر زیر چرخهای سرتوب و استثمار بورژوازی در ایران از بین میروند. بورژوازی هم سرنوشت جامعه را تعیین میکند و می برد و می دوزد. حال، بورژوازی ایران، چه اسلامی و چه غیر اسلامی، واقعا چه مشکلی با این "سوسیالیسم کارگری" دارد؟

می نویسند: "آزادی بی قید و شرط بیان یک خواست دمکراتیک کلاسیک است، اما فراخوان چپ به دفاع از آزادی بیان در شرایط امروز ایران به چه چیزی منجر میشود وقتی هیچ روزنامه مستقل کارگری وجود ندارد، به نفع دوم خرداد تمام میشود." همانجا، ص ۱۸۹. چپ سابق راست شده است، می‌خواهد همسایه چپ را به عقب برگرداند. این مشابه همان مخالفت "چپ خلقی" در انقلاب ۵۷ با آزادی بی قید و شرط بیان اتحاد مبارزان کمونیست است که در مخالفت با آن میگفتند، با آزادی بی قید و شرط بیان می‌خواهند از آزادی نشریه میزان بازرگان دفاع کنند. گفتن اینکسه هر درجه از فضای باز سیاسی در جامعه به نفع طبقه کارگر است به این جریان نتووده ای دردی دوا نمیکند. اینها تصمیم گرفته اند که طبقه کارگر را برای بورژوازی ساکت کنند و دخالت در هر حرکت سیاسی ای در جامعه منع کنند. به اینها باید گفت با "هیچ روزنامه مستقل کارگری وجود ندارد" شاید بتوانید چند نفر مشابه خود را فریب دهید اما نمی توانید کارگر و فعال کارگری کمونیست را فریب دهید. وجود روزنامه کارگری مستقل معیار نیست، مهمتر از آن این است که آیا کمونیستها و کارگران کمونیست دارای حق آزادی فعالیت کمونیستی و تحزب و تشکل و اعتراض و اعتصاب هستند یا نه؟ چپ و پخش نشریه و روزنامه کمونیستی آنها میتواند آزاد باشد یا نه؟

می نویسند: "آزادی زندانیان سیاسی البته اصل شریفی است، ولی چه فایده که فعال کارگری دستگیر شده در افکار عمومی زندانی سیاسی تلقی نمیشود. همانجا ص ۱۹۹. پس خواست آزادی زندانیان سیاسی بیهوده است."

اینهمه از "سوسیالیسم کارگری" آذرین - مقدم، اینها تحت پوشش "کارگر"، از کارگران می‌خواهند که در مقابل بورژوازی هار اسلامی که صدها هزار زندانی سیاسی را که بخش زیادی از آنها فعال و رهبر کارگری و امثال جمال چراغ ویسی ها بوده اند را اعدام کرده است و هر روز انسانهای زیادی را فقط به خاطر بیان و عقیده به زندانی می اندازد که کارگر و فعال کارگری هم بخشی از آن است، از آزادی سیاسی و به این اعتبار از آزادی فعالین کارگری دستگیر شده نیز دفاع نکنند. لابد بزعم اینها حق شان است که آزاد نشوند، اصلا چرا اعتراض کرده اند؟ حالا یادشان است که مردم ایران میگفتند کارگر نفت ما رهبر سر مد است، میدانند که صدها نفر در خارج و داخل کشور آزادی اساتلو و محمود صالحی را همراه دیگر زندانیان سیاسی فریاد زدند. این سنت درست مثل سرمایه دار بومی در کارگاههای کوچک، کارگر و فعال کارگری را در جامعه خاستری و بی چهره می‌خواهد. نتووده ای خاصیت خود را برای بورژوازی مگر غیر از این طریق میتواند اثبات کند!

"حکومت سرمایه داران"

این "تو" آذرین در خط فکری این جریان نتووده ای مکان محوری و تعیین کننده ای دارد. می نویسند: "پیشرفت عملی مشارکت بورژوازی ایران در قدرت سیاسی همچنان که گرو اعمال هژمونی و مهابت جنبش طبقه کارگر و جنبش های اصلی است." یا "بورژوازی ایران باید بدو هژمونی خود را بر اقشار و طبقات دیگر تأمین کرده باشد. ادامه میدهند، به این معنی که اقشار و طبقات دیگر عموما منافع و اهداف خود را با پشتیبانی از این یا آن حزب یا تشکل سیاسی بورژوایی دنبال کنند."

همانجا، ص ۱۷۱..

حالا ماکت کارگاه تولید داخلی این جریان را میشود از نزدیک دید! آذرین به عنوان نماینده صاحبان کارگاههای کوچک (سرمایه داری بومی)، "جنبش اصلاحات" در مطابق اتوبی خود، جنبشی برای مشارکت همه بورژوازی در قدرت اسلامی تفسیر میکند. خواهان مشارکت نمایندگان سیاسی همه اقشار بورژوا در قدرت سیاسی اسلامی سرمایه است. که در این صورت این "تحول" با شرط و شروطی برای طبقه کارگر و دیگر اقشار جامعه همراه خواهد بود یا تمام خواهد شد.. آنهم اینکه کاری به سرتگونی و مطالبات دمکراتیک که "سوسیالیستی" می نیستند نداشته باشند، در عوض همه یا عموما منافع و اهداف خود را با پشتیبانی از این یا آن حزب و یا تشکل سیاسی بورژوایی دنبال کنند. بزعم آذرین دوره دوره "تپ در اپوزیسیون" بود، هنوز هم ظاهرا هست، لذا از نظر آذرین برای طبقه کارگر، دوره ترجیح یک دسته از اقدامات و سیاستهای اقتصادی کاپیتالیستی بر دسته دیگری است، آنهم تحت حاکمیت خود سرمایه داری! ایشان تصمیم گرفته اند که طبقه کارگر را تفسیر این یا آن بخش از بورژوازی را بکنند، ناچار شده اند آن را با وعده و وعید و اتوبیهای خود سرگرم کنند. میدانند که بدون این، خیلی عریان نمی توانند سم بورژوایی را به بدن طبقه کارگر در ایران تزریق کنند. لازمه تحکیم قدرت بورژوازی همراه شدن لایه های مختلف بورژوازی با دولت بورژوایی است، نه طبقه کارگر. چه تک تک در پارلمان و دولت بورژوایی به عنوان نماینده حضور داشته باشند چه نداشته باشند، آذرین تحت این عنوان که "جنبش سوسیالیستی کارگری در صحنه نیست"، شرایط انقلابی نیست، می‌خواهند کارگران را میان این یا آن جناح و حزب بورژوایی تقسیم و پراکنده کنند.

در ایران مشارکت بورژوازی در قدرت قبل از هر چیز به معنی حفظ امنیت سرمایه ها و قداست مالکیت خصوصی بورژوایی تا تعرض طبقه کارگر است. این بطور اتوماتیک در جمهوری اسلامی بود و هست و جمهوری اسلامی برای همین به میدان آورده شد. دست کارگر را در ایران قطع میکنند اگر ادعای

مالکیت بر سرمایه و وسایل تولید بورژوازی را ی که در آن قرار بود طبقه کارگر در ایران به خواسته‌های بسیار حیاتی و فوری خود - "پ" برادری بورژوازیون - برسد!

"تحول"
سختگویی بورژوازی بومی ذوق زده از "جنبش اصلاحات"، "تحول" بورژوازی مورد نظر خود را چنین تفسیر می‌کنند، می‌نویسند: "کاپیتالیسم و بورژوازی ایران نیازمند تشکلهای واقعی کارگری میشوند. البته در همکاری با رفرمیستها". همانجا، ص ۱۹۹. اضافه می‌کنند: "اعمال هژمونی به طبقه کارگر معطل فوری و پیش شرط شکل گیری دولت سرمایه دارها در ایران است." همانجا، ص ۱۷۲. نوری در انتهای تونل، به شتابید! ایشان در آواز سکوت کارگر در قبال بورژوازی ایران "سوت" ایجاد تشکلهای مستقل کارگری را به طبقه کارگر در ایران وعده می‌دهند که گویا در آن اتحادیه‌های کارگری به سبک کره جنوبی در ایران نیز شکل می‌گرفتند و گویا رفرمیست‌های طبقه کارگر، رهبران کارگری در رشته‌های تولیدی کلیدی، به سرعت بر بالای آن سوار میشدند. حال زبان رهبر سندیکای شرکت واحد را می‌خواستند ببرند تا نتواند نام سندیکا را بی‌آورد. در این دوره و با این استدلال، دعوی کاذب و عوام‌فریبانه‌ای را تحت نام "تقابل گرایشی رادیکال سوسیالیست" با "رفرمیسم جدید" شروع می‌کنند. از موضع سخنگو و مدافع بورژوازی بومی نیروهای را به نام رفرمیست تصور می‌کردند، هنوز هم می‌کنند، و آنها را به سرمایه‌های خارجی از قبیل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و غیره ربط می‌دادند و به جنگ آنها می‌رفتند. "سوسیالیست‌های رادیکال" که خود حدانکر خواستار حمایت بورژوازی ایران از بورژوازی بومی، از طریق واگذاری و واگذاری و حمایت‌های دولتی و سیاست‌گذاری اقتصادی به نفع بورژوازی بومی و تولیدکننده داخلی بودند به مقابله مجازی و عوام‌فریبانه‌ای در عین حال با محتوی ضد کمونیستی، با این "رفرمیسم" تصویر شده خود می‌رفتند. این محتوی کل جهت‌گیری اینها در مورد تشکل و تشکل‌یابی کارگران و کل دعوای اینها با کمیته‌های هماهنگی و فعالین کارگری و غیره و غیره و تشکلیست‌ها بود که فعلا از حوصله این نوشته خارج است.

سرکار آمدن احمدی نژاد

جریان آذرین - مقدم سرکار آمدن احمدی نژاد را طغیان سپاه و بسیج در تقابل با پروسه متعارف شدن حکومت اسلامی و لذا سد کشنده این تحولات نامیدند. در "پیروزی احمدی نژاد، نشانه کدام تحولات؟" نوشته آذرین در سال ۱۳۸۴، می‌نویسند: "واقعیت ساده این است که منافع مادی این قشر (چه منافع مالی و چه موقعیت و قدرت گروهی و فردی آنها) با سیر تحولات ده، دوازده سال اخیر رژیم جمهوری اسلامی به مخاطره رفته است. طغیان قشر اوباش و جیره خوار حکومت از لحاظ عینی تنها با متوقف کردن سیر تحولات (منظور پروسه تبدیل شدن جمهوری اسلامی به "حکومت اسلامی سرمایه داران"، پراتنز از من است) در رژیم اسلامی می‌تواند از منافع و موقعیت این قشر دفاع کند." همانجا. نئو توده‌ای که با دباپ امید خود را به تبدیل شدن بی‌کوهه اسلامی به "حکومت سرمایه داران" بسته است، سخت از این واقعه نگران شده است، آن را درست مثل اپوزیسیون بورژوازی ایران از راست تا چپ آن "کودتای انتخاباتی" علیه نمایندگان فعلی و آینده خود در جمهوری اسلامی، می‌خواند. می‌نویسند: "اطلاق لفظ "کودتای انتخاباتی" به عملکرد سپاه پاسداران و بسیج در انتخابات اخیر تا حدود زیادی درست است؛ اما تا آنجا که پیروزی احمدی نژاد را آغاز یک کودتا از جانب این جناح در حال شکل‌گیری تلقی کنیم، فرجام این کودتا هنوز ناروشن است."

ایشان از سال ۱۹۹۹ شروع کرده‌اند. "تحول"

جنبش ملی کرد

موقعیت اقتصادی ایران تضعیف و لذا سیر تحولات ده دوازده سال اخیر جمهوری اسلامی که وی به آن امید بسته است متوقف شود، می‌نویسند: "آمدن قشر اوباش .. صاحبان سرمایه را بشدت محتاط می‌کند، و به نوعی "اعتصاب" در سرمایه‌گذاری و "کم کاری" در فعالیت اقتصادی سوق می‌دهد. دولت احمدی نژاد و کلیت رژیم جمهوری اسلامی بیش از بورژوازی ایران زیر فشار عواقب اجتماعی و سیاسی چنین رکود اقتصادی ای قرار خواهد گرفت." این نمایندگان سرمایه داران بومی سرانجام به حال "حامیان" خود در حکومت اسلامی دل می‌سوزاند و می‌نویسند: "آنچه نیازمند تحلیل است این است که چهره‌های این قشر رفسنجانی در این مسابقه تقابلی می‌بازد و احمدی نژاد پیروز از آب در می‌آید." همانجا. در آخر هم که به تشکیل حزب و حزب سازی رفسنجانی و کروی سخت امید بسته اند می‌نویسند: "تختین ویزگی جناح بندی درون رژیم در دوره جدید این است که، در تمایز با گذشته، می‌باید با جامعیت حزبی همراه باشد. و این پروسه‌ای است که از همان فردای پیروزی احمدی نژاد از جانب کسانی چون کروی و رفسنجانی هم اکنون آغاز شده است." همانجا.

حال ارزبایی این جریان را از سرکار آمدن احمدی نژاد با تحلیلهای آن دوره کله اپوزیسیون بورژوازی ایران از راست تا چپ آن از سختگوییان ناسیونالیسم پرو غرب تا جبهه ملی چی‌ها و جمهوریخواهان لائیک فعلا جمهوریخواه تا راه توده و بقیه این طیف در این مورد مقایسه کنید تا بدانید حضرات نئو توده‌ای مدعی "سوسیالیسم کارگری" کجای این اپوزیسیون قرار می‌گیرند. تمام هم و غم این جریان بالا و پائین رفتن منافع این یا آن قشر از بورژوازی ایران، به خطر افتادن ادغام اقتصاد کاپیتالیستی ایران در بازار جهانی، "برباد" رفتن جاه طلبی‌های حکومت اسلامی در منطقه، مثرم ثمر بودن فعالیت این یا آن رشته تولید سرمایه داری برای سرمایه داران ایران و فراخواندن کارگران به زیر بیرق اسلامی خودش از بالا آگاهانه سران سپاه را که به سرمایه داران بزرگ ایران تبدیل شده‌اند و مالکیت خصوصی و دولتی رشته‌های مهم و مختلف تولیدی شریک می‌کند تا حکومت خود را بهتر در مقابل طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران مسلح کند، آذرین در حمایت از رفسنجانی و کروی، سرکار آمدن احمدی نژاد را به زبان بورژوازی و آینده اقتصاد بورژوازی در ایران تفسیر می‌کند! در حالیکه کلیت جمهوری اسلامی با همه اختلافات درون خود، در یورش به زندگی روزانه طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش و تحمیل بی حقوقی مطلق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بر مردم ایران صف بسته‌اند و کمر طبقه کارگر و مردم محروم را زیر بار فقر و فلاکت خرد کرده‌اند. این جریان ارتجاعی نگران تضعیف موقعیت اقتصادی بورژوازی ایران است. پای مارکس را هم وسط می‌کشد. مارکس در این نگرش به کاشف مبارزه طبقاتی تقلیل پیدا می‌کند، و مارکسیسم از علم رهایی طبقه کارگر به ابزار "مقاومت" طبقه کارگر در مقابل سرمایه داری و طبقه کارگر از رهاننده دیگر مردمان جامعه از یوغ سرمایه داری و بزرگکشدن حکومت بورژوازی به طبقه‌ای که نباید در هیچ اعتراض دمکراتیک و سیاسی ای در جامعه شرکت کند تقلیل پیدا می‌کند. تنها باید مراقب باشد و منتظر بماند تا توطیه‌های ارتجاعی آذرین - مقدم در مورد مشارکت این یا آن بخش بورژوازی در حاکمیت سرمایه دارانه حکومت اسلامی کی به بار می‌نشیند. نئو بورژوازی ایران، بورژوازی بومی و تولیدات داخلی را از طریق حمایت‌های مالی و سیاست‌های اقتصادی دولتی مورد حمایت قرار دهد.

دامه می‌دهند: "استراتژی سوسیالیست‌ها در این جنبش کماکان بر مبنای تعقیب خواسته‌های دمکراتیک ملی کرد است .. همانجا. چپ لیبرال نئو توده‌ای همه این "مدالهای افتخار" را به این خاخره به گردن جنبش ملی کرد و حزب مربوطه می‌اندازد تا رهبری کومه له امروز را با لقب، "دارای مشی سوسیالیستی" به عنوان نیروی دیگر درون جنبش ملی کرد "مفتخر" کند. و از این طریق جانی برای اطراف خود در تنها ترمینال سیاسی موجود در اپوزیسیون ایران پیدا کند. این جریان، استراتژی "مشی سوسیالیستی" آن را هم تعیین کرده است، "تعقیب خواسته‌های دمکراتیک ملی کرد." رهبری کومه له امروز هم از این عنوان ظاهرا سر از پای نمی‌شناسد. خودش هم همین را قد و اندازه خودش می‌داند. "سوسیالیست" جنبش ملی کرد، "سوسیالیست ملی"، که استراتژی اش هم در خدمت اهداف "ملی دمکراتیک" این جنبش است البته "در ارتباط با طبقه کارگر" علیه دیکتاتوری مرکزی. وقتی ما آنها را چپ ناسیونالیست کرد می‌نامیم، دلخور می‌شوند.

بعد از دوم خرداد

با شکست دوم خرداد، جریان آذرین - مقدم هم به تاریخ هزیمت دوم خرداد پیوست. تفسیرهای تئوریک دست چندم آنان از مواضع دوم خرداد نیز به زواله دانی انداخته شد. رویدادهای این دوره اما ناگهان چرت این جریان نئو توده‌ای را پاره کرد و آن را از سوراخ خود بیرون کشید. بعد از خرداد سال ۶۰ برای اولین بار آنها در شرایطی که جنبش ناسیونالیسم ایرانی یاس خود را به جامعه تزریق میکرد در دانشگاه پرچم آزادیخواهی و برابری طبلی، نک کوه یخ اعتراضات کارگری و توده‌ای علیه یوغ موجود، توسط دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب برافراشته شد. این رویداد، این جریان را ابتدا گیج کرد، اما وقتی دیدند که این پرچم خود را در جامعه با کمونیسم رادیکال، با حزب حکمتیست، تداعی

کمونیسیت رادیکال، با حزب حکمتیست، تداعی

میکند و جامعه هم این را می بیند، مثل خوره به جان آن و به جان هر حرکت رادیکال و هر میلیتانیستی در جامعه، افتادند. تا پرچم چپ، کمونیسم رادیکال، را دیدند، به سرعت همراه وزارت اطلاعات و بازوهای جمهوری اسلامی علیه آن و علیه هر نوع رادیکالیسم میلیتانیستی ای در جامعه در مقابل جمهوری اسلامی، به حرکت درآمدند. رضا مقدم درست مثل بازوهای جمهوری اسلامی از دانشجویان زیر شکنجه و روبرو با احکام دادگاههای جمهوری اسلامی سند میخواند که اثبات کنند از کی مستقل بوده اند!

افشاء شدند، رسوا شدند، به همت کسانی که از آزادی و برابری و از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در مقابل اینها و جمهوری اسلامی دفاع کردند.

این رویداد در عین حال، بدون تلفات نبود، جریان دیگری را، رهبری کومه له امروز را تحت تاثیر قرار داد و آن را به دنبال خود کشاند که پائین تر و در بخش دوم به آن اشاره میکنم.

بخش دوم

چرا کومه له؟

همانطور که پیشتر گفتیم جریان نئوتوده ای آذری - مقدم در همیاری خود با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، از میان جریانهای سیاسی اپوزیسیون ایران، تنها رهبری کومه له امروز را در کنار خود یافت. رهبری کومه له امروز، همزمان با سایت "تریبون مارکسیسم" که از "تریبون جوان" از سرور کومه له لینک میشود، نوشته بدون امضائی را که در این سایت تحت عنوان "وضعیت فعلی و گامهای ضروری" که در آن به تکرار یاهو گوی های وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب پرداخته بود، در سایت رسمی خود، سایت "سازمان کردستان حزب کمونیست ایران" چاپ کرد. اما بعد، بدون دادن هیچ توضیحی، آن را از سایت خود برداشت. معلوم شد که با آن توافق داشته است بدین فشار افکار عمومی ناچار آن را از سایت خود برداشته است. چرا؟ چون چند روز بعد در دو نوشته، بویژه در نوشته ای به نام "مستعار "لنا"، همنوایی جریان نئو توده ایستی آذری - مقدم با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را با همان سبک و بیان ارتجاعی این جریان، مورد تأیید قرار داد.

رهبری کومه له امروز میتوانست حرکت اخیر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را بی موقع بداند، ماجراجویی بخواند، اما چرا همیاری جریان آذری - مقدم را با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب نه تنها محکوم نکرد بلکه خود نیز با آنان همسو شد و آن را تأیید کرد؟ یادشان رفته است که عین اینها را حزب توده در ماهها و سالهای بعد از انقلاب ۵۷ به کومه له آن دوره میگفت. یادشان رفته است که کومه له آن دوره در سال ۶۱ علیه توده ایها و اکثریتی ها به دلیل مشابه این، علنا اطلاعیه داد. کار اینها از نظر مضمون چه فرقی با کار توده ایها در آن سالها دارد؟ چه لزومی داشت که رهبری کومه له امروز خود را در این سطح با این جریان همسو کند؟ جواب این رهبری به آن کمونیستی که به نادرست هنوز در کردستان با رویای کومه له آن دوره خود را با رهبری کومه له امروز نداعی میکند، چیست؟ رهبری کومه له امروز واقعا تصمیم گرفته است که کپی کردستانی این جریان بشود؟ آنچه که متأسفانه رهبری کومه له امروز را این بار بدون ملاطظه به سمت همسویی با جریان آذری - مقدم کشاند، این است که رهبری کومه له امروز نیز بنا به ماهیتی که دارد پس روی و یا پیشروی خود را در جامعه، با پیشروی و پس روی کمونیسم رادیکال می سنجد. با پیشروی و رو آمدن کمونیسم رادیکال، به سرعت جانب راست جامعه را میگیرد، اگر این

کمونیسم را به هر دلیل ضعیف به بیند، یز چپ و کمونیستی به خود میگردد. این را در حرکت دیگر هم در جامعه کردستان میشود نشان داد. این شامه قوی، بعلاوه تعلقی که رهبری کومه له امروز به این جریان پیدا کرده است، این رهبری را به سرعت در کنار جریان نئو توده ای آذری - مقدم قرار داد. و این معلول ماهیتی است که کومه له جدید پیدا کرد و آن را دقیق تر باید در استیصال سیاسی و جنگ انداختن به هر وسیله ای در انطباق با مصلحت جوی های روز رهبری کومه له امروز جستجو کرد که پائین تر بطور فشرده به آن اشاره میکنم. بعد از جدایی ما و نماندن هژمونی کمونیسم کارگری منصور حکمت بر بالای کومه له آن دوره، رهبری کومه له جدید روی خط راست خود برگشت و راه خود را در پیش گرفت. جای کومه له آن دوره را ترمینال سیاسی ای به نام کومه له جدید گرفت تا هر از گاهی یک عده در آن اطراق کنند و بروند. انفعال طولانی سیاسی رهبری کومه له جدید و تابلوی حزب کمونیست ایران سیبلی شد و هنوز هم هست تا هر کس و هر جمعی با هدف قرار دادن آن بخشی از کومه له امروز را از آن خود کنند. در دام کومه له جدید سازمان قومی زحمتکشان شکل گرفت. عبدالله مهتدی تمام بحثهای آنتی کمونیستی خود را در بغل دست ابراهیم عزیزاده و دیگر رهبران کومه له جدید نوشت، نه از ابراهیم عزیزاده و نه از بقیه کم ترین اعتراضی به آن و به تعرض عبدالله مهتدی به تاریخ و سابقه حزب کمونیست ایران و به کومه له آن دوره از کنگره دوم تا ششم آن، نشد. حزب نفرت بدون هیچ مانعی با پرچم سیاه قومی بر بالای آن در بغل دست ابراهیم عزیزاده شکل گرفت، اما اعتراضی نشد. چون آنتی کمونیسم عبدالله مهتدی در آن دوره بزعم رهبری کومه له امروز به درد "حفظ و انسجام" ترمینال سیاسی ای که آنها حفاظت آن را بعهده دار بودند، میخورد. آن روزها از نظر این رهبری "مصلحت" تشکیلات چنین ایجاب میکرد.

وقتی ما در مقابل سازمان زحمتکشان ایستادیم، واقعا فقط ما ایستادیم و از نام کومه له و تاریخ و سابقه کومه له آن دوره و حزب کمونیست ایران در مقابل این جریان قومی دفاع کردیم و گفتیم اجازه نمیدهم که آن را بالا بکشند، طرف که ابراهیم عزیزاده بود و دو دستی نام کومه له را تقدیم سازمان زحمتکشان کرده بود میگفت، نام مهم نیست، ای نمیکفت، به جای آن وعده پیوند مجدد با آنها را میداد! با ایستادن ما معلوم شد که فشار کمونیسم کارگری، چپ، در کومه له جدید نیز آنقدر ریشه دار بود که هنوز یک عده روی موضع چپ به راست درون خود فشار وارد میکردند. طوریکه یک عده از خود اینها به ما پیام دادند که اگر شما ها نباشید راست ها آنها را جارو خواهند کرد. در جریان انشعاب سازمان زحمتکشان از کومه له جدید منصور حکمت و بعدها ما نیز به رهبری کومه له امروز پیشنهاد کردیم که در تقابل با این جریان ناسیونال قومی، کومه له کمونیست را اعلام کنند. کومه له کمونیست در تقابل با هر کس و هر جمعی که از موضع راست و ناسیونالیستی میخواست از آن جدا شود. رهبری کومه له امروز خود را آنقدر به کمونیسم بی ربط میدید که ترجیح داد در همان قالب فکری و سیاسی سابق خود باقی به ماند و انفعال و بی تحرکی سیاسی خود را پیشه کند. علاقه ای هم به تقابل با سازمان زحمتکشان که زیر آب سازمانش را میزد نشان نداد.

روی آوری رهبری کومه له امروز به جریان آذری - مقدم

هنوز چندی از انشعاب سازمان زحمتکشان نگذشته بود که بخش دیگری به نام "فعالیت تحت نام کومه له" از موضوع راست و ناسیونالیستی این بار هم با سیبلی کردن تابلوی حزب کمونیست ایران در اصل به هدف

تعرض به تاریخ و سابقه حزب کمونیست ایران و تعرض به تاریخ و سابقه کومه له آن دوره از کنگره دوم تا کنگره ششم آن، سر بلند کرد. رهبری کومه له امروز نشان داده است که جسارت دفاع صریح و روشن از تاریخ و سابقه حزب کمونیست ایران و کنگره دوم تا ششم کومه له آن دوره را ندارد، چون اگر بخواید با جسارت از آن دفاع کند نمی تواند از منصور حکمت و کمونیسم کارگری دفاع نکند.

چنین عدم جسارتی رهبری کومه له امروز را با تفاوتهای ناچیزی هم خط با جریان، اکنون "فراکسیون فعالیت به نام کومه له"، نگاهداشت. بی ربطی رهبری کومه له امروز به کمونیسم رادیکال، مانع ایجاد کومه له کمونیست شد. رهبری کومه له امروز به جای اعلام کومه له کمونیست، برای "حفظ و انسجام" تشکیلات در مقابل جریان "فعالیت به نام کومه له" باز هم به تابلوی حزب کمونیست ایران چسبید. مصلحت سیاسی رهبری کومه له امروز چه در سطح جنبش ملی کرد و مربوطه که این رهبری خود را با آنان در یک بستر تعریف میکند و چه درون تشکیلات خود نیز دوری از این تاریخ و از این سابقه و این آدمهار ایجاب میکند. این را علنا نیز بیان کرده اند. همه میدانند که حفظ تابلوی حزب کمونیست ایران برای ابراهیم عزیزاده یعنی "حفظ" کومه له امروز، یعنی "حفظ" همان پدیده ازلی و ابدی، همان رویایی که بقول خودشان عیب و نقص بر نمی دارد، اما زیر آن تابلو، زیر لوگوی حزب کمونیست ایران. زیرا که حزب کمونیست ایران در دنیای واقعی وجود ندارد. پس باید کاری کنند که یک جوری آن را "واقعی" نشان دهند. اینجااست که ابراهیم عزیزاده در هر دوره به "تئوری" ای نیاز خواهد داشت که این سناریو را برای او قابل توجیه کند. زمانی ای تئوری حزب نفرت عبدالله مهتدی بود، در این دوره جریان نئوتوده ای آذری - مقدم، استیصال سیاسی، به کجا بیاویزم این قباي ژنده... مطابق معمول رهبری کومه له امروز را به سمت جریان عمیقاً ارتجاعی نئو توده ای آذری - مقدم هول میداد. از نظر رهبری کومه له امروز اینها جنبش ملی کرد را انقلابی میدانند، کومه له امروز را صاحب "مشئوسوبالیستی" درون جنبش ملی کرد میدانند. "تئوری" دارند، میتوانند چهره سراسری "حزب" را تا مین کنند، شدیداً ضد منصور حکمت و کمونیسم کارگری و حکمتیست ها که هستند، و خاصیت "مهم تر" اینها در این دوره که به قامت رهبری کومه له امروز میخورد، توجیه و تزییق سم انفعال و استیصالی است که اینها بنام چپ در بدن جامعه و طبقه کارگر میکنند. و اینها توجیحات "مناسی" میشوند برای روی آوری رهبری کومه له به این جریان برای "حفظ" کومه له امروز و "حفظ" زیر تابلوی حزب کمونیست ایران.

کپی برداری از تحلیلهای نئوتوده ایستی آنان در مورد اوضاع سیاسی ایران و جهان، حمله به احتمالات آمریکا به ایران، سر کار آمدن دولت احمدی نژاد، مسائل مربوط به طبقه کارگر و غیره و غیره به سرعت شروع میشود. مصاحبه ها و نوشته های اینها و بویژه نوشته های صلاح مازوجی را در مورد اوضاع سیاسی و... نگاه کنید تماماً کپی برداری از تحلیلهای آذری - مقدم است. غافل از اینکه رابطه تئوری با تشکیلات حتی اگر کسی سر خود را کلاه میگذارد به این امید که از آن استفاده ابزاری میکند، یک طرفه نیست و جاده ایست دو طرفه. همانقدر که تشکیلات از تئوری، خواست انقلابی و یا ارتجاعی، برای انسجام و پیشروی خود استفاده میکند، تئوری نیز ما به ازاء تشکیلاتی خود را از تشکیلات می سازد. و بازهم غافل از اینکه کومه له این دوره کومه له آن دوره، کومه له دوره کنگره دوم تا ششم کومه له نبود و نیست که هژمونی منصور حکمت و کمونیسم کارگری او محکم و استوار بر بالای آن در اهتزاز بود. کومه له امروز کومه له جدید است، در چپ ناسیونالیسم کرد خیمه زده است، راست در دلانهای آن پرسه میزند.

بالای آن هم در انفعال کامل است. از دورن آن حزب نفرت و سازمان قومی زحمتکشان بیرون زد، جریان ناسیونالیستی "فعالیت به نام کومه له" بیرون زده است. بی ربطی کومه له جدید به کمونیسم، هم سرنوشتی ۱۷ ساله آن با جنبش ملی کرد خود علت بیرون زدن این همه قارچ قومی و ناسیونالیستی بر روی آن است. میدان دادن به تئوری نئو توده ایستی بر روی این بستر، بشدت خطرناک و خواهی نخواهی جز قارچ نئوتوده ای در آن نخواهد رویاند. جریان آذری - مقدم خودشان چیزی نیستند، هر از گاهی به جان کمونیسم رادیکال و میلیتانیستی در جامعه میافند، رسوا میشوند و کنار زده میشوند. آنها برای مزاحمت بیشتر برای کمونیسم رادیکال و میلیتانیستی در جامعه به جذب بخشی از نیروی این ترمینال سیاسی امید بسته اند. بخشی که اگر بخواید به آنان به پیوند، این بار نه در پائین بلکه توسط راس رهبری کومه له امروز صورت خواهد گرفت. از استیصال سیاسی ظاهرا هر کاری به میاید.

درج اطلاعاتیه "دانشجویان سوسیالیست

سراسر کشور" رهبری کومه له امروز، اطلاعیه "دانشجویان سوسیالیست سراسر کشور" را در جهان امروز شماره ۲۰۹، نشریه رسمی خود، چاپ کرده است. در این اطلاعیه آمده است که "دانشجویان سوسیالیست سراسر کشور" ظاهراً برای شناسائی دانشجویان طرفدار احزاب و گروههای سیاسی در دانشگاه تفتیش عقاید نمیکند، "اما بدون تخفیف به طرد و منزوی ساختن هر حزب و گروهی که به فعالیت ضد جنبشی و فرقه ای به بهای ضربه زدن به جنبش، منافع خاصی برای خود تسهیل نمایند، خواهند پرداخت." همانجا این مشابه همان توجیه "سوء استفاده از اعتراض مردم کردستان برای منافع خاصه" است که حزب توده برای خوشحدمتی به ضد انقلاب اسلامی به قدرت رسیده، کومه له سالهای بعد از انقلاب ۵۷ را با آن "ضد انقلاب" و عامل "پالیزبان" می نامید و به خیال خود آن را افشاء میکرد. جالب این جاست که همه احزاب و گروهها از کارگزاران و مشارکت گرفته تا احزاب و نیروهای درون اپوزیسیون بورژوازی ایران برای تاثیر گذاری حزب و جنبش خود، به اصلاح تعقیب منافع خاص خود، در محیط دانشگاه فعالیت میکنند. ظاهراً تنها کمونیسم رادیکال است که باید با توسل به این توجیحات به شیوه حزب توده در همیاری و همکاری با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی "منزوی و مستزوی افشاء" شود. معنی زمینی این فراخوان در این اطلاعیه چیزی جز شناسائی و معرفی دانشجویان سوسیالیست و معرفی آن است. در این "دانشجویان سوسیالیست سراسر کشور" تنها گفته اند، اینترنتی هستند. میتوانستند بگویند نه خیر انترتی نیستند. چه لزومی داشت که به این وضعیت سیاسی بیفتند، نئو توده ای از آب در بیایند و از هم اکنون اعلام کنند که با حراست و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای شناسائی دانشجویان کمونیست و رادیکال و دیگر نیروهای سرنوشتی طلب همکاری و همیاری خواهند کرد؟ آیا موضع "دانشجویان سوسیالیست سراسر کشور" واقعا موضع رهبری کومه له امروز است؟ رهبری کومه له امروز واقعا تحت توجیحات نئو توده ایستی جریان آذری - مقدم تحت عنوان "فعالیت ضد جنبشی و فرقه ای به بهای ضربه زدن به جنبش و تعقیب منافع خاص" به طرفداران خود در دانشگاه توصیه میکند که احزاب و گروههای سرنوشتی طلب را که میخواهند به خاطر نفوذ حزب و جنبش خود بر محیط دانشگاه تاثیر بگذارند، منزوی و طرد و افشاء کنند؟ که عملاً یعنی معرفی طرفداران آنها در دانشگاه به حراست و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی. اگر نیست چرا این اطلاعیه را در نشریه جهان امروز، نشریه رسمی خود، چاپ کرده است؟ هر کس

که چند روز سیاست کرده باشد میدانند که این فراخوان عملاً یعنی تنگ کردن فضا در دانشگاه فقط به کمونیست‌ها و نیروهای سرنگونی طلب تحت نام "فعالیت جنبشی و فرقه ای و منافع خاص" رهبری کومه له امروز را چی شده است؟ آیا استیصال سیاسی هر اقدام را توجیه میکند؟ اگر مضمون این اطلاعیه رهنمود رهبری کومه له امروز به طرفداران خود باشد، تصور اینکه کار ما، کار کمونیست‌های رادیکال و نیروهای سرنگونی طلب در جامعه چقدر مشکل خواهد شد، از هم اکنون قابل پیش بینی است.

اختلاف با کمونیسم کارگری
ابراهیم علیزاده در جواب سوال مصاحبه کننده روزنامه "دیمانه" (روزنامه کردی زبان) شماره ۲۸۵، که می پرسند اختلاف کومه له امروز با احزاب کمونیست کارگری چیست؟ میگوید: " .. بعد از جدائی (منظور جدائی ما از کومه له و حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۹۱ است، پراکنش از من است) ، آنها به تدریج اختلافات واقعی خود را که پیش از جدائی تنها گوشه هایی از آن خود را نشان داده بود، علنی کردند. آنها در استراتژی خودشان تجدید نظر کردند و یکی از تزهاری اصلی سوسیالیسم علمی را که مارکس گفته است، طبقه کارگر به نیروی خود آزاد می‌شود، (نادیده گرفته اند)، البته هر سه آنها هم امروز یک جوری فکر نمیکنند، ... و حکومت خودشان را جای حکومت طبقه کارگر میگذارند. برای نزدیک شدن به قدرت سیاسی هم، سیاست‌ها و تاکتیک‌های سکتاریستی را در پیش میگیرند که به اصول مارکسیسم مربوط نیست" روزنامه

دیمانه شماره ۲۵۸، ترجمه از کردی به فارسی. منظور ابراهیم علیزاده از یک توضیح کشف و تاریخ سازی غیر واقعی در جواب به این سوال که من بخش مورد نظر او را به فارسی ترجمه کرده و اینجا آورده ام، بیان اختلافش با بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت است. چه میشود کرد، ایشان سالهاست نظر سیاسی خود را در لافها بیان میکنند. تصور نمیکند نه مصاحبه کنندنده روزنامه "دیمانه" و نه خواننده ای که این مصاحبه ابراهیم علیزاده را خوانده باشد اظهار نظر او را در این مورد جدی بگیرد. چون زیادی کشکی است. خودشان با حزب دمکرات برنامه حاکمیت در کردستان را امضاء میکنند، اما وقتی نوبت به طبقه کارگر و حزب سیاسی او میرسد، میگویند نمیشود! جلو طبقه کارگر سبز میشوند و میگویند، شما مارکس را دارید، تئوری دارید، طبقه دارید، چه قدرت سیاسی ای! همین یک قلم کافی است تا پسته عوام فریبی رهبری کومه له امروز را در مور پیروزی طبقه کارگر و ادعای "از بین بردن موانع سر راه پیشروی سوسیالیسم" را یک جا روی آب بیاندازد. خودشان با حزب دمکرات از هم اکنون برنامه حاکمیت در کردستان را امضاء میکنند، تا نوبت به طبقه کارگر میرسد، مدرس تاریخ میشوند و میگویند نمیشود!

نتیجه گیری
در یک نگاه کلی میتوان وضعیت واقعی کومه له امروز را سنجید. به نظر میرسد که کومه له امروز به آخر خط خود رسیده است. جریانی به نام "فراکسیون فعالیت به نام کومه له" از موضوع کاملاً ناسیونالیستی و راست، حال کارشان بگیرد یا نگیرد، برای کندن بخشی از نیروی کومه له امروز تمام تلاش خود را شروع کرده اند. خود رهبری اصلی کومه له امروز هم از فرط استیصال سیاسی ظاهراً راهی نیافته است جز اینکه به هر نوع رادیکالیسم و انقلابی گری ای در جامعه حمله کند. دارد این خط را در کنگره اخیر خود جا میاندازد. در یک کلام اینها هیچ ربطی به تاریخ و سابقه کومه له آن دوره و به تاریخ حزب کمونیست ایران ندارند. به آن کلاما بی ربطند. ۱۷ سال تمام است که

گارد آزادی را تشکیل میدهد. بنا بر این در پتانسیل نظامی تنها بخش کوچکی از کارهای گارد آزادی در مقابل رژیم به شمار میرود. همانطور که اشاره کردم، گارد آزادی وظایف و مراحل متنوع تری را پیش رو دارد که باید به سرعت به آنها بپردازد و بر مبنای آنها خود را به آن نیروی عظیم اجتماعی که مورد نظر است تبدیل نماید. گارد آزادی باید در عمل صحت و سقم نظری خود را بر عرصه های عملی اش انطباق دهد و نشان دهد عنصر و عامل فعاله، و همچنین ابزار مقاومت و مقابله طبقه کارگر در برابر ارتجاع مذهبی و قومی است. با توجه به نکات فوق، اکنون باید به اتکا به سازمان دادن مردم در محل کار و زیستشان در برابر ناامنی سیاسی- اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه ایستاد و حملات ضد انسانی رژیم را یکی پس دیگری پس زد و اجازه نداد سفره خالی کارگران و زحمتکشان بیش از این بی رونق تر گردد و خطر ناامنی هم بیش از این بر جامعه سایه افکند.

تعلیق رابطه
جریان نتو توده ای آذرین - مقدم در عکس العمل به انتقاد سیاسی بهرام رحمانی، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران از این جریان، بسیار حق به جانب و از موضع بالا و بسیار طلبکارانه طی اطلاعیه ای علنی لاید تا

ادامه از صفحه بعد ۳۷
باید این را دانست که گارد آزادی در رابطه با پیشبرد وظایف خود هنوز در ابتدای راه است. بنا بر این برای تبدیل شدن آن به یک نیروی عظیم اجتماعی و توده ای، بدوا باید درک مشترک و روشنی از ایجاد گارد آزادی در جامعه وجود داشته باشد تا به کمک آن فواید درست دفاع از خود و جامعه را دریابیم. چون در طول تاریخ هر وقت مردم بخاطر دفاع از موجودیت خود یا تغییر جامعه دور هم جمع شده اند و به سازماندهی ابزار اعمال قدرت خود پرداخته اند، بلافاصله به آنان عناوین مختلفی چون "اشرار، باغی، اوباش، آدمکش، جدایی طلب، ضد امنیت، وطن فروش، عامل بیگانه و مزدور ..." را لقب داده اند. و با چنین بهانه های واهی و پوچی فتوای سرکوب و قلع و قمع شان را داده اند. و بدینوسیله آنان را از دستیابی به اتحاد، تشکل و تجهیزشان به وسایل دفاع از خود دور ساخته اند. بنابراین درک درست و مشترک در این زمینه بخش بزرگی از کار گارد آزادی است. آنگاه با تکیه بر آن عملاً خواهیم توانست فعالیت های مشخص و ملموس هر دوره را در ارتباط با زندگی مردم آغاز نماییم. حراست از بنیاد های زندگی مدنی جامعه و حفاظت از امنیت سیاسی، جانی و اجتماعی مردم بخش مهمی از وظایف گارد آزادی است.

پیشروی در این زمینه، الگویی روشنی از اعمال اراده مستقیم مردم به قدرت و نیروی واقعی خودشان را به آنها باز میگرداند. و از همین طریق باور به ما کمونیست‌ها هم افزایش می یابد که تمرکز و اجرای آن یکی از وظایف خطیر امروز

گارد آزادی را تشکیل میدهد. بنا بر این در پتانسیل نظامی تنها بخش کوچکی از کارهای گارد آزادی در مقابل رژیم به شمار میرود. همانطور که اشاره کردم، گارد آزادی وظایف و مراحل متنوع تری را پیش رو دارد که باید به سرعت به آنها بپردازد و بر مبنای آنها خود را به آن نیروی عظیم اجتماعی که مورد نظر است تبدیل نماید. گارد آزادی باید در عمل صحت و سقم نظری خود را بر عرصه های عملی اش انطباق دهد و نشان دهد عنصر و عامل فعاله، و همچنین ابزار مقاومت و مقابله طبقه کارگر در برابر ارتجاع مذهبی و قومی است. با توجه به نکات فوق، اکنون باید به اتکا به سازمان دادن مردم در محل کار و زیستشان در برابر ناامنی سیاسی- اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه ایستاد و حملات ضد انسانی رژیم را یکی پس دیگری پس زد و اجازه نداد سفره خالی کارگران و زحمتکشان بیش از این بی رونق تر گردد و خطر ناامنی هم بیش از این بر جامعه سایه افکند.

تلاش در این زمینه بخش مهمی از فعالیت امروز گارد آزادی را در بر میگیرد. نیروهای گارد آزادی هر جا که هستند باید به پرچمدار در هم شکستن این سیاهی و تباهی حاکم بر جامعه تبدیل شوند. و نگذارند در این برهه از زمان رژیم سرمایه داران و مرتجعین اینچنین به میل و رغبت خود مردم را همچنان در گرسنگی و خفقان نگاه دارند.

در این شرایط مطلقاً نباید گرسنگی مردم از جمله کودکان بی دفاع، دستگیری و شکنجه فعالین کارگری و کمونیست، زن ستیزی و به دار آویختن جوانان ... را از دور نظاره کرد و به سادگی از کنارش عبور

تماس با عبدالله دارابی:
Daraby_a@yahoo.com
Tel: 0046767124296



کمونیست: با اینحال، اگر کسانی اکنون بخواهند گارد آزادی را تشکیل دهند دقیقاً باید چه کار کنند؟ در این مورد شما توصیه تان چیست؟ آیا فراخوانی به مردم بویژه در مورد ایجاد گارد آزادی را لازم میدانید؟

خفقان نگاه دارند. در این شرایط مطلقاً نباید گرسنگی مردم از جمله کودکان بی دفاع، دستگیری و شکنجه فعالین کارگری و کمونیست، زن ستیزی و به دار آویختن جوانان ... را از دور نظاره کرد و به سادگی از کنارش عبور

گارد آزادی و شرایط مخاطره آمیز امروز

مصاحبه با عبدالله دارابی
از فرماندهی گارد آزادی

کمونیست: اگر بخواهید تعریف روشن و کوتاهی از گارد آزادی بدهید آنرا چگونه بیان میکنید؟ در این صورت حزب حکمتیست با این تعریف از گارد میخواند چه افقی را جلو جامعه بگذارد؟

عبدالله دارابی: گارد آزادی بازو و ابزار اعمال قدرت حزب و مردم است. گارد آزادی محصول شرایط خشونت باری است که تروریسم عنان گسیخته دولتی و اسلامی آشکارا بر زندگی مردم تحمیل کرده و میکوشند این سناریو سیاه را به پدیده ای روتین و عادی در حیات و زندگی روزمره مردم جا دهند؛ و بر بستر آن نیز آسان تر و سهل تر به استثمار و غارت جامعه بپردازند. ناامنی فضای سیاسی-اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران یکی از فاکتورهای پایه ای تر و اصلی تر سازماندهی گارد آزادی است تا به مثابه یک ابزار مهم نقش خود را در تجهیز مردم برای مقابله جدی با این شرایط هولناک و هموار کردن روند سرنگونی رژیم ایفا نماید.

اشتباه محض است، اگر کسی یا کسانی فکر کنند گارد آزادی یک نیروی صرفا نظامی است و از نوک مگسک سلاحش به جامعه نگاه میکند. چرا که آن را با چریک فدایی سه دهه قبل و نیروی پیشمرگ مسلح احزاب ناسیونالیست کرد که در مرزها به انتظار نشسته اند، اشتباه میگیرند. گارد آزادی خواست ابتدا به ساکن حزب حکمتیست نبوده و نیست. جواب به این شرایط هولناکی است که حال حاضر در سراسر ایران در شرف وقوع است. حتی نسبت دادن گارد آزادی به چهره مسلح حزب در کردستان هم معنایی جز تقلیل دادن مضمون و ماهیت اصلی آن نیست. ما داریم پتانسیل و توانایی نظامی را در شهرهای کردستان سازماندهی میکنیم. اما الزامی نیست هر واحدی را فوراً مسلح کرد. به همین خاطر حزب حکمتیست با احساس مسئولیت در قبال سرنوشت کنونی و آتی جامعه، قدم جلو گذاشت و سازماندهی گارد آزادی به مثابه یک عرصه مهم حزب و جامعه در اولویت کار خود قرار داد.

گارد آزادی پاسخی است به شرایط حاضر، و همه ما کارگران و زحمتکشان روزمره بار سنگین آنرا در تمام شئون زندگی خود به دوش میکشیم. اگر بخواهیم جلو این شرایط خشونت بار را سد کنیم و با تسریع روند سرنگونی رژیم اوضاع را به نفع ایجاد یک زندگی شایسته انسان تغییر دهیم، باید گارد آزادی را چون بازو و ابزار اعمال قدرت حزب و مردم در برابر این همه توحش و بربریت سازماندهی کنیم. نیروی گارد آزادی باید مردم (به ویژه جوانان) را حول اهداف و سیاست های خود متشکل و متحد کند و بدینوسیله ظرف قابلیت دفاع از خود را برای مردم ایجاد نماید. گارد آزادی در شرایط حاضر

بخش مهمی از فعالیت برای تسهیل امر سرنگونی رژیم است.

همه شاهدیم پدیده ایجاد "نظم نوین جهانی" آمریکا و دول غربی چیزی جز نا امن کردن محیط کار و زندگی مردم و تحمیل سناریو سیاه بر بخشی از جوامع بشری نبوده و نیست. رژیم اسلامی ایران نیز به عنوان یکی از کانون های داغ گسترش این رویداد سناریو سیاسی، جامعه ایران را به ورطه نا امنی سیاسی و اجتماعی کشانده و معیشت روزمره مردم و ابتدایی ترین حقوق مدنی آنان را هم قربانی این شرایط استفسار و غم انگیز کرده است. اما با وجود همه این ددمنشی ها، مقاومت و ایستادگی کم نظیر جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی در داخل ایران، موقعیت کسب شده رژیم اسلامی را عریان تر از همیشه به چالش کشیده و خواست سرنگونی او را به صدر مبارزات مردم رانده و آنرا به امری عاجل در برابر کل جامعه قرار داده اند.

در این شرایط خطیر، وظیفه هر حزب و سازمان کمونیستی است تا بدون اتلاف وقت قدم جلو گذارد و مردم ایران را در برابر این شرایط مخاطره آمیز تقویت و مجهز کند. و با تمام توان و امکانات موجود تسریع روند سرنگونی رژیم را دربرآورد و تسریع تر و همه جانبه تر تامین و تضمین کند. گارد آزادی ابزار است در خدمت تحقق این هدف، که اگر طبقه کارگر و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران به آن اتکا کنند خواهند توانست در روند سرنگونی جمهوری اسلامی و بعد از آن امنیت سیاسی-اجتماعی و اقتصادی جامعه را تضمین کنند و مردم را برای دفاع از زندگی خود در برابر قلدرمنشی هر دار و دسته ارتجاعی اسلامی و مذهبی دیگر تقویت نمایند. واقعیت فوق بیانگر آن است که گارد آزادی، برای پاسخ گویی به این شرایط، یک ضرورت سیاسی-اجتماعی است که جامعه ایران به شدت به آن نیازمند است و با اتکا به آن میکوشد هر خطر و موانع پیشرو را آسان تر از سر راه بر دارد و آنرا خنثی نماید.

اهداف گارد آزادی، جدا از اهداف حزب و مردم نیست. همان اهدافی را تعقیب میکند که کارگر کمونیست و مردم آزادیخواه روزمره برای آن مبارزه میکنند و میجنگند. گارد آزادی ضمن تقویت و گسترش خود در شرایط حاضر، تضعیف جمهوری اسلامی و تسریع روند سرنگونی آن را در سرلوحه وظایف خود قرار داده است. و با تمام توان در جهت هموار ساختن و فراهم کردن زمینه های عینی و اجتماعی آن تلاش میکند.

کمونیست: با توجه به این آیا بین وظایف گارد آزادی در کردستان و در بقیه نقاط ایران باید همچنان تفاوت هایی قائل شد؟

عبدالله دارابی: ما، قبل تر راجع به اهداف مشترک گارد آزادی به عنوان یک نیروی سراسری در ایران به وضوح صحبت کرده ایم و آنرا توضیح داده ایم و بر تفاوت های کاری بخش کردستان آن با سایر نقاط ایران هم تاکید کرده ایم. ولی با وجود آن همینجا نیز یادآوری نکاتی را لازم و ضروری می بینم.

در شرایط حاضر وظایف گارد آزادی الزاما در همه جای ایران یکی نیست. چون ضرورت سیاسی-اجتماعی فی الحال موجود ایران اجرای یکسان بودن آنرا

ایجاب نمیکند. برای نمونه، مردم در شرایط حاضر در همه نقاط ایران یکسان به حضور بخش مسلح گارد آزادی نگاه نمیکند. چون ضرورت این بخش از کار، در همه جا مثل کردستان نیست. همه میدانیم تحمیل سیاست مسلح در کردستان و جاری شدن آن در این بخش از ایران، توسط خود رژیم های حاکم بر ایران از جمله جمهوری اسلامی جاری و رسمیت یافته است. و دوره های طولانی مدت را نیز به خود اختصاص داده است. ادامه این سیاست، گروه های ناسیونالیستی تا دندان مسلح را نیز همراه داشته که رابطه هر دوی آنها با مردم از جمله فاکتور هایی هستند که اسلحه را در کردستان وارد سیاست کرده است. در اثر عملی کردن این سیاست، امنیت زندگی روزمره مردم همواره در معرض تهدید قرار گرفته و به ناچار مردم را هم به دفاع از خود وا داشته است. با توجه به آن، در حال حاضر جنبه ابراز وجود علنی و مسلح گارد آزادی در همه جای ایران چون کردستان امکان پذیر و الزامی نیست. و به همین خاطر در شرایط حاضر این بخش از کار و فعالیت گارد آزادی شامل حال سایر نقاط دیگر ایران نمی شود. اما در روند سرنگونی رژیم، این فاکتور ها به سرعت به هم میخورند و بلافاصله موقعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه تغییر خواهند کرد. و بر مبنای آن تغییرات، عرصه ابراز وجود نظامی گارد آزادی هم در بقیه نقاط دیگر ایران نیز وارد دستور خواهد شد. همین جا تذکر این نکته را ضروری میدانم که کاربرد اسلحه، نباید به هیچ وجه بر انجام وظایف خطیر و روزمره گارد آزادی در سایر شهرهای بزرگ ایران سایه بیافکند و بدینوسیله به نقش و جایگاه اصلی و تعریف شده آن صدمه وارد سازد. چون در شرایط حاضر، غیر از ابراز وجود مسلحانه، هیچ جنبه دیگری از کار و فعالیت متفاوت بین بخش کردستان گارد آزادی با سایر نقاط دیگر ایران وجود ندارد. ما بارها تاکید کرده ایم که معرف گارد آزادی، صرفا اسلحه او نیست. گارد آزادی پاسخی است به شرایط امروز حاکم بر سرنوشت مردم ایران و اتخاذ سیاست و اهداف آزادیخواهانه و برابری طلبانه برای مقابله جدی با این شرایط. این جهت گیری واقعی و مسئولانه یکی از شاخص های بارز گارد آزادی است که به سادگی تفاوت های بنیادین آن را با سایر نیروهای مسلح تا کنونی و فی الحال موجود تعریف و بیان میکند.

چنانچه اشاره شد، گارد آزادی بر بستر یک ضرورت سیاسی-اجتماعی جامعه امروز ایران شکل گرفته و برخاسته از خود مردم است. محل شکل گیری، کار، فعالیت و سوخت و ساز درونی آن نیز، محل کار و زیست مردم شهرهاست و به همین خاطر از شانس بالایی برای رشد و گسترش سریع در جامعه برخوردار می باشد. گارد آزادی پدیده جدیدی است که هنوز تمام وجوه کاری روشن نیست. ولی با وجود آن اکنون دوره سخت و دشوار اولیه خود را آغاز نموده و در چارچوب انجام وظایف خود به نسبه دارای تجربه، کارآمدی و سازمانیافتگی بهتری گشته است. و میباید تا در بطن چنین شرایط حساسی وظایف خطیر خود را جامه عمل بخشد و منطبق با خواست و مطالبات

کارگران و مردم آزادیخواه ایران خود را تثبیت نماید. این نیروی جدید و شهری، عرصه کار و فعالیتش همان خواست هایی است که کارگر و مردم آزادیخواه و زن و جوان روزمره برای دستیابی به آن مبارزه میکنند و میجنگند. وظایف مشترک همه نیروهای گارد آزادی در سراسر ایران، دخالتگری فعال و بی اما و اگر خود برای متحقق ساختن این خواست ها و هموار کردن راه برای کنار زدن رژیم از اریکه قدرت و جایگزینی خود کارگران و مردم بجای آن است. گارد آزادی صرفا پدیده ای برای فردای بعد از سرنگونی نیست. همین امروز هم با دخالتگری اش در مبارزات کارگران و مردم، کوله باری وظایف خطیر بر دوش دارد که بدون دخالتگری فعال و آرمیختن آن ها فردای ناروشنی را پیشرو خواهد داشت. گارد آزادی در سراسر ایران، در شرایط حاضر غیر از جنبه ابراز وجود نظامی، آن هیچ تفاوت کاری دیگری بین آنان وجود ندارد. برای نمونه، گارد آزادی در مشهد و شیراز به خاطر جنبه ابراز وجود مسلحانه آن نباید دست رو دست بگذارند و به انتظار بمانند. اگر چنین برداشتی وجود داشته باشد باید سریعا به نفع دخالتگری فعال رفع و بر طرف گردد چون در شرایط حاضر گارد آزادی در این شهرها و سایر شهرهای بزرگ دیگر ایران چیزی غیر از نوع فعالیت های فوق الذکر نیست.

کمونیست: اگر حزب حکمتیست بخواهد این دوره از فعالیت گارد آزادی را در دستور کار حزب و جامعه بگذارد چه وظایفی در دستور کار آن قرار خواهد گرفت؟

عبدالله دارابی: الان با گذشت بیش از دو سال از عمر گارد آزادی، معلوم شد ما تصمیم درست و واقع بینانه ای را اتخاذ کردیم و مینواییم آن را در ابعاد وسیع اجتماعی گسترش دهیم. هم اکنون حضور گارد آزادی میان مردم به امری واقعی تبدیل شده و به مثابه یک الگوی مبارزه اجتماعی قابل دسترس است. چون قبل از هر چیز افق سیاسی این نیرو روشن است و اهدافی جدا از خواست و آرزوی طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و برابری طلب ایران ندارد. هر آنچه مردم خواهانش هستند و برایش مبارزه میکنند در دستور کار گارد آزادی هست. مردم خواهان تغییر شرایط کنونی حاکم بر جامعه هستند و میخواهند جامعه ای آزاد و برابر را بر مبنای سعادت و خوشبختی انسان بسازند. گارد آزادی هم یکی از ابزار های بسیار تیز و برا این دگرگونی است.

گارد آزادی معنای عملی و تضمین شده دفاع از امنیت، مدنیت و آزادی است. به طوریکه مردم بتوانند در فردای بعد از سرنگونی رژیم، آزادانه و آگاهانه نظام آتی خود را انتخاب کنند و بدین طریق بر سرنوشت خود حاکم شوند. اهداف گارد آزادی تا متحقق ساختن عموم خواست های مردم یار و همزم و همسنگر آنان باقی خواهد ماند. ولی با وجود همه اینها ادامه در صفحه قبل

چهارمین کنفرانس سالانه تشکیلات بریتانیای حزب حکمتیست با موفقیت به پایان رسید



تشکیلات بریتانیای حزب حکمتیست در روز ۲۸ ژوئن ۲۰۰۸ کنفرانس سالانه خود را با شرکت بیش از ۷۰ نفر از اکثریت کادرها و اعضای حزب، همراه با حضور تعدادی از مهمانان و دوستان حزب برگزار کرد.

کنفرانس پس از سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت بیاد جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم با سخنرانی پرشور سعید آرمان افتتاح شد.

وی در سخنرانی خود همراه با ارائه گزارشی کامل از یکسال کار و فعالیت حزب در بریتانیا به موقعیت و نقش عملکرد حزب در این دوره پرداخت. به شکست کشاندن سیاست های جمهوری اسلامی در دوره گذشته - از آکسیون های اعتراضی در اقصی نقاط بریتانیا در دفاع از مبارزات کارگران و دانشجویان تا به شکست کشاندن پروژه رژیم در کنفرانس دانشگاه منچستر - و نقش تعیین کننده کمیته تشکیلات بریتانیای حزب در خودآگاه کردن مردم از اوضاع امروز و همچنین همکاری با حزب کمونیست کارگری عراق، جریانات مختلف حزبی و افراد مستقل، از جمله نکاتی بود که در سخنرانی سعید آرمان مورد بررسی قرار گرفت.

بدنبال سخنرانی ایشان، پیام حزب کمونیست کارگری عراق از طرف نماینده تشکیلات این حزب در منچستر به کنفرانس تقدیم شد. سپس، تصویب آیین نامه و انتخاب هیئت رئیسه و همچنین اسلاید شو هایی از فعالیت یکساله حزب توسط بهزاد جواهری برای حضار به نمایش گذاشته شد. در ادامه نوبت اظهار نظر راجع به گزارش و کلیه فعالیت های حزب در این دوره بود. شرکت کنندگان بر نکات مهمی از کارائی سازمان و عملکرد نهادهای حزبی تا روند انتقال و رساندن ادبیات حزب به دست جامعه تاکید کردند و بر نقاط قوت و ضعف این تشکیلات بمنظور پیشروی های آتی، انگشت گذاشتند و همچنین نکات با اهمیتی که تشکیلات آینده بریتانیا باید مد نظر داشته باشد.

خالد حاج محمدی دبیر اجرایی حزب حکمتیست طی سخنرانی خود ضمن قدردانی از فعالیت های یکسال گذشته کمیته بریتانیا، در اشاره به اوضاع سیاسی که امروز در سطح دنیا و جامعه ایران در جریان است، به اهمیت جایگاه حزب پرداخت و بر این مینا تاکید کرد که کار متشکل سازمانی می تواند نقش تعیین کننده ای بوجود آورد.

جمال کمانگر دبیر تشکیلات خارج حزب، بحث حزبیت و جایگاه آن در مبارزه کمونیستی را ارائه داد. وی ضمن توجه جدی به ساختمان حزب و تضمین عملکرد نهاد های حزبی، بویژه کمیته کشوری و واحدهای شهری، بر جا انداختن تحزب کمونیستی پافشاری کرد. ایشان، تضمین جلسات منظم مجمع کادرها و تضمین برنامه های آموزشی و ارتقای دانش مارکسیستی اعضا را شرط اساسی آگاهی در ارتقاء بدنه حزب دانست.

سپس، بحث عضو گیری و حق

این کنفرانس حضور دارند و تعداد بیشتری که متأسفانه بدلیل ماموریت های حزبی و دلایل دیگر امروز در این اجتماع حضور ندارند، ممکن و عملی نمی بود. بدون زحمات بی شائبه ای که رفقا در برگزاری تحصن در مقابل امنستی، به شکست کشاندن دهه فجر در لندن و طرد و بی آبرو کردن جمهوری اسلامی در کنفرانس و ...

منچستر و موارد متعدد دیگر، قادر به کسب این پیروزیها نمی شدیم.

در پایان، فرایند انتخابات، کاندیدها و شمارش آرا به اجرا در آمد که رفقای منتخب کمیته آتی شامل: رامین حیدری، محسن ابراهیمی، آرمان آزادی، فریبزر سلطانی، جمیل خوانچه زر و فواد عبداللهی بودند. کمیته منتخب در اولین نشست کوتاه خود که بعد از پایان

کنفرانس برگزار کرد، در میان دو کاندید در دسترس قرار دادن ادبیات حزبی

عبداللهی - ، فواد عبداللهی را با اکثریت آراء به دبیری کمیته بریتانیا انتخاب کرد و بدنبال آن محسن ابراهیمی نیز به اتفاق آراء بعنوان مسئول مالی کمیته انتخاب شد.

بعد از کنفرانس، یک ساعت و نیم به گفت و شنود با رهبری حزب حکمتیست اختصاص داده شد که رفقا خالد حاج محمدی، آذر مدرسی و جمال کمانگر در پانلی به این منظور شرکت داشتند که

توسط سعید آرمان اداره شد. خالد حاج محمدی بطور مختصر به جنبه هایی از مبرم ترین مسائل جاری در ایران از جمله فقر و فلاکت و گرانی و راه های مقابل با آن، شیخ جنگ بر فراز جامعه ایران، مبارزات کارگری و دانشجویی و زنان و گارد آزادی

و دستاوردهای حزب حکمتیست و دورنمای فعالیت های ما و شتابی که در این زمینه ها باید داشته باشیم، اشاره نمود. در ادامه به سوالات متعدد شرکت کنندگان در مورد مواضع حزب حکمتیست از جانب پانل پاسخ داده شد و با اختتامیه سعید آرمان و قدردانی از کلیه رفقای که در تدارک این کنفرانس از منچستر تا لندن و برمینگهام نقش داشتند، کنفرانس در میان فضایی پر شور رسماً به کار خود پایان داد.

بعد از کنفرانس تا پاسی از شب به جشن و شادی اختصاص داده شد.

تشکیلات بریتانیای حزب حکمتیست ۳۰ ژوئن ۲۰۰۸

۸- سمینار و جلسات متعدد:

تلاش برای برگزاری مراسمهای ثابت

تلاش برای برگزاری جلسات و سمینارهای متعدد بطور مستقل و بعضاً مشترک در

رابطه با مسائل جاری مهم در ایران از جمله مسائل و مباحث کارگری، زنان و مبارزات دانشجویی، جنگ، فقر و بیکاری

و ...

اهم فعالیت های حزب در سال آتی

۱- تشکیلات و ساختمان حزب

توجه جدی به ساختمان حزب و تضمین عملکرد فونکسیون های حزبی بویژه کمیته کشوری و کمیته ها یا واحدهای شهری، جا و ...

شکاف جدی در ائتلاف حاکم بر عراق

مصاحبه با فاتح شیخ
درباره تنشهای سیاسی اخیر در عراق

پرتو: قانون جدید پارلمان عراق در مورد انتخابات استانیها (مصوب ۲۲ ژوئیه) در واقع کنار گذاشتن ماده ۱۴۰ قانون اساسی است که مکانیسم برقرار ماندن برای حل معضل کرکوک مقرر کرده است. قانون جدید، انتخابات کرکوک را بر اساس تقسیم قومی شهروندان (کرد و عرب و ترکمان) سهمیه بندی کرده است. این تغییر سیاست چه اهدافی دارد و نتیجه تا کنونی آن چه بوده است؟

فاتح شیخ: تنش اخیر از این نظر که شکست پروژه تقسیم قدرت در چارچوب "فدرالیسم" را در صحنه سیاست عراق به نمایش گذاشته، دارای اهمیت جدی است. صورت مساله کشمکش بر سر تعلق اداری کرکوک به قلمرو دولت بغداد یا به قلمرو سلطه دو حزب حاکم در کردستان است، اما واقعیت مساله فراتر از این است. آنچه در جریان است رویارویی کامل دو قطب جنبشی، دو مرکز قدرت سیاسی - نظامی دارای منافع متضاد و در عین حال شریک در دولت عراق است: رویارویی ای که باقوه می توانند کل داربست ائتلافی آن دولت را در هم بریزد. کشمکش جریانهای ناسیونالیسم عرب - اسلامی سهمیه در دولت بغداد با دو حزب ناسیونالیست کرد که مساله کرکوک کانال فعلی پیش بردن آن، خط جبهه آن و پیش صحنه آن است.

اتفاقی که افتاده دهان باز کردن یک شکاف واقعی است که منافع مشترک ترکیب قومی - اسلامی حاکم بر بغداد را از منافع و آرزوهای سیاسی حزب حاکم بر کردستان جدا میکند. پیشتر هم کم و بیش روشن بود که شکاف این دو قطب پل بستنی نیست، چراکه علاوه بر نیم

اسلامی و قومی عرب انداختند. آنها که از ضرورت برگزاری رفراندوم برای تعیین تکلیف اداری کرکوک دفاع می کنند، د خود مانع برگزاری رفراندوم برای تعیین آینده سیاسی کردستان شده اند و از فدرالیسمی دفاع کرده اند که شکست آن از همان ابتدا آشکار بود.

دولت مالکی و جریانهای اسلامی قومی با تجدید سازمان ارتش عراق از ترکیب میلیشیای "سازمان بدر" و غیره و با تکیه به میلیشیاهای موجود و گروههای "صحوه" می خواهند نیروهای خود را در کرکوک و خانقین و غیره مستقر کنند تا این مناطق را از کنترل احزاب کردستان بیرون آورند. مضمون اصلی و مهمترین بند قانون جدید در مورد کرکوک این است که به طرح استقرار "ارتش عراق" متشکل از "نیروهای وسط و جنوب" در مناطق کردنشین قانونیت بدهد. اقول موقعیت آمریکا و تغییر توازن قوای ناشی از آن و دخالت آشکار دولتهای ترکیه و ایران به آنها امکان داده دست به اجرای این طرح بزنند. اینکه یک هفته مذاکره فشرده دو حزب کردستان با دولت مالکی و احزاب درون پارلمان برای تغییر قانون جدید، با واسطه نماینده سازمان ملل و دخالت سفیران آمریکا و انگلیس به نتیجه نرسید، خطر تصاعد تنش کنونی به درگیری نظامی و جنگ را جدی کرده است.

پرتو: شکست استراتژی آمریکا در عراق و منطقه، شانس زیادی برای متحدین باقی نگذاشته است. حکومت منطقه ای کردستان با یا بدون کرکوک، بطور واقعی در محاصره سیاسی، اقتصادی و نظامی دولت مرکزی عراق - دولتهای ترکیه و ایران قرار گرفته است. آیا تنش اخیر به معنای خطر بروز جنگ جدید قومی بین احزاب ناسیونالیست کرد و ائتلاف احزاب دیگر قومی در دولت مرکزی عراق است، یا کردستان عراق میتواند مسیر دیگری داشته باشد؟

کسی با هر گرایشی پاسیو و یا سکتی برخورد کند. این بی تفاوتی سیاسی و غیر اجتماعی و این سکتاریسم مضمّن کننده ریشه در بی ارزشی انسان در دیدگاه اینها و در تجربه گذشته سیاسی این جریانها دارد. ریشه در این تجربه تلخ سیاسی دارد که تا همین چند سال قبل در دفاع از حکم اعدام در فضای سیاسی ایران مرز روشنی بین اپوزیسیون و پوزیسیون وجود نداشت. ریشه در این نسبیّت سیاسی دارد که دوران زیادی اساسا حکم اعدام توسط جمهوری اسلامی را قبول نداشتند و نه احکام اعدام به طور کلی. ریشه در برخورد بر پدیده اعدام طیف متنوع اپوزیسیون برخورد مشابهی ندارند. اپوزیسیون بورژوازی که اکنون دم از ممنوعیت حکم اعدام میزند، عمدتا به عنوان ابزاری برای انطباق با استانداردهای مورد نظر قدرتهای اروپایی و غربی به آن نگاه میکنند. دور از نظر این قدرتها به آسانی میتوانند به حق حیات انسان و لغو قطعی حکم اعدام پشت کنند و از کنار آن رد شوند. اگر مصلحت طبقاتی شان ایجاب کند، میتوانند حکم اعدام را با فرمول "امنیت ملی" و غیره توجیه کنند. سلطنت طلبان به عنوان بخش مهمی از اپوزیسیون بورژوازی راست، آنگاه که در قدرت بودند، خود بانی احکام اعدام و از جمله اعدام زندانیان سیاسی و به جرم عقاید بوده اند و هنوز هم هیچ جا از نقد و محکومیت اعدامهای جنایتکارانه دوره های مختلف سلطنت چیزی از اینها نشنیدیم. سیاست پاسیو و نسبیّت سیاسی اینها در برخورد به اعدام ریشه در این مصلحتهای جنبشی و سیاسی آنها دارد.

مخالفت با حکم اعدام نزد بخش زیادی از جریانها چه خاصیت اعلام موضع را دارد. میخواهند از استانداردهای دنیای متدین امروز عقب نمانند، در غیر اینصورت این

قرن تقابل مداوم دو جنبش که ابعاد بزرگی از نسل کشی و ویرانی و منقبت و محرومیت برای مردم کردستان ببار آورده، بخش وسیعی از مناطق کردنشین از سال ۱۹۹۱ بطور دوفاکتو از قلمرو حاکمیت بغداد جدا بوده است.

چارچوب موسوم به نظام "دمکراسی فدرالی توافقی" عراق، جز یک ائتلاف موقت منطبق با توازن قوای مقطعی لشکرکشی آمریکا و سقوط رژیم بعث نبود. قابل پیش بینی بود که با تغییر توازن قوا، این چارچوب ترک بر دارد و چند تکه شود. تناقضات واقعی ایجاب میکرد که شکاف دیر یا زود سر باز کند. باز شدن شکاف از درجه معضل کرکوک قابل درک است و در خطوط عمومی از انتخابات نوامبر ۲۰۰۶ آمریکا و انتشار گزارش بیکر - هملتن پیش بینی میشود. طبیعی بود که شکست استراتژی میلیتاریستی آمریکا و موقعیت نامساعد آمریکا در عراق، عواقب نامساعدی برای متحدان بلاواسطه آمریکا ببار آورد. از جمله موقعیت احزاب کردستان هم از اقول موقعیت آمریکا تاثیر مستقیم گرفت. در مقابل، دست بالا پیدا کردن جمهوری اسلامی در عراق از یکسو و دخالت ترکیه در سرنوشت سیاسی عراق با حمایت آمریکا از سوی دیگر دو فاکتور دیگر موثر در تغییر بیشتر توازن قوا به نفع گروهبندیهای اسلامی و قومی عرب در ترکیب دولت عراق و به زبان احزاب ناسیونالیست کرد بود. احزاب حاکم بر کردستان، سال ۲۰۰۳ برخلاف تمایل واقعی مردم کردستان و بدون مراجعه به آراشان مناطق زیر حاکمیت خود را مجدداً به دولت بغداد الحاق کردند. با این اقدام، به قیمت گرفتن سهمی از قدرت مرکزی، مردم کردستان را از انتخاب آینده سیاسی خود محروم کردند و خود را در دام یک ائتلاف متناقض و سست بنیاد با جریانهای

اعدام و نسبیّت سیاسی اپوزیسیون

اعدام، انسان و اپوزیسیون

دراعتراض و مبارزه فشرده و سختی که هفته گذشته علیه اعدام فرزاد کمانگر در جریان بود، خانواده وی و مردم معترض شهرهایی که به میدان آمدند، بخشی از جریانهای سیاسی و فعالین اجتماعی و مدنی دلسوز را در کنار خود داشتند. اما همین مردم معترض غیاب بخش عمده اپوزیسیون سیاسی ایران را مشاهده کردند. بی نقشی و بی تحرکی حتی فرمان آنها را تجربه کردند. این در شرایطی است که بخش عمده اپوزیسیون از چپ و راست در برنامه های سیاسی خود از لغو حکم اعدام صحبت میکنند. انصافا بسیاری وقتها انواع اطلاعاتیه ها را علیه "حکام اعدام جمهوری اسلامی" مشاهده کرده ایم. اما در این حرکت و مبارزه معین و مشخص و ممکن از آنها خبری نبود. علاوه بر پاسیفیسم، سکتاریسم این جریانها نقش مهمی در بی تحرکی آنها در این ماجرا ایفا کرد. بسته به اینکه فرزاد کمانگر را در کدام کاتاکوری سیاسی قرار داده اند، بر حمایت و عدم حمایت و برخورد فعال و یا غیر فعال آنها نقش داشته است. اما علت همین سکتاریسم کور آنجا نهفته است که ارزش انسان و حق حیات انسان در دیدگاه سیاسی و پراتیک اجتماعی این جریانها نقش ندارد و یا نقش فرعی دارد. برای جریانی که محور انسان باشد، که نقطه عزیمت آن را حق بی چون و چرا حیات انسان شکل دهد، که تعرض به جسم و جان و حق انسان را تعرض به خود و به حق خود و به حقوق اولیه جامعه انسانی بداند، نمیتواند در قبال قتل عمد دولتی عمده هر

فاتح شیخ: بطور قطع، مردم کردستان عراق میتوانند بجای مسیر پرمخاطره کنونی، مسیر استقلال را انتخاب کنند و بیگمان علاوه بر حق، شایستگی و تجربه و آگاهی کافی برای انتخاب چنین مسیری را دارند. ادامه تنش جاری ممکن است کن به تجدید جنگ بکشد. راه موثر اجتناب از جنگ نه تصاعد تنش و تقویت عرق ناسیونالیستی و نه تمکین در برابر تعرضات و تهدیدات نظامی دولت مالکی و جریانهای ناسیونالیست اسلامی است، بلکه بسیج یک تعرض سیاسی روشن و نیرومند با هدف رها کردن جامعه کردستان از سراب فدرالیسم، با تاکید بر خواست استقلال است. در سالهای گذشته کمونیستها و بخشهای وسیعی از مردم کردستان عراق از این خواست دفاع کرده اند. مکانیسم تحقق این خواست جدائی و تشکیل دولت مستقل حق بی چون و چرا مردم کردستان است. احزاب حاکم هم به رغم پایبندی به "فدرالیسم"، به حق جدائی اذعان میکنند. سال ۲۰۰۵ همزمان با برگزاری انتخابات پارلمان، در سطوح محدودی هم صندوقهای غیررسمی رفراندوم برای استقلال کردستان گذاشته شد. به اذعان مسئولان حکومت ۹۸ درصد آرای ریخته شده به این صندوقها رای به استقلال بود. در ادبیات سیاسی کمونیسم کارگری، پیگیرانه از خواست استقلال دفاع شده و در اینجا نیاز به تاکید مجدد آن نیست.

آنچه امروز آشکارتر است، بن بست سیاست الحاق و شکست فدرالیسم و اثبات باز هم بیشتر حقانیت خواست استقلال است. بر متن اوضاع موجود، اعتراض کارگران و توده مردم به شرایط فلاکتبار زندگیشان وسیعا رشد کرده است. کارگران و توده مردم ناچارند و حق دارند به فقر و فلاکتی که بر آنها تحمیل شده اعتراض کنند و برای دفاع از معیشت خود مبارزه کنند. اما به همان شیوه حق دارند از استقلال منطقه ای که در آن زندگی میکنند و برگزاری رفراندوم استقلال دفاع کنند.

اعلام موضع پراتیک موثری را به دنبال ندارد. به علاوه نسبیّت سیاسی تقسیم بندی، محکومین به اعدام "خودی و غیر خودی"، "چپ و راست" و یا "انقلابی و غیر انقلابی" بر دامنه حمایت و یا عدم حمایت این جریانها در دفاع از محکومین به اعدام تاثیر گذار است. در این رابطه نسبیّت سیاسی به چیزی جز سکتاریسم کور منجر نمی شود.

ریشه مشترک این نوع برخورد بر پدیده حکم اعدام چه از جانب راستها و بخشی از جریانهای چپ همانطور که بالاتر اشاره کردم، در این واقعیت نهفته است که نفس انسان و حق حیات آن بیگانه است که موضوعی و سیاست و پراتیک آنها نیست. در نتیجه مصلحتها و منفعتهاو نسبیّت سیاسی میتواند جهانشمولی حق حیات انسان را زیر سؤال ببرد. میتواند برخورد سکتی و پاسیو در بر خورد به یکی از زشت ترین آثار جامعه طبقاتی و استبداد سیاسی یعنی حکم اعدام و قتل عمد دولتی را فرزند کمانگر بخش عمده اپوزیسیون راست و چپ در ایران رفتار را از خود نشان داد.

بر اساس همین منطق است در شرایطی که در شهرهای کردستان جنب و جوش اعتراضی مردم به سهم خود میتواند نقش ایفا کند و سدی را در مقابل اجرای حکم اعدام فرزند کمانگر ببندد، ما شاهدیم در قطب راست جامعه کردستان هر دو جناح حزب دمکرات کردستان و در قطب چپ جامعه کورمه له تحرکی از خود نشان نمی دهند و در حاشیه این واقعه قرار میگیرند. نسبیّت سیاسی و پاسیفیسم و سکتاریسم ناشی از آن بی ربطی این جریانها را به تحرک واقعی علیه حکم اعدام و دفاع بی قید و شرط از حق حیات انسان نشان میدهد.

Communist

بر دهان حریص سرمایه، افسار زنی



است؟ چرا رفاه در این مملکت سرشار از فیزیکی و روحی را تجربه میکنند. نفت و دلار و معادن و صنایع و منابع و باید به سرچشمه رفاه دست یافت. ابزار و نعمات، یک خواب و خیال شده است؟ امکانات و نعمات دست اقلیتی مفتخور جواب در یک کلام این است که سرمایه است. باید بر آنها شورید و همه را از آنها داران بزرگ و دولتمردان انگل و مفتخور و باز پس گرفت. دزد و خیل کسانی که در این آشفته بازار جیبشان را پر کرده و میلیاردر شده اند و مردم! همه اینها که کمتر از ۱۰ درصد اموال، مواد خوراکی و سوختی و دارو جمعیت کشور را تشکیل میدهند، اما تمام بهداشت محترک شده در انبارهای دولتی و درآمدها و منابع و ثروت جامعه را در چنگ شرکتهای خصوصی از طریق کمیته های مردمی و نمایندگان مصادره و بطور و کنترل خود دارند. نگاه کنید! در این مملکت تا دلت بخواهد عادلانه و برابر بین مردم تنگدست و بیکار پول و نان و نعمات و امکانات رفاهی و فقر زده تقسیم کنید. با دخالت توده ای مسکن هست در مقابل هم میلیون میلیون خود بر دهان حریص بازار سرمایه داران انسان زن و مرد و کودک در فقر و و قیمت مایحتاج حیاتی مردم، افسار فلاکت دست و پا میزنند و مرگ تدریجی بزنید.

کارگران! مردم!

فقر و فلاکت و گرسنگی موجبات تباهی فیزیکی و روحی ۷۰ میلیون زن و مرد و کودک در ایران را فراهم آورده است. اما چرا فلاکت؟ در مملکتی که پول نفتش سرسام آور سر ریز کرده است. در مملکتی که صنایع سنگین و زیر بنا و جاده ها و خط آهن دارد. در مملکتی که محصولات کشاورزی و میوه و دامداری و ماهیگیری و شیلاتش در جهان مشهور است، در مملکتی که نیروی جوان و کارآمدش ۷۰ درصد جمعیت را تشکیل میدهد... چرا اکثریت مردمش به این فقر و فلاکت دردناک دچار گشته

ادامه کاری تلویزیون پرتو نیازمند کمک مالی شما است.
سیمای حقیقت، سیمای آزادی و برابری، سیمای کارگر و سیمای سوسیالیسم

تلویزیون پرتو

حقایق ایران و جهان راه نجات از نکت جمهوری اسلامی را از تلویزیون پرتو بشنوید.

به سیمای آزادی و برابری کمک مالی کنید.
دارنده حساب: A.J.
شماره حساب: ۶۰۲۸۱۷۱۹
نام بانک: Barclays
کد بانکی: ۲۰۰۵۸۵۰۱

برنامه های تلویزیون پرتو هر شب از ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ شب بوقت تهران از کانال ۶ روی ماهواره "هات برد" پخش میشود. این برنامه روز بعد ساعت ۲ تا ۳ بعد از ظهر به وقت تهران تکرار میشود. علاوه بر این روزهای جمعه تلویزیون پرتو از ساعت ۳:۰۰ تا ۷:۳۰ شب به زبان کردی نیز برنامه دارد.

مشخصات پخش به شرح زیر است:

Satellite: Hotbird 8
Orbital Position: 13 degrees East
Transponder: 14
Downlink Frequency: 11 470
Downlink Polarity: Vertical
FEC: 5/6
Symbol Rate: 27,500

کمونیسٹ را بخوانید،

آن را پخش کنید،

مطالب آن را

تکثیر کنید!

سر دبیر: حسین مرادیگی (حمه سور)
hamesur@gmail.com

صفحه آرایی: فواد عبدالمهدی

مواضع و تحلیل های مندرج در این نشریه الزاما مواضع و تحلیلهای نشریه کمونیست یا حزب حکمتیست نیست. مسئولیت نوشته ها بر عهده امضا کنندگان یا نویسندگان آنها است.

کمونیسٹ را بخوانید - کمونیست را به دست دوستان و آشنایان خود برسانید

کمونیسٹ را هر چه وسیعتر توزیع کنید یا کمونیست همکاری کنید، برای کمونیست بنویسید

ایران تریبون

نشریه الکترونیکی - سیاسی خبری

http://www.iran-tribune.com/

کمونیسٹ مجانی است اما انتشار کمونیست به کمک مالی شما متکی است به کمونیست کمک مالی کنید.

اطلاعیه کمیته کردستان حزب حکمتیست در مورد اعتراض مردم شهرهای کامیاران و مریوان و مهلباد به حکم اعدام و کشتار جمهوری اسلامی



فرزاد کمانگر نباید اعدام شود و این خواست مردم کردستان است. به همین مناسبت و بعد از اعلام خبر قریب الوقوع حکم اعدام او مردم در شهرها و روستا های مختلف در کردستان به حرکت در آمدند تا از ماشین سرکوب و کشتار جنایتکاران جلوگیری کنند.

هستیم "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" اعدام نه" و با در دست داشتن عکس و پلاکارهایی با همین مضامین تجمع کردند و خواست خود را فریاد زدند. بیانیه ای هم در رابطه قرائت شد. حکم اعدام فرزاد کمانگر لغو باید گردد

مهلباد: مردم مبارز مهلباد با تجمع خود خواهان آزادی زندانیان و لغم حکم اعدام فرزاد شدند. روز ۵ مرداد از ساعت ۱۰ صبح بیش از ۲۰۰ نفر از مردم مبارز این شهر در مخالفت با حکم اعدام برای فرزاد کمانگر در میدان شهرداری تجمع کردند و از جمله شعارهای "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" "نان، برق حق مسلم ماست" به اعتراض خود ادامه دادند. در ساعت ۱۰ و ۴۵ دقیقه پلیس ضد

مریوان: مردم مریوان خواهان لغو اعدام فرزاد کمانگر شدند. روز ۵ مرداد در شهر مریوان صد ها نفر از مردم مریوان در چهارراه شیرنگ نزدیک سبزه میدان با پخش تراکت که بر آن نوشته شده بود "ما خواهان آزادی فرزاد کمانگر، عدنان حسن پور، هیوا بوتیمار و فرهاد حاج میرزایی"

کمیته کردستان حزب حکمتیست - مرداد ۷۸

زنده باد سوسیالیسم